میکروفیلم تهیه شد

۱۵۵۴۸

۵ /۳/ ۱۳۸۴

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب جلاء العیون فارسی

مصنف علامه مجلسی

مؤلف

خطی نستعلیق ۲۵ سطری

چاپی

سال تحریر ذیحجه ۱۲۳۱ عدد اوراق ۳۴۹

جزء کتب اخبار شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۵۵۴۱ شماره قبض

واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف آبان ۱۳۶۱

طول ۲۹ عرض ۲۰ شماره صفحات

صحافی حسن خطیبی

رب یسر

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش بی مثل و ثنای بی‌شمار خداوندی را سزاست که مصایب و استماع نوایب سربازان مسالک قرب
و مال و جان فشانان معارک و امتثال خود را موجب جلای عیون ارباب ایمان و یقین گردانید و غبار
فتنه اشرار در نظر بادیه پیمایان مراحل معرفت و اعتبار از کحل الجواهر ابصار و ابروی عزت و افتخار
بدرجات بیشمار برتر و صلوات متوالیات و تحیات متواترات بر سید انبیاء نخبه اصفیا خلاصه ارباب
بلا و نقاوه اصحاب ابتلا فرمان فرمای عوالم غیب و شهود و صدر نشین محفل قرب رحیم ودود شفیع در
ماندگان روز جزا و خیر خواه تهی دستان عالم بقا محمد مصطفی و بر آل بیت الطاهرین که بصیقل محبت و ولای خود آینه
سیمای مومنان را از زنگ شکوک و شبهات جلا داده قابل انعکاس کل جان انجمن حسن عقیدت ساختند
و در بستان شجاعت گلهای رنگارنگ شهادت ببار آوردند و مشام جان محبان را بنسیم شفاعت بنواختند
و صلوات الله علیهم اجمعین ابد الآبدین و لعنة الله علی اعدائهم و قاتلیهم و ظالمیهم الی یوم الدین اما بعد تشنه لب
زلال فیوض ربانی وادی نورد وادی سعادت جاودانی محمد باقر ابن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما از الوا
ضمایر اخوان ایمانی و خلان روحانی تصویر و تقریر مینماید که چون بمقتضای اخبار متواتره و آثار متظاهره
متذکر و گریستن و گریانیدن و محزون شدن و محزون ساختن بر بلا و محن اهل بیت رسالت که از مصیبتهای
جمیع مقربان بارگاه احدیت عظیم تر است و شرکای این مصایب از ملائکه مقربان و انبیای مرسلان و سکان
و از سماوات و زمین تا هوام و ماهیان دریا و وحشیان صحرا از همه مصیبت بیشتر است اعظم طاعات و اشرف قربات و سبب
سعادات و رفع درجات میگردد و اطلاع بر احوال سعادت مآل پیشوایان دین و مقربان رب العالمین موجب قوت ایمان و یقین میشود
در هنگام نزول حوادث دوران و حدوث نوایب زمان تفکر در آلام و مصایب ایشان در راضی شدن بقضاهای ربانی
و ... و ساوس شیطانی تاثیر عظیم دارد و اکثر در این باب کتب فارسی در سلک تالیف در آورده اند بعضی نادرست و ناتمام

است و بعضی

است و بعضی از کتب سیر و اخبار مخالفان اخذ نموده‌اند که اعتماد را نمی‌شاید و بسا باشد که برای جمعی که ماهر
وافری از علم نداشته باشند ضرری عظیم نماید و موجب خلل در عقاید ایمان ایشان گردد و این شکسته در کتاب
بحار آنچه متعلق باحوال شهدا ایشان است در چندین مجلد ایراد کرده‌ام و در کتاب حیوة القلوب نیز اکثر
آنها بر وجه اختصار مذکور شده است و چون کتاب اول عوام را چندان اعتقادی نیست و تحصیل کتاب دوم بر اکثر
مردم متعذر است لهذا این قلیل البضاعه را با اختلال احوال که در نور اشتغال و هجوم هموم و آلام و طریان عوارض و اسقام دهر
بخاطر فاتر رسید که کتاب وجیزی در این باب بلغت فارسی تالیف نماید که بر ذکر ولادت و شهادت حضرت سید المرسلین
و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بوده باشد و بر جمعی نوشته شود که جمیع خلق را از آن بهره بوده باشد و بر ترجمه
الفاظ روایات معتبره اقتصار نموده بقید تحسین عبارات و تنوع استعارات نکردند و از غیر احادیث معتبره که از کتب
افاضل محدثان امامیه رضوان الله علیهم اخذ نموده چیزی نقل ننماید تا مومنان در خواندن و شنیدن آن بثواب
احیای احادیث ائمه دین علیهم السلام که اشرف طاعات و ارفع سعادات فایز گردند و محزون گردیدن و گریستن بر مصایب
جلیله برگزیدگان رب العالمین بدرجات مقربین برسند و بعضی از مثوبات جزیله ایشان بایشان غریق بحر سیئات در حال
حیوة و بعد از وفات عاید گردد و چون امید است که گریستن در مصایب ایشان موجب جلای دیدهای ظاهر و باطن
مؤمنان گردد از جلاء العیون مسمی گردانید و بر مقدمه و چهارده باب بعدد مقربان رب الارباب مرتب ساخت
و علی الله توکلت فی جمیع الامور و هو حسبی و نعم الوکیل اما مقدمه پس در بیان ثواب گریستن بر مصایب حضرت
رسالت پناه و ائمه هدی و صلوات الله علیهم اجمعین و محزون بودن برای ایشان ابن بابویه و دیگران بسندهای
موثق و معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که هر که بیاد آورد مصیبت ما را و بگرید از آنچه نسبت
شده بما با ما باشد در درجه ما در روز قیامت و کسی که بیاد دیگران آورد مصیبت ما را پس بگرید و بگریاند
نگرید دیده او در روزی که دیده‌ها گریان باشد و کسی که بنشیند در مجلسی که در آن مجلس احیاء امر ما نمایند و احوال
و احادیث ما را بیان کند نمیرد دل او در روزی که دلها از ترس بیم مرده باشند و علی بن ابراهیم بسند
حسن از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر که ما را بیاد آورد یا ما نزد او مذکور شویم و بیرون
آید از دیده‌های او آب گریه بقدر پر پشه حق تعالی گناه او را بیامرزد هر چند مثل کف دریاها باشد و شیخ مفید

طوسی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که هر که مغموم و مهموم باشد برای ستمی که بر ما رفته است
هر نفسی که کشد تسبیح در نامه اعمالش نوشته شود و غم او برای عبادت باشد و سر ما پنهان داشتن از دشمنان
ما ثواب جهاد فی سبیل الله دارد پس حضرت صادق ع فرمود که باید این حدیث با آب طلا نوشته شود و ایضا
شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت روایت کرده است که هر که از دیده او یک قطره اشک بیرون آید برای خونی که از ما
ریخته شده است یا حقی که از ما کم کرده اند یا عرضی که از ما یا یکی از شیعیان ما ضایع کرده اند حق تعالی او را در بهشت
ابد الآباد جا دهد و متنعم گرداند ایضا شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده اند از احمد ابن یحیی از مخول ابن
ابراهیم از ربیع ابن منذر از پدرش که گفت از حضرت امام حسین ع شنیدم که میفرمود که هر بنده که از دیده
های او یک قطره آب بیرون آید در مصیبت ما اهل بیت حق تعالی در بهشت خلد او را جا دهد پس احمد ابن یحیی گفت
که در شبی حضرت امام حسین ع را در خواب دیدم و بخدمت آن حضرت عرض کردم که مخول ابن ابراهیم چنین روایت
میکند از شما نقل کرد آیا شما فرموده اید آن حضرت فرمود که بلی من گفتم پس سند میان من و شما افتاد و حدیث
خود از شما شنیدم و علی ابن ابراهیم و ابن بابویه و ابن قولویه و سید بن طاوس رحمة الله علیهم بسندهای صحیح
از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده اند که هر مؤمنی که از دیده او برای قتل حسین ع بن علی علیه السلام قطره
اشکی بیرون آید که بر روی او جاری شود حق تعالی در بهشت غرفه های کرامت فرماید و مهیا گرداند
که هر مؤمنی که آب از دیده او جاری شود و بر گونه او آید برای آزاری به سبب محبت و ولایت ما او را رسیده و حزن
از مصیبت آب از دیده بر روی او روان شود حق تعالی آزار را از روی بگرداند هر آزاری و او را ایمن گرداند او را در روز
قیامت از غضب خود و از آتش جهنم و حمیری در قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده که حضرت صادق ع از
فضیل بن یسار پرسید که آیا شما مینشینید در مجلس با یکدیگر و حدیث ما را ذکر میکنید گفت بلی ای
تو شوم حضرت فرمود که من آن مجلس را دوست میدارم پس زنده گردانید امر ما را ای فضیل خدا رحمت کند
کسی را که احادیث ما را ذکر کند و امر ما را زنده کند ای فضیل هر که ما را یاد کند یا ما را نزد او یاد کنند
و از دیده اش مثل پر مگسی آب بیرون آید خدا گناهان او را بیامرزد و اگر چه مانند کف دریا باشد و ابن قولویه در تتمه این
حدیث را بسندهای معتبر بسیار از آن حضرت روایت کرده است و ایضا بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که هر که

ما نزد او

مانند او مذکور شویم و ادیه‌های او آب جاری شود حق تعالی دیده‌ای او را بر آتش جهنم حرام کرداند و ابن بابویه بسند حسن
از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت به ریان بن شبیب گفت اگر خواهی در درجات عالیه بهشت
با ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک شو و برای شادی ما شادی شو و بر تو باد بولایت ما اگر مردی سنگی
دوست دارد حق تعالی در روز قیامت او را با آن سنگ محشور میگرداند و ایضاً بسندهای معتبر روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی مطلع شد بر زمین و ما را از جمیع خلایق اختیار
کرد و از برای ما شیعه چند اختیار کرد که یاری میکنند ما را و شاد میشوند برای شادی ما و اندوهناک میشوند برای
اندوه ما و مالها و جانها خود را برای دین ما صرف میکنند ایشان از مایند و بازگشت ایشان بسوی ماست
و سید ابن طاوس روایت کرده است که ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین فرموده‌اند که هر که در مصیبت
ما بگرید و چند کس را بگریاند پس بهشت از برای اوست و هر که بگرید و پنجاه کس را بگریاند بهشت از برای
اوست و هر که بگرید و سی کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که بگرید و بیست کس را بگریاند بهشت از برای
و هر که بگرید و یک کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که خود را بگریاند برای ما بهشت از برای اوست باب
اول در بیان ولادت و وفات اشرف کاینات و مخدوم اهل سموات و شفیع روز عرصات ابو القاسم
محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله اشرف الصلوة و بعضی از احوال کریمه و مناقب شریفه آن حضرت است و مشتمل
است بر هشت فصل است فصل اول در بیان نسب شریف و اسم و کنیت و لقب آن حضرت و مشهور در نسب
آن حضرت اینست محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن
مره بن لوی بن غالب ابن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار
بن معد بن عدنان بن اد بن اد بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن النبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن
ابراهیم خلیل علیه السلام بن تارخ بن ناحور بن سروغ ابن ارغو بن فالغ بن عابر ابن شالخ ابن ارفخشد بن
سام بن نوح ع بن لملک بن متوشلخ ابن اخنوخ بن الیارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش
بن شیث بن آدم علیه السلام و در نسب آنحضرت اقوال دیگر هست که در حیوة القلوب ذکر کرده‌ام و مشهور
آنست که اسم عبد المطلب شیبة الحمد بود و اسم هاشم عمرو و اسم عبد مناف مغیره و اسم قصی زید و او را مجمع نیز میگفتند

و اسم قریش نضر بود و هر یک بسببی از اسباب آن اسامی مسمی گردیدند و گویند که نام عم هود ع بود
و بعضی گویند که قابر اسم آن حضرت بود و اصح ادریس است و مادر آن حضرت آمنه دختر وهب بن
عبد مناف بن زهره بن کلاب بود و ابن بابویه بسند معتبر از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من شبیه ترین مردم بحضرت آدم ع و حضرت ابراهیم شبیه ترین مردم بود
بمن در خلقت و خلق و حق تعالی مرا از بالای عرش عظمت و جلال خود ده نام نامیده و صفت مرا بیان کرده
و بزبان هر پیغمبری بشارت مرا بقوم ایشان داده است و در توریة و انجیل نام مرا بسیار یاد کرده است و کلام خود را
تعلیم من نموده و مرا بآسمان بالا برده و نام مرا از نام بزرگوار خود اشتقاق نموده که نام او محمود است و مرا محمد نام کرده
در بهترین قرنها و نیکوترین امتها ظاهر گردانید و در توریة مرا احید نامید زیرا که بتوحید یگانه پرستی خدا جسدهای
امت مرا بر آتش جهنم حرام گردیده است و در انجیل مرا احمد نامید زیرا که محمودم در آسمان و امت من حمد کنندگان اند و در زبور
مرا ماحی نامیده زیرا که بسبب من از زمین محو مینماید عبادت بتها را و در قرآن مرا محمد نامیده زیرا که در قیامت همه
امتها مرا ستایش خواهند کرد بسبب آنکه بغیر از من کسی در قیامت شفاعت نخواهد کرد با ایشان و مرا در قیامت
حاشر خواهند نامید زیرا که در زمان امت من محشر متصل است و مرا عاقب نامیدند زیرا که من عقب پیغمبران آمدم
و بعد از من پیغمبری نیست و منم ... جامع کمالات و منت گذاشته بر من پروردگار من و گفت ای محمد من هر پیغمبری را
بزبان امتش فرستادم و ترا بر اهل هر زبان و بر اهل سرخ و سیاه مبعوث گردانیدم و ترا یاری دادم برعبی که از تو
در دل دشمنان تو افکندم و هیچ پیغمبر دیگر را چنین نکردم و غنیمت کافران را بر تو حلال گردانیدم و برای احدی پیش از تو حلال
نکرده بودم بلکه میبایست غنیمتهای که از کافران بگیرند بسوزانند و عطا کردم بتو و بامت تو گنجی از گنجهای عرش خود را
که آن سوره فاتحة الکتاب و آیات سوره بقره است و برای تو و امت تو جمیع زمین را محل سجده و عبادت گردانیدم و بر خلایق پیشینه
گذشته که میبایست عبادت را در معبدهای خود بکنند و خاک زمین را برای تو پاک کننده گردانیدم و الله اکبر را بتو
و امت تو دادم و یاد ترا با یاد خود مقرون کردم که هرگاه امت تو مرا بخدائی یاد کنند ترا به پیغمبری یاد کنند پس طوبی
برای تو باد یا محمد و برای امت تو و در حدیث معتبر دیگر روایت کرده است که گروهی از یهود بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله آمدند و سؤال کردند که بچه سبب ترا محمد و احمد و ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی نامیدند فرمود که مرا محمد نامیدند

زیرا که ستایش کرده شده ام در زمین و احمد نامیدند برای آنکه ستایش میکنند مرا در آسمان و ابو القاسم نامیدند
برای آنکه حق تعالی در قیامت جهنم را بسبب من قسمت میفرماید پس هر کس کافر شده باشد و ایمان بمن نیاورده
از گذشتگان و آیندگان او بجهنم میرسند و هر که ایمان آورد بمن و اقرار نمود به پیغمبری من او را داخل بهشت
میگردانند و مرا داعی خوانده است برای آنکه مردم را دعوت میکنم بدین پروردگار خود و مرا نذیر خوانده است
برای آنکه میترسانم باتش هر که نافرمانی من کند و بشیر نامیده است برای اینکه بشارت میدهم مطیعان خود را
ببهشت و در حدیث موثق روایت کرده است که حسن ابن فضال از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که بچه سبب
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را ابو القاسم کنیت کرده اند فرمود زیرا که فرزندی از او قاسم نام داشت گفت که عرض
کردم آیا مرا اهل زیاده از این میدانی فرمود که بلی مگر نمیدانی که حضرت رسول صلعم فرمود ابی امتیم گفتم بلی
فرمود که مگر نمیدانی که علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است گفتم بلی که پس پیغمبر پدر قسمت بهشت و دوزخ
است و باین سبب حق تعالی مرا ابو القاسم کنیت داده است گفتم پدر بودن ایشان چه معنی دارد فرمود
که یکی شفقت حضرت رسالت نسبت بجمیع امت خود مانند شفقت علی بعد از آن حضرت برای امت مانند
شفقت پدر است بر فرزندان و علی بهترین امت آنحضرت است و همچنین شفقت علی بعد از حضرت برای
امت مانند شفقت آنحضرت بود زیرا که او وصی و جانشین و امام و پیشوای امت بود بعد از آن حضرت و از
حضرت پس باین سبب فرمود که من و علی هر دو پدران این امتیم و حضرت رسول صلعم روزی بر منبر برآمد
و فرمود که هر که فرزندی ضایع بگذارد بر منست و هر که مالی بگذارد و وارثی داشته باشد مال او از وارث او است
پس باین سبب آنحضرت اولی بود نسبت بامت خود از پدرهای ایشان و حدیث موثق دیگر روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر ع که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را ده نام بود پنج نام در قران هست و پنج نام در قران
نیست اما آنها که در قران هست محمد احمد عبد الله و یس و نون اما آنها که در قران نیست فاتح و خاتم و کافی
و مقفی و حاشر و علی ابن ابراهیم روایت کرده است که حق تعالی آنحضرت را مزمل نامیده است زیرا که وقتی که وحی
آمد بر آنحضرت نازل شد خود را بجامه پیچیده بود و خطاب مدثر باعتبار بعث آنحضرت است بسوی امت
یعنی ای کسی که خود را بکفن پیچیده برخیز و زنده شو و بار دیگر مردم را از عذاب پروردگار بترسان و در باب

معتبره بسیار روایت شده است که حضرت رسول صلعم فرمود که حق تعالی من و امیرالمؤمنین را از یک نور خلق کرده
و از برای ما دو نام از نامهای خود اشتقاق نمود پس خداوند صاحب عرش محمود است و من محمدم و حق تعالی
علی اعلاست و امیرالمؤمنین علی است و ابن بابویه به سند صحیح از امام محمد باقر ع روایت کرده است که نام
حضرت رسول صلی الله علیه وآله در صحف ابراهیم ماحی است و در تورات حاد و در انجیل احمد و در قرآن محمد
پس پرسیدند که تاویل ماحی چیست فرمود یعنی محو کننده بتها و قمارها و صورتها و هر معبود باطلی و اما
حاد یعنی دشمنی کننده با هر که دشمن خدا و دین خدا باشد خواه خویش باشد و خواه بیگانه و اما احمد
برای آن گفتند که حق تعالی ثنای نیکو گفته است برای او بسبب آنچه پسندیده است از افعال پسندیده او و تاویل محمد
آنست که خدا و فرشتگان و جمیع پیغمبران و رسولان و همه امتهای ایشان ثنای میگویند او را و درود میفرستند
بر او و نامش بر عرش نوشته است محمد رسول الله و صفار روایت کرده است بسند معتبر از حضرت صادق ع
که حضرت رسول صلعم را ده نام هست و در قرآن محمد و احمد و عبدالله و طه و یس و مزمل و مدثر و رسول و ذکر چنانچه فرموده
است وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ وَلَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا
وطه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ و يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ و يَا أَيُّهَا
الْمُدَّثِّرُ و إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا و از حضرت صادق فرمود که ذکر از نامهای آن حضرت است و مائیم
آن ذکری که حق تعالی در قرآن امر کرده است هر چیزی نداند از اهل ذکر سوال کنید و بعضی از علماء از قرآن
مجید چهارصد نام آنحضرت بیرون آورده اند و مشهور آنست نام آن حضرت در تورات مودماد است و در انجیل
طاب طاب و در زبور فارقلیط و بعضی گفته اند در انجیل فارقلیط است و اما اسماء و القاب که اکثر علما از قرآن
استخراج کرده بغیر آنچه سابق مذکور شده اینهاست شاهد و شهید و بشیر و نذیر و داعی و سراج منیر و رحمة
رب العالمین و رسول و خاتم النبیین و نبی و امی و نور و نعمت و رئوف و رحیم و منذر و مذکر و شمس و نجم
و حم و سماوتین فصل دوم در بیان ابتدای نور شریف آنحضرت است بسند معتبر از ابوذر رضی الله عنه منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که من و علی ابن ابوطالب از یک نور آفریده شدیم و تسبیح خدا میکردیم
در جانب راست عرش پیش از آنکه خدا آدم علیه السلام را بیافریند بدو هزار سال پس چون خدا آدم را بیافرید آن

نور کرد

در پشت اجداد او و چون در بهشت ساکن شد ما در پشت او بودیم و چون نوح در کشتی سوار شد ما در پشت
او بودیم و چون ابراهیم را در آتش انداختند ما در صلب او بودیم و پیوسته حق تعالی ما را از اصلاب پاکیزه منتقل میکرد به
رحمهای پاک و مطهر تا رسیدیم تا رسیدیم بسوی عبد المطلب پس آن نور را دو نیم کرد و مرا در صلب عبد الله گذاشت
و علی را در صلب ابو طالب گذاشت و در من پیغمبری و برکت و در علی فصاحت و شجاعت داد و از برای ما دو نام از نامهای
از نامهای خود اشتقاق داد و خود پس خداوند صاحب عرش محمود است و من محمدم و خداوند بزرگوار اعلی است
و برادرم علی است پس ما را برای رسالت و پیغمبری مقرر نمود و علی را برای وصایت و امامت و حکم حق در میان مردم
و بسند معتبر دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که محمد و علی صلوات الله علیهما دو نور بودند نزد خداوند عالمیان
دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی خلایق ایجاد نماید پس ملائکه آن دو نور را دیدند که اصل یافتند و از آن شعاع
لامع که دیده بود که فرع آن بود پس گفتند خداوندا این نور است حق تعالی وحی نمود بسوی ایشان که این نوریست
از نورهای من که اصلش پیغمبریست و فرعش امامتست اما پیغمبری پس از محمد است بنده و رسول من و اما
امامت پس علی است حجت و خلیفه من و اگر ایشان نمی بودند هیچ یک از خلق را نمی آفریدم و در حدیث معتبر دیگر از
آنحضرت منقولست که حق تعالی خطاب نمود بحضرت رسول ص که ای محمد بدرستیکه خلق کردم تو و علی را نوری یعنی
روح بی بدن پیش از آنکه خلق کنم آسمانها و زمینها و عرش و دریاها پس پیوسته تهلیل و تمجید میگفتند مرا
بیگانگی و عظمت یاد میکردند پس هر دو روح شما را جمع کردم و یکی گردانیدم پس آن روح را به بزرگی و پاکی و بزر
گواری یاد میکرد پس روح را دو قسمت میکردم و هر قسمت را دو قسمت کردم تا محمد علی حسن حسین
صلوات الله علیهم پیش ساری و جاریها و در حدیث معتبر از امام محمد تقی علیه السلام منقولست که پیوسته
حق تعالی متفرد بود در یگانگی خود بغیر او احدی نبود پس خلق کرد محمد و علی و فاطمه را و بعد از هزار دهر و زمان
جمیع چیزها را آفرید پس ایشان را گواه گرفت برای آفریدن آنها و اطاعت ایشان را بر سایر مخلوقات واجب
گردانید و امور خلق را بایشان گذاشت و ایشان هیچ کار نمیخواهند و اراده نمیکنند مگر بمشیت الهی و بسند
معتبر از حضرت امام حسن صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت فردوس
چشمه هست از شهد شیرین تر و از مشک نرم تر و از برف خنک تر و از شهد خوشبوتر و در آن چشمه طینتی

هست که خدائیم ما و شیعیان ما را از طینت آفرید پس هر که از آن طینت نیست که از ما و شیعه ما نیست و در حدیث
دیگر فرمود که شنیدم از جدم رسول خدا صلعم فرمود که من آفریده شدم از نور من و محبان اهل بیت من آفریده شدند از نور
ایشان و سایر مردم و بسند معتبر از ابو سعید خدری منقول است که شخصی از حضرت رسول صلعم سؤال نمود از تفسیر
قول حق تعالی که با شیطان خطاب نمود در هنگامی که ابا نمود از سجده حضرت آدم ع اَسْتَکْبَرْتَ اَمْ کُنْتَ مِنَ الْعَالِین
که در چه گفت که آیا تکبر نمودی یا بودی از بلند مرتبه‌گان پس کیستند آن بلند مرتبه‌ها که مرتبه ایشان از ملائکه بلند
تر است پس حضرت رسول صلعم فرمود که من و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوة الله علیهم در سراپرده‌های عرش بودیم
و تسبیح الهی میکردیم و ملائکه بتسبیح ما تسبیح میکردند پیش از آنکه حق تعالی آدم را خلق نماید بدو هزار سال پس چون
خدا آدم را خلق کرد امر کرد ملائکه را که سجده کنند برای آدم و امر نکرد ما را بسجود پس همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس
که او ابا کرد از سجود پس خدا باو خطاب نمود که آیا تکبر نمودی از سجود یا بودی از آنها که بلندترند از آنکه سجود کنند آدم را
یعنی این پنج بزرگوار که نام ایشان در سراپرده‌های عرش نوشته شده است و در حدیث معتبر دیگر از امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی خلق کرد محمد صلعم را از طینتی که آن گوهری بود در زیر
عرش و از زیادتی آن طینت امیر المؤمنین صلوة الله علیهم را خلق کرد و از زیادتی حضرت امیر المؤمنین اهل بیت
را خلق کرد و از زیاده طینت ما دلهای شیعیان ما را خلق کرد پس دلهای ایشان از این سبب مایل و مشتاق ما
بسوی ما و دلهای ما مهربان است نسبت بایشان مانند مهربانی پدر نسبت بفرزند و ما بهتریم از برای ایشان از همه کس
ایشان و ایشان بهترند از برای ما و رسول خدا بهتر است از برای همه کس و ما بهتریم از برای او از همه کس
از حضرت امام زین العابدین منقول است که حق تعالی محمد و علی و یازده امام از ذریت ایشان را از نور
عظمت خود آفرید پس ایشان در پی نور خدا او را تسبیح و تقدیس میکردند و عبادت میکردند پیش از
آنکه احدی از خلق را بیافریند و در حدیث معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حق تعالی چهارده نور آفرید
پیش از آنکه سایر خلق را بیافریند بچهارده هزار سال پس آنها ارواح ما بودند گفتند یابن رسول الله این چهارده
نفر فرمود که محمد علی فاطمه حسن حسین و نه امام از فرزندان حسین که آخر ایشان قائم است که غایب خواهند شد
و بعد از غایب شدن ظاهر خواهند شد و دجال را خواهند کشت و زمین را از جور و ستم پاک خواهند کرد و بسندهای معتبر از حضرت صادق

علیه السلام

علیه السلام منقولست که از رسول خدا پرسیدند که بچه سبب پیش گرفتی بر سایر پیغمبران و از همه افضل شدی و حال آنکه
بعد از همه مبعوث گردیدی گفت زیرا که من اول کسی بودم که اقرار کردم بپروردگار خود و اول کسی که جواب گفت در وقتی که حق تعالی
میثاق پیغمبران را گرفت و گواه گرفت ایشان را بر خود که گفت اَلَستُ بِرَبِّکُم همه گفتند بلی پس اول پیغمبری که بلی گفت من
بودم پس سبقت گرفتم ایشان را باقرار کردن بخدا و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که چون حق تعالی ارواح
بیافرید پیش کرد ایشان را از خود پس با ایشان خطاب نمود که کیست پروردگار شما پس اول کسی که سخن گفت رسول
خدا و امیر المؤمنین و امامان از فرزندان ایشان صلوة الله علیهم اجمعین بودند گفتند توئی پروردگار ما پس علم و دین خود را
بایشان یاد کرد پس با ملائکه گفت که ایشان حاملان دین من و علم منند و ایشانند بر خلق من و علوم من را
از ایشان باید پرسید پس فرزندان آدم خطاب نمود که اقرار نمایید از برای خدا به پروردگاری من و از برای این
گروه بفرمان برداری و ولایت و محبت پس گفتند ای پروردگار ما اقرار کردیم پس حق تعالی با ملائکه فرمود که گواه باشید
ملائکه گفتند گواه شدیم که نگویند فردا که ما از این غافل بودیم پس حضرت فرمود که والله ولایت ما را از پیغمبران
تاکید کردند در میثاق در روز الست و شیخ ابوالحسن بکری در کتاب انوار که در تاریخ سید ابرار تالیف
نموده است روایت کرده است بسند خود از عبدالله بن عباس و جمعی از صحابه که چون حق تعالی
خواست که محمد را خلق نماید با ملائکه گفت که میخواهم خلق نمایم و او را شرافت و فضیلت دهم بر جمیع خلایق و او را
بهترین پیشوایان و پیغمبران و شفیع روز جزا گردانم اگر نه آن بودی بهشت و دوزخ نمی آفریدم پس بشناسید
منزلت او را و گرامی دارید برای کرامت او را عظیم شمارید برای عظمت من پس ملائکه گفتند ای الها و سیدا ما بندگان
برای خود اعتراض نمی باشد شنیدیم و اطاعت کردیم پس امر کرد حق تعالی جبرئیل را و حاملان عرش را که تربت
نورانی آنحضرت را از موضع ضریح مقدس او بر دارند و جبرئیل آن تربت را باسمان برد و در چشمه سلسبیل
کرد تا آنکه پاکیزه شد مانند در سفید پس هر روز آن گوهر را در نهرهای بهشت فرو میبرد و عرض میکرد بر ملائکه چون
ملائکه نور و ضیای آن را مشاهده می نمودند استقبال میکردند از تحیت و سلام و تعظیم و اکرام در هر صفی
از صفوف ملائکه که آن را میگردانید ملائکه اعتراف بفضل او میکردند و میگفتند که اگر ما را امر نمائی که او را سجده
کنیم هر آینه سجده خواهیم کرد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی نور و

خالق بار نبود پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمد مصطفی بود و او را آفرید پیش از آنکه آب و عرش و کرسی

و آسمان و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند چهارصد و بیست و چهار هزار سال پیش

نور پیغمبر محمد صلعم را خلق هزار سال پیش از نزد پروردگار ایستاده و در آنجا یاد میکرد و حمد و ثنا میگفت و حق

تعالی در نظر رحمت بسوی او داشت و میفرمود تویی مراد و مقصود من از خلق عالم و تویی برگزیده من از خلق

من بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر تو نمیبودی افلاک را نمی آفریدم هر که ترا دوست دارد من او را دوست

میدارم و هر که ترا دشمن دارد من او را دشمن میدارم پس نور آن حضرت درخشان شد و شعاع او بلند شد

پس حق تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب هیبت

و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت

و حجاب شفاعت پس خدای عز و جل محمد را که داخل شود در حجاب قدرت پس داخل شد و دوازده هزار سال

این تسبیح میگفت سُبحانَ ربّیَ الاعلی و در حجاب عظمت یازده سال میگفت سُبحانَ عالِمِ السِّرِّ و اخفی و در حجاب

عزت ده هزار سال میگفت سُبحانَ المَلِکِ المَنّان و در حجاب هیبت نه هزار سال میگفت سُبحانَ مَن هو غنی

لا یفتقر و هشت هزار سال در حجاب جبروت میگفت سُبحانَ الکریمِ الاکرم و هفت هزار سال در حجاب رحمت

میگفت سُبحانَ رَبِّ العرشِ الکریم و شش هزار سال در حجاب نبوت میگفت سُبحانَ رَبِّکَ رَبِّ العِزَّةِ عَمّا یَصِفون

و در حجاب کبریا پنج هزار سال میگفت سُبحانَ العَظیمِ الاعظم و در حجاب منزلت چهار هزار سال سُبحانَ العَلیِّ

الاکرم و در حجاب رفعت سه هزار سال میگفت سُبحانَ ذِی المُلکِ و المَلَکوت و در حجاب سعادت دو هزار

سال میگفت سُبحانَ مَن یُزیلُ الاشیاءَ و لا یَزول و در حجاب شفاعت هزار سال میگفت سُبحانَ اللهِ وَ بِحَمدِهِ و سُبحانَ

العَظیم پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که پس حق تعالی از نور پاک محمد صلعم بیست دریا از نور آفرید

و در هر دریا علمی چند بود که غیر از خدا کسی نمیداند پس امر فرمود نور آنحضرت را که فرو رود در دریا

عزت و دریای صبر و دریای خشوع و دریای تواضع و دریای رضا و دریای وفا و دریای حلم و دریای پرهیز

کاری و دریای خشیت و دریای انابت و دریای عمل و دریای مزید و دریای هدایت و دریای صیانت و دریای

حیا تا آنکه جمیع آن بیست دریا غوطه خورد پس چون از آن دریاها بیرون آمد حق تعالی [illegible]

اوکدای

او کای حبیب من وای بهترین پیغمبران من وای اول آفریدهای وای آخر رسولان من تو شفیع روز جزا پس آن نور
اظهر بسجده افتاد وچون سر برداشت صد وبیست وچهار هزار قطره از وی چکید پس خدا از هر قطره از آن نور آنحضرت
پیغمبری از پیغمبران آفرید پس آن نورها بدور نور محمد طواف میکردند ومیگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان
من هو حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر پس حق تعالی ارواح ایشان را گواه کرد که آیا میشناسید مرا پس نور محمد
پیشی از سایر انوار یاد کرد انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک رب الارباب وملک الملوک
پس حق تعالی او را ندا کرد که توئی برگزیده من ودوست من وبهترین خلق انت نور بهترین آنها است پس
نور آنحضرت جوهری آفرید واو را بدو نیم کرد دو ثلث ودو ثلث آن نیم بنظر هیبت نظر کرد پس آن آب شیرین شد ونیم
دیگر بنظر شفقت نظر کرد وعرش را از آن آفرید وعرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش
آفرید واز نور کرسی لوح را آفرید واز نور لوح قلم را آفرید وبسوی قلم وحی نمود که بنویس که توحید مرا پس
پس قلم هزار سال مدهوش گردید از شنیدن این کلام الهی وچون بهوش باز آمد گفت پروردگارا چه چیز بنویسم
فرمود بنویس لا اله الا الله ومحمد رسول الله پس چون قلم نام محمد را شنید بسجده افتاد وگفت سبحان الواحد
القهار سبحان العظیم الاعظم پس چون سر برداشت شهادتین را نوشت وگفت پروردگارا کیست محمد که نام
او را با نام خود ویاد او را با یاد خود مقرون گردانیدی حق تعالی وحی نمود که ای قلم اگر او نمیبود تو را خلق نمی
کردم ونیافریدم خلق خود را مگر از برای او وست پس اوست شهادت دهنده وترساننده وچراغ نور
بخشنده وشفاعت کننده ودوست پس قلم از حلاوت نام آنحضرت گفت السلام علیک یا رسول
الله آنحضرت جواب گفت که وعلیک السلام منی ورحمة الله وبرکاته پس از آن روز سلام کردن سنت
وجواب دادن واجب شد پس حق تعالی قلم را امر نمود که بنویس قضا وقدر مرا که چه خواهم آفرید تا روز قیامت
پس خدا ملکی چند آفرید که صلوات فرستند بر محمد وآل محمد واستغفار نمایند برای شیعیان ایشان تا روز قیامت
پس خدا از نور محمد بهشت آفرید وبچهار صفت او را زینت بخشید تعظیم وجلالت وسخاوت وامانت
وبهشت را از برای دوستان واهل طاعات خود مقرر فرمود پس آسمانها را از دودی که از آب برخاسته
بود خلق کرد واز کف آن زمینها را خلق کرد وچون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت پس کوهها را

خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس ملکی خلق کرد که زمین را بر داشت و سنگ عظیم آفرید که پای ملک بر روی آن قرار
گرفت و گاوی عظیم آفرید که گاو بر پشت آن قرار گرفت و ماهی روی آبست و آب بر روی هواست و هوا بر روی ظلمت
و آنچه در زیر ظلمت است کسی بغیر از خدای نمیداند پس عرش را بدو نور منور گردانید نور فضل و نور عدل و از فضل
عقل و علم و حلم و سخاوت را آفرید پس جمیع این صفات را در طینت محمد ص و اهل بیت آنحضرت تخمیر کرد پس بعد از آن
ارواح مؤمنان از انوار محمد ص آفرید پس آفتاب و ماه و ستارها و شب و روز و روشنیها و تاریکی و سایر ملائکه
از نور محمد ص آفرید پس نور مقدس آن حضرت در زیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن گردانید تا پس هفتاد هزار
سال در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس نور آنحضرت از آسمانی باسمانی منتقل گردانید تا باسمان اول ماند تا حق تعالی
اراده نمود که حضرت آدم ع را بیافریند پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شو بسوی زمین و قبضه از خاک برای بدن
آدم برگیر پس ابلیس علیه اللعنه سبقت گرفت بسوی زمین و بزمین گفت که خدا میخواهد از تو خلقی بیافریند
و او را بآتش عذاب کند پس چون جبرئیل بنزد زمین آمد زمین استغاثه نمود جبرئیل برگشت و گفت پروردگارا زمین پناه
گرفت بتو از من پس آن را رحم کردم و همچنین اسرافیل و میکائیل و هریک آمدند بازگشتند پس حق تعالی عزرائیل را
فرستاد و چون زمین بخدا پناه گرفت عزرائیل گفت من نیز پناه میبرم بعزت خدا از آنکه فرمان او نبرم پس قبضه
پس قبضه از بالا و پایین و تمام روی زمین از سفید و سرخ و سیاه و نرم و درشت زمین گرفت و باین سبب الوان
و رنگهای فرزندان آدم مختلف شد پس حق تعالی وحی نمود که چرا تو رحم نکردی چنانکه آنها رحم کردند گفت
فرمان برداری تو بهتر است از رحم کردن بآن پس وحی نمود که میخواهم از این خاک خلقی بیافرینم که پیغمبران و نیکان
و اشقیا و بدکاران در میان ایشان باشند و ترا قبض روح کننده جمیع ایشان گردانیدم پس امر کرد خدا جبرئیل را
پس امر کرد خدا جبرئیل را با بادبردان قبضه سفید نورانی را که طینت مقدس پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله را
بود و اصل همه مخلوقات بود پس جبرئیل با ملائکه کروبیان و ملائکه صافات و مسبحان بیامدند بنزد موضع ضریح
مقدس آنحضرت و آن قبضه را گرفتند و بآب تسنیم و تعظیم و آب تکریم و آب تکوین و آب رحمت و آب خوشنودی
و آب عفو خمیر کردند پس سر آن حضرت را از هدایت سینه اش را از شفقت و دستهایش را از سخاوت
و دلش را از صبر و یقین و فرجش را از عفت و پاهایش را از شرف و نفسهایش از نور خویش آفرید

زبانش محکم

پس مخلوط گردانید آن طینت را با طینت آدم ع پس چون جسد آدم تمام شد ملائکه وحی نمود که من بشری
میآفرینم از گل پس چون او را درست کنم و روح در او دمم پس همه بسجود در آیید سجده نزد او پس ملائکه جسد
آدم را بر گرفتند و در بهشت گذاشتند و ملائکه منتظر فرمان حق بودند که هرگاه مامور گردند بسجود سجده نمایند
پس حق تعالی امر نمود در روح آدم را که داخل بدن او شود روح مکان تنگی دید و از داخل شدن استعفا نمود
پس حق تعالی فرمود بکراهت داخل شو بکراهت بیرون بیا پس روح بدید های پس آدم جسد خود را دید
و صدای تسبیح ملائکه بشنید پس چون بدماغش رسید عطسه کرد پس خدا آنرا بسخن آورد و گفت الحمد
لله و آن اول کلمه بود که آدم بآن تکلم نمود پس حق تعالی باو وحی نمود که یرحمک الله ای آدم برای رحمت تو را
خلق کردم و رحمت خود را برای تو مقرر کرده ام و هرگاه بگوئی الحمد لله تو گفتی پس دعا از برای عطسه کننده هست
است و هیچ چیز بر شیطان گرانتر نیست از دعا کردن برای عطسه کننده پس آدم نظر کرد بسوی بالا دید که بر عرش
نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله و اسماء اهل بیت آنحضرت دید که بر عرش است پس چون روح بساقش
رسید پیش از آنکه بقدمها برسد خواست برخیزد و نتوانست و باین سبب خدا فرمود که خلق الانسان
من عجل یعنی آفریده شده انسان از تعجیل کردن در امور و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که روح صد سال
در سر آدم بود و صد سال در سینه او و صد سال در پشت او و صد سال در زانوهای او بود و صد
سال در ساقهای او و صد سال در قدمهای او و پس چون آدم درست شد خدا امر کرد ملائکه را بسجود
و این بعد از ظهر روز جمعه بود پس در سجده بودند تا وقت عصر پس از پشت خود صدای تسبیح و تقدیس
الهی شنید مانند صدای مرغان پس گفت پروردگارا این چه صداست فرمود که ای آدم این تسبیح محمد عربی است
که بهترین اولین و آخرین است پس سعادت برای کسی است که او را متابعت و اطاعت نماید و شقاوت
برای کسی است که او را مخالفت نماید پس بگیر ای آدم عهد و پیمان مرا او را بسپار مگر برحمهای پاکیزه
از زنان عفیفه و طیبه و صلبهای پاکیزه از مردان پاک پس آدم گفت پروردگارا باین سبب این مولود شرف
و بها و حسن و وقار مرا زیاده گردانید پس حق تعالی از طینت یک دنده آدم حوا را آفرید و حوا را برابر
آدم مستوی گردانید و چون بیدار شد حوا را نزد بالین خود دید گفت تو کیستی گفت منم حوا آفریده

خدا برای تو آفریده است ادم گفت چگونه خانه پس حق تعالی وحی نمود آدم را که ای آدم تو بنده منی
و شما را آفریده ام از برای خانه خود که نام آن بهشت است پس مرا به پاکی یاد کنید و حمد و سپاس من بگویید
ای ادم حوا را خواستگاری کن از من و مهر آن را بده ادم گفت که پروردگارا مهر او چیست فرمود آنست که
صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ده مرتبه پس ادم گفت پروردگارا پاداشت تو بر نعمت اینست که تو را شکر و سپاس
گویم تا زنده ام پس حوا را بحرم خود نمود و خداوند عالمیان بود و عقد کننده جبرئیل بود و گواهان ملائکه و مقربان
بودند پس ملائکه در عقب ادم می ایستادند ادم گفت پروردگارا چه سبب ملائکه عقب می ایستند حق تعالی فرمود
از برای آنکه نظر کنند در نور محمد که در صلب توست گفت پروردگارا آن نور را در پیش روی من قرار ده
تا ملائکه در برابر روی بایستند پس ملائکه در برابر او صف کشیدند و ایستادند پس آدم از پروردگار خود
سؤال کرد که نور در جای ظاهر شود که آدم نیز تواند دید پس حق تعالی نور محمد را در انگشت شهادت او ظاهر
گردانید و نور علی را در انگشت میانی و نور فاطمه را در انگشت بدازان و نور حسن را در انگشت او حلق
و نور حسین را در انگشت مهین و پیوسته این انوار از آدم ساطع بود مانند آفتاب و آسمان ها و زمین و عرش
و کرسی و سراپرده های عظمت و جلال حق را آن انوار منور و روشن کرده بودند و هرگاه که ادم میخواست که با حوا
نزدیکی کند امر میفرمود که او را وضو بسازد و میگفت که خدا این نور را روبری تو خواهد کردن وان امانتیست
خداست پس پیوسته آن نور با آدم بود تا آنکه حوا بحضرت شیث حامله شد پس آن نور منتقل شد بجبین حوا
و ملائکه نزد حوا می آیند و او را تهنیت میگفتند پس چون شیث متولد شد نور محمد ص در جبین او مشتعل
بود پس جبرئیل پرده در میان حوا و او بخت و از دیدها پنهان کردند پس چون بحد بلوغ رسید ادم عهد
او را طلبید و گفت ای فرزند نزدیک شود که من از شما مفارقت نمایم پس نزدیک من بیا که من عهد و پیمان
از تو بگیرم چنانچه حق تعالی از من گرفت پس سر خود را بسوی آسمان بلند کرد پس چون خدا دانست مراد او را
میدانست امر فرمود ملائکه را که باز ایستادند از تسبیح و تقدیس و بالهای خود را در هم پیچیدند و مشرف
شدند ساکنان بهشت از غرفهای خود و ساکن شد صدای درهای بهشت و جاری شدند نهرها و صدای
برگهای آن درختان کردند برای شنیدن نزد ادم ع و حق تعالی وحی نمود که باو که ای آدم بگو آنچه میخواهی

پس آدم

پس آدم گفت خداوندا ای پروردگار هر نفسی و روشنی بخش قمر و شمس مرا آفریدی که بر
مخلوق که خواستی و بمن سپردی آن نور مقدس را که از آن تشریفها و کرامتها دیدم و آن که نور
منتقل گردید بفرزندم شیث و میخواهم بر او عهد و پیمان بگیرم چنانچه بر من گرفتی و ترا گواه
بگیرم بر او پس ندا از جانب حق تعالی رسید که ای آدم بگیر بر فرزند خود شیث عهد را و گواه ٥
بگیر بر او جبرئیل و میکائیل و جمیع ملائکه را پس نامه را نوشت و جبرئیل بر آن مهر زد و بشیث ؑ
تسلیم نمود و دو جامه سرخ بر او پوشانیدند از نور آفتاب روشن تر و از رنگ آسمانها خوش
آینده تر که بریده و دوخته نشده بودند بلکه خداوند جلیل فرمود که باشید پس بهم رسیدند
پس پیوسته نور محمد ص در جبین شیث ؑ لامع بود تا آنکه محاوله بیضا را تزویج نمودی
جبرئیل آن حوریه را بعقد شیث در آورد و چون با وی نزدیکی کرد حامله شد بانوش پس منادی
ندا کرد او را که گوارا و مبارک باد ترا ای بیضا که حق تعالی نور سید پیغمبران را و بهترین پیشینیان
و پسینان را بتو سپرد پس حمل انوش منعقد شد و بحد کمال رسید شیث عهد و پیمان از او
گرفت و نور محمدی از او منتقل شد بفرزند او قینان و از او بمهلائیل و از او بیارد و از او با
ضوخ که ادریس ؑ است و از ادریس منتقل شد بمتوشلخ و عهد از او گرفت پس منتقل شد بسوی ملک
پس بسوی حضرت نوح ع پیغمبر ؑ و از نوح بسوی سام و از سام بفرزند او ارفخشد و از
بسوی فرزند او عابر و از او بسوی فالغ و از او بسوی ارعو و از او بسوی شارع و از او بسوی
ناحور و از او بسوی تارخ و از او بسوی حضرت ابراهیم ؑ و از او بسوی قیدار و از او بسوی همیع
و از او بسوی نبت و از او بسوی یشجب و از او بسوی اُدد و از او بسوی عدنان و از او بسوی
معد و از او بسوی نزار و از او بسوی مضر و از او بسوی الیاس و از او بسوی مدرکه و از او بسوی
خزیمه و از او بسوی کنانه و از او بسوی قصی و از او بسوی لوی و از او بسوی غالب و از او
بسوی فهر و از او بسوی عبدمناف و از او بسوی هاشم که او را عمرو العلا میگفتند و نور حضرت رسالت ص
در روی او ساطع بود بحدی که چون داخل مسجد الحرام میشد کعبه از نور جمال او روشن میشد و پیوسته

از روی انورش روشنای بسوی آسمان بلند میشد و چون از مادرش عاتکه متولد شد دو گیسو داشت
مانند گیسوهای اسمعیل که نورها از آنها بسوی مکه آمدند و کاهنان بحرکت در آمدند و بتها بفضیلت
پیغمبر بسخنان گویا بودند و هاشم هر سنگ و کلوخی که میگذشت بقدرت الهی بسخن در آمدند و او را ندا
میکردند که بشارت باد ترا ای هاشم که در این زودی از ذریت تو فرزندی ظاهر خواهد شد
که گرامی ترین خلق باشد نزد خدا و شریف ترین عالمیان باشد یعنی محمد که خاتم پیغمبران است
و چون هاشم در تاریکی میگذشت روشنی او هر طرف را روشن میکرد پس چون هنگام وفات
عبدمناف شد عهد و پیمان از هاشم گرفت که نور حضرت رسالت را نسپارد مگر در رحمهای پاکیزه
از زنان مسلمهٔ صالحه نجیبه پس هاشم قبول عهد نمود و پادشاهان آرزو کردند که هر یکی
دختر خود را باو دهند و مالهای بسیار برای او میفرستادند که شاید بمواصلت ایشان راضی شود
و هاشم هر روز بسوی کعبه در آمد و هفت شوط طواف میکرد و به پردهای کعبه میچسبید و هر که
نزد او میآمد او را گرامی میداشت و عریان را کسوت میبخشید و گرسنه را طعام میخورانید و همه را
بحاجت خود میرسانید و قرض صاحبان قرض را ادا میفرمود و هر که مبتلا بدیه میشد به نیابت
او ادا مینمود و در خانهٔ او بر روی مردم و عالم بسته نمیشد و هر گاه ولیمه میکرد یا اطعامی
مینمود بقیه میکشید که زیادتی آنرا برای وحشیان و مرغان میبردند و صیت کرم او بآفاق
جهان گردید و پادشاهی اهل مکهٔ معظمه برو مسلم گردید و کلیدهای کعبه و آب دادن حاجیان از
چاه زمزم و حجابت کعبه و مهمانداری حاجیان و سایر امور مکهٔ معظمه باو رسید و علم نزار و کمان
اسمعیل و پیراهن ابراهیم و نعلین شیث و انگشتری نوح را بمیراث گرفت پس حاجیان را گرامی میداشت
و رفع حوایج ایشان مینمود و چون هلال ذی الحجه طالع شد امر میکرد مردم را که جمع شوند نزد کعبه
پس خطبه میخواند و میگفت ای گروه مردم بدرستی که شما اهل خدا و همسایگان خانهٔ
او اید و در این موسم زیارت کنندگان خانهٔ خدا میآیند و ایشان مهمانان خدا اند و مهمانان سزاوارترند
بگرامی داشتن از دیگران و حق تعالی شما را مخصوص گردانیده است باین کرامت و بزودی حاجیان در آیند

بسوی شما

بوی نافه بید مو و گرد آلود انهر دره عمیق بعمق شمار نمایند انهرهای کلان دوری پس
ایشان را مهمانی کنید و گرامی دارید تا خدا شما را گرامی دارد و بنصیحت او کار کردند پیش مالهای
عظیم برای این جسیم مهلت می آوردند و هاشم حوضهای پوست نصب میکرد و از آب زمزم پر
میکرد برای آشامیدن حاجیان از روز هفتم شروع میکرد بضیافت ایشان و طعام از جهت ایشان نقل
میکرد بسوی منا و عرفات و سالی در مکه قحطی بهم رسید و نداشتند چیزی که ضیافت حاجیان بکنند
هاشم شتر چند دشت بشام فرستاد و بفروخت و قیمت آنها را همگی صرف حاجیان کرد و قوت بکشت
برای خود نگاه نداشت و باین سبب صیت کرمش در اطراف جهان دوید و آوازه هستی تمام عالم
رسید چون خبر او بنجاشی پادشاه حبشه و قیصر پادشاه روم رسید نامها نوشتند و هدیه‌ها برای
او فرستادند و التماس نمودند که دختران از ایشان بگیرد شاید که نور محمد صلعم بایشان منتقل گردد
زیرا که کاهنان و رهبانان علمای ایشان خبر داده بودند که این نوری که در جبین هاشم نور آنحضرت است
پس هاشم قبول نکرد و دختری از نجبای قوم خود خواست و از او فرزندان ذکور و اناث بهم رسید
فرزندان ذکور اسد و نضر و عمرو و صیفی اما اناث صعصعه و رقیه و خلاده و شفا بودند
و باز نور حضرت رسالت در جبین او بود و از پیر بسیار شد تا شبی از شبها بر در خانه کعبه طواف
کرد و بتضرع و ابتهال از جناب ایزدی مسئلت نمود که او را فرزندی روزی کند که نور حضرت
رسالت در او بماند پس در این حال او را خواب ربود و در خواب صدای هاتفی را شنید که او را
ندا کرد که بر تو باد بسلمی دختر عمرو که او طاهره مطهره و پاک و امانت از گناهان پس بهر کیف باید
و او را خواستگاری نما که مانند او را از زنان نخواهی یافت و از او فرزندی ترا روزی خواهد که سید پیغمبران
از او بهم رسد پس هاشم از خواب بیدار شد و فرزندان عم و برادر خود مطلب را جمع کرده و خواب خود را
با ایشان نقل کرد پس برادرش مطلب گفت که ای برادر این زن بردی از قبیله بنی النجارات و در میان
قوم خود معروف و مشهور است بنجابت و عفت و کمال حسن و طراوت جمال و قبیله و اهل کرم و عفت
و ضیافتند و لیکن اقوام ایشان در شرافت و نسب افضل و جمیع بایشانها از روی صلت تو دارند و اگر البته در این امر عازمی

رخصت فرمای تا ما برویم و برای تو او را خطبه کنیم هاشم گفت که حاجت بر آورده نمی‌شود مگر بسعی صاحبش
من خود میخواهم بتجارت شام بروم و ان کریمه را در عرض راه خواستگاری نمایم پس تهیه سفر خود را
ساز کرده با برادر خود مطلب و بسیاری از عم و خویشان متوجه مدینه طیبه شد که قبیله بنی النجار در انجای
بودند چون داخل مدینه شدند نور محمدی از جبین هاشم طالع بود تمام مدینه را روشن کرد و در
جمیع خانهای ایشان پرتو افکند پس اهل مدینه همگی بسوی ایشان مبادرت نمودند و پرسیدند
که کیستید شما که هرگز از شما نیکوتر ندیده بودیم در حسن و جمال خصوص صاحب این نور لامع که شعاع
خورشید جمال او جهان را روشن کرده است مطلب گفت ما ئیم اهل خانه خدا و سکان حرم حق تعالی ما ئیم فرزندان
لوی بن غالب و این برادر من است هاشم بن عبد مناف و از برای خواستگاری بسوی شما آمده ایم و
میدانید که این برادر ما را جمیع پادشاهان اطراف استدعای مواصلت نمودند و ابا کرد و خود رغبت نموده
که سلمی را از شما طلب نماید و پدر سلمی در میان آنگروه بود و مبادرت نمود بجواب و گفت شما اید ارباب
عزت و فخر و شرف و سخاوت و شفقت و بزرگواری و ان کریمه که شما خواستگاری می نمائید دختر من است
و او مالک اختیار خود است و دیروز با زنان اکابر قبیله بسوی بنی قینقاع رفته است اگر در اینجا توقف
می نمائید بشمول عنایت و کرامت ما خواهید بود و اگر باز شوق تشریف میبرید بجانب ایشان الکنون بگوئید
که کدام یک از شما خواستگاری او مینمائید ما صاحب این نور ساطع و شعاع لامع چراغ بیت الله الحرام و مصباح ظلام
و صاحب جود و اکرام هاشم بن عبد مناف پدر سلمی گفت به به باین سبب بلند پایه شدیم و سر براوج رفعت
کشیدیم و رغبت ما باو زیاده است از رغبت او بما و لیکن چون مالک اختیار خود است با شما میروم بسوی او
الکنون فرود آئید [illegible] قبیله بنی نجار پس ایشان را با نهایت عزت و حرمت فرود آورد و
بانواع ضیافتها و کمال اهتمامات گذرانید و شتران نحر کرد و خوانهای برای ایشان کشیده و جمیع اهل مدینه و
قبیله اوس و خزرج را برای مشاهده نور جمال هاشم [illegible] آمدند و علمای یهود [illegible] نور هاشم
جمال دیده ایشان تیره شد زیرا که در توریة خوانده بودند که این نور از علامات پیغمبر آخر الزمان است پس از
مشاهده این حال ملول و گریان شدند و عوام ایشان سؤال نمودند از ایشان که سبب گریه شما چیست گفتند این

علامت

این علامت آن کسی است که بر وی ظاهر شود و خونها بریزد و ملکها در جنگ او را مسلّم کنند
و در کتابهای شما نام او مذکور است و این نور او است که ظاهر شده است پس یهود از استماع این سخن
گریان شدند و همگی کینهٔ هاشم را در سینهٔ خود جا دادند و از آن روز عزم بر اطفاء نور آنحضرت نمودند
و چون روز دیگر صبح طالع شد هاشم اصحاب خود را امر نمود که جامه‌های فاخر پوشیدند و خودها بر سر گذاشتند
و زرهها در بر کردند و علمها را بلند کردند و هاشم را در میان گرفتند مانند ماه در میان ستارگان و غلامان
در پیش و اتباع و حشم در عقب روان شدند و با این تهیه سوی بازار بنی قینقاع گردیدند و پدر سلمی
و اکابر قوم او با جوانان یهود در خدمت ایشان روان شدند و چون به نزدیک آن بازار رسیدند مردم
شهرها و بوادی از نزدیک و دور در آن بازار فرو شدند همگی دست از کارها خود برداشته حیران نور
جمال هاشم گردیدند و از هر طرف بسوی ایشان دویدند و سلمی نیز در میان گروه ایستاده محو نور
جمال هاشم گردیده بود ناگاه پدرش نزد او آمد و گفت بشارت میدهم ترا بامری که موجب سروری
و شادی و فخر و عزت ابدی از برای تو است سلمی گفت آن بشارت چیست پدرش گفت ای سلمی این آفتاب برج عزت
و ماه برج کرامت و رفعت که مشاهده نمائی بخواستگاری تو آمده است و در اطراف جهان بکرم و سخاوت و عفت
و کفایت معروف است پس سلمی از غایت حیا روی از پدر گردانید و پدر از فحاوی کلام او رضا و خشنودی فهمید
پس هاشم در کنار بازار خیمهٔ حریر سرخ برپا کرده و سراپرده بر دور او زدند و چون در خیمهٔ خود قرار گرفت اهل سوق
از هر سو نزد ایشان جمع شدند و متفحص احوال ایشان گردیدند و بعد از اطلاع از حقیقت حال نایرهٔ
حسد در کانون سینه مشتعل شد زیرا که سلمی در حسن و جمال و آداب و خلق حسن و کمال نادرهٔ زمان و
یگانهٔ دوران بود پس شیطان بصورت مرد پیری متمثل شد و نزد سلمی آمد و گفت من از اصحاب هاشم و برای
نصیحت و خیرخواهی تو آمده‌ام این مرد اگرچه حسن و جمال آن مرتبه دارد که مشاهده کردی ولیکن بسیار کم
رغبت است بزنان و زنان را که بسیار دوست میدارد زیاده از یک ماه نگاه نمیدارد و زنان بسیار خواسته و طلاق گفته است
و او را در جنگها شجاعت نیست و بسیار ترسان و جبان است سلمی گفت که اگر اینها که تو میگوئی در حق او راست باشد اگر
قلعه‌های خیبر را برای من پر از طلا پیشکش کنند رغبتی نخواهم کرد پس ابلیس لعین ناامید شد و بصورت شخص دیگر از اصحاب

هاشم متمثل شد و نزد سلمی آمد و باز مانند آن افسانها بار دیگر برا و خواند و باز بصورت ثالثی متمثل شد
و آن اکاذیب را اعاده نمود پس چون پدر سلمی بنزد او آمد و او را ملول و غمگین یافت پرسید که ای سلمی چرا
غمگینی امروز هنگام شادی و سرور تست که عزت و کرامت ابدی ترا میسر گردیده است سلمی گفت ای پدر میخواهی
مرا بشخصی تزویج نمائی که رغبت بزنان ندارد و طلاق بسیار میگوید و ترسا نست در جنگها پدر چون این
سخن شنید خندید گفت و الله ای سلمی این مرد بهیچ یک از این صفات که گفتی متصف نیست بجود و کرم او مثل
میزنند و از بسیاری طعام که بمهمانان میخوراند و از نو خوراک و ترید که برای ایشان می شکست او را هاشم
نامیده اند و هرگز زنی را طلاق نگفته است و در شجاعت و بسالت مشهور آفاق است و در خوش خوئی و خوش
زبانی نظیر خود ندارد و البته آنکه این سخنان را بتو گفته است شیطانی لعین است و چون روز دیگر سلمی هاشم را از محبت پدر آن
که در جبین مبین او بود بی تاب گردید و رسولی بنزد او فرستاد که نزد ما از خواستگاری بیا گفت و هر مهر که از تو طلبند
مضایقه مکن که من ترا مساعدت مینمایم از مال خود پس روز دیگر هاشم با اصحاب کبار خود متوجه خیمه پدر سلمی شد
و هاشم و مطلب و پسران عم ایشان در صدر خیمه پدر سلمی نشستند و جمیع اهل مجلس از حسن جمال هاشم نظر از وی
بر نمی داشتند پس مطلب بسخن در آمد و گفت ما از اهل شرف و کرامت و فضل و نعمت مائیم اهل بیت الله الحرام و صاحب
مشاعر عظام و بسوی ما میشتابند طوایف انام و خدا بما داده شرف و بزرگواری ما را و بر شما افاضات
نور باهر محمد صلعم که حق تعالی او را مخصوص ما گردانیده است و مائیم فرزندان لوی بن غالب و آن نور از آدم
فرود آمده است تا آنکه به پدر ما عبد مناف رسیده است و از و به برادرم هاشم منتقل گردیده و حق تعالی آن
نعمت را بسوی شما و بشما داده و آمده ایم برای او فرزند کرام شما را خواستگاری میکنیم پس عمرو پدر سلمی جواب گفت که از
برای شما است تحیت و اکرام و اجابت و اعظام و ما قبول کردیم خطبه شما را و اجابت نمودیم دعوت شما را و لیکن ناچاریم
از عمل کردن بعادت قدیم ما که مهری گران برای این امر ذی شان مقدم دارید و اگر این عادت قدیم در میان
ما نمی بود من اظهار این نمی کردیم مطلب گفت که ما صد ناقه سیاه چشم و سرخ مو برای شما میفرستیم پس الحال از جمله
حضار مجلس خود کر بیت و نزد پدر سلمی آمد و گفت مهر زیاد کن پدر سلمی گفت ای بزرگوار آن قدر دختر ما نزد شما
این قدر نبود مطلب گفت هزار مثقال طلا نیز میدهیم باز ابلیس اشارت کرد بسوی پدر سلمی که طلب کن زیادتی مهر را پدر سلمی

گفت

گفت که ای جوان تقصیر کردی در حق ما مطلب گفت یک خروار عنبر و ده جامه عبد مصری و ده جامه عراقی میدهم
و اضافه کردم باز شیطان اسرش زیادتی کرد بدر سلمی گفت نزدیک آمد حالا عمودی بار دیگر التماس ما
مطلب گفت پنج کنیز هم برای خدمت ایشان میدهم باز شیطان اشارت کرد که زیاد مطلب بدر سلمی گفت
ای جوان آنچه میدهید باز بر میگردد و مطلب گفت ده اوقیه مشک و پنج تنگه کافور نیز اضافه کردم آیا
راضی شدید باز شیطان حرکت کرد که ولوله کند بدر سلمی فریاد زد بر او و گفت ای پیر بدبخت دور شو که برادری
مجلس خجالت دادی پس مطلب نیز او را زجر کرد و او را از خیمه بیرون کردند و یهودان نیز با همه ذلت
و اندوه بیرون رفتند پس سرکرده یهودان با بدر سلمی گفت که این حکیم ترین دانایان شام و عراق است چرا از تدبیر
او بیرون مرددی و ما را فریفته بشویم که دختر خود را بعربی که از اهل بلاد ما نیست بدهی پس چهار صد نفر از یهود
که حاضر بودند شمشیرها کشیدند و مطلب به سرکرده یهود حمله آورد و هاشم بر ابلیس حمله کرد و ابلیس گریخت و هاشم
باو رسید و او را گرفت بلند کرد و بر زمین زد پس ابلیس [illegible] نعره زد و مانند بادی از زیر
دست هاشم بیرون رفت و هاشم چون عبدالمطلب نظر کرد دید که رئیس یهود را دو نیم کرده است و هاشم و اصحاب او
بسیاری از یهودان کشتند و چون خبر به مدینه رسید مردان و زنان بیرون آمدند و چون هفتاد نفر از یهود
کشته شدند رو به هزیمت آوردند و عداوت یهود نسبت بآنحضرت مستحکم تر شد پس هاشم گفت که ظاهر شد تأویل
خواب من و بدر سلمی از هاشم و مطلب التماس نمود که دست از ایشان بردارید و شادیها باندوه مبدل گردید پس هاشم بخیمه
خود مراجعت نمودند و اسباب ولیمه مهیا کرده و جمع حاضران را اطعام نمود و بدر سلمی نزد دختر آمد و گفت
شجاعت هاشم را مشاهده نمودی اگر من از او التماس نمیکردم یکی از یهود را زنده نمیگذاشت سلمی گفت ای پدر
آنچه خیر میدانی بگو و از ملامت لایمان پروا مکن پس بدر سلمی نزد اهل حرم آمد و گفت ای بزرگواران اندوه
و کینه را از دل و سینهای بیرون کنید و دختر هدیه شما است و از شما هیچ حقوقی ندارم مطلب آنچه گفتیم باز زیادتی
میدهیم و رو کرد بسوی هاشم و گفت ای برادر آنچه گفتم راضی شدی گفت بلی پس با یکدیگر مصافحه کردند و بدر سلمی را بسیار
و مشک و عنبر و کافور فراوان هاشم و مطلب به اصحاب اخبار ایشان قسمت و نثار کرد و خیمها باز
کردیدند و بار کردند و بسوی مدینه مراجعت نمودند و در مدینه زفاف آن قره عبد مناف با آن دختر صدف کرامت

و عفاف متحقق و بعد از تحقیق التیام و مشاهده اخلاق پسندیده آن بدر تمام سلمی از هاشم بعلت مهر
گرفته بود باضعاف آن رد کرد و در همان شب در شاهوار نطفه عبدالمطلب در صدف رحم طاهره سلمی منعقد
شد و نور محمدی ص از جبین مکین سلمی ساطع گردید و اهل یثرب همگی سلمی را برای کرامت عظمی تهنیت
گفتند و زنان نور را از حسن و طراوت آن یکانه گوهر مضاعف گردید و زنان مدینه جمال او را می آمدند
و از نور ضیاء او حیران می ماندند و بهر درخت و سنگی و کلوخ که میگذشت او را ندا به تحیت و سلام و تحیت
و اکرام میشنودند و پیوسته از جانب راست و چپ ندای میشنید السلام علیک یا خیر البشر و این غرایب را
بهاشم نقل میکرد و از قوم خود خفا می نمود تا آنکه شبی شنید که منادی او را ندا کرد که بشارت باد ترا
که خدا به تو ارزانی داشت فرزندی را که بهترین اهل شهرها و صحراهاست پس سلمی این ندا را شنید بگفت
که هاشم با و نزدیک کند و هاشم چند روز بعد از آن در مدینه ماند و وداع کرد سلمی را و گفت ای سابق
سپردیم امانتی را که حق تعالی بادم سپرده و آدم بشیث سپرده و پیوسته اکابر دین این نور مبین را بیکدیگر
سپرده اند تا آنکه این نور بزرگوار بما رسید و کرامت ما باین سبب مضاعف گردید و اکنون این نور آنرا
بتو سپردیم و از تو عهد و پیمان میگیرم که آن را از راست و چپ غفلت ننمائی اگر در عقب من آن فرزند
بظهور آید باید که نزد تو از دیده گرامی تر و از جان عزیزتر باشد و اگر توانی چنان کنی که
بر او دیده نیفتد که حاسدان و دشمنان او بسیارند خصوصا یهودان که عداوتشان در اول ظاهر
شد و اگر از این سفر برنگردم و خبر وفات من بتو برسد باید که در محافظت و کرامت او تقصیر ننمائی و او را
بسن شباب رسد او را بحرم خدا برگردانی و او را از عموهای او دور نگردانی که فانه خدا فانه عزت و نصرت
ما است سلمی گفت سخنان تو را شنیدم و بجان قبول کردم و علم اندکی مفارقت خود بدرد آوردی و از خداوند عظیم
سؤال میکنم که تو را بزودی بمن برگرداند پس هاشم با برادران و سایر اقربا بسیر و آمد و هاشم رو بسوی ایشان کرد
و گفت ای برادران و خویشان مرگ را هیچکس از آن چاره نیست چون از شما غایب میشوم نمیدانم که
بسوی شما بر میگردم یا نه و شما وصیت میکنم که بیکدیگر متفق باشید و از یکدیگر جدا مشوید که موجب مذلت و خواری
شما میگردد و نیز باید ... و غیر ایشان دشمنان در عزت و دولت شما طمع میکنند و برادرم مطلب را خلیفه خود میکنم
بر شما

بر شما زیرا که او عزیزترین خلق است نزد من و اگر وصیت مرا بشنوید و او را پیشوای خود کرده اید و کلیدهای کعبه
و سقایت زمزم و علم جد ما نزد او است زیرا که از کرامتهای پیغمبران بار رسیده است با و تسلیم نمایید فرزند و اولاد معد
هر که دیدید و دیگر وصیت میکنم شما را در حق فرزندی که در رحم سلمی است که او را شأنی عظیم و رتبه بزرگ خواهد
پس در هیچ باب مخالفت قول من نکنید ایشان گفتند شنیدیم قول ترا و اطاعت کردیم فرموده ترا ولیکن
دلهای ما را بوصیت خود شکستی پس هاشم بجانب شام متوجه شد و چون بغزه رسید و متاع خود را فروخت
و امتعه مناسب خرید و تحفها و هدیها برای سلمی تحصیل کرده خواست که بجانب مدینه سفر کند او را عارضه رو داد و از
رفیقان باز ماند و در روز دیگر مرض بر او سنگین شد پس بر رفقا و غلامان و ملازمان خود گفت که علامت مرگ
در خود مشاهده میکنم و گویا مرا ازین در دیگر بخشت برگردید بسوی مکه و چون بمدینه رسید سلام مرا بسلمی برسانید
و او را تعزیت بگویید و در باب فرزندش با و وصیت نمایید که من غم بغیر آن فرزند ارجمند ندارم پس علامت دو روز
که آثار موت بر او ظاهر گردید و علامت ارتحال نزد او متواتر رسید فرمود که مرا بنشانید و دوات و کاغذ طلبید
و از نام جناب معبود [illegible] نوشت که نامه ایست بنده ذلیل نوشته است در وقتی که فرمان مولای او با و رسیده بود که
بار بنهد از نشانات خانه دنیا بسوی نشانات باقی عقبا اما بعد این نامه را در هنگامی نوشتم که جان در کشاکش مرگ
بود و هیچکس را از مرگ گریزی نیست و اموال خود را بسوی شما فرستادم که در میان خود بالسویه قسمت نمایید و آن گریه که از
دوریست و الفراق شما بالا است و عزت شما نزد او است یعنی سلمی را فراموش مکنید و وصیت میکنم شما را با کرام فرزند و رعایت
حق و فرزندان مرا سلام برسانید و پیام و سلام مرا بسلمی برسانید و بگویید که آه آه از تو و اولاد تو بس حسرتم
و دیدار فرزند دلبند خود بهره مند نشدم و سلام و رحمت خدا بر شما باد تا روز قیامت پس نامه را پیچید و مهر
خود مرتب کرده و بابت [illegible] سپرد و گفت مرا بخوابانید چون خوابید نظر بسوی آسمان افکند گفت پروردگارا
ای رسول پروردگار من بحق نور مصطفی ص که من حامل او بودم چون این را گفت با رسالت بعالم بقا رحلت نمود
گویا چراغی بود خاموش شد پس از آن جنابت تجهیز و تکفین نمودند و در غزه شام آن معدن کرم و انعام را دفن
کردند و بجانب مکه روان شدند و چون بمدینه رسیدند صدای واهاشما بلند کردند و این استماع این صدای
وحشت افزای زنان و مردان مدینه از خانهها بیرون دویدند و سلمی و دیگر روسفیان جامهها چاک زدند و سلمی زیاده

برآورد و هاشما کرم و عزت از موت تو مرد بند کی حق اهد بد بعد از تو فرزندی برای که او را ندیدی و میوه او نچیدی
پس سلمی شمشیر هاشم را کشید و مشتران و اسبان و پیرایه کرد و قیمت همه را از مال خود تسلیم کرد و با وصی هاشم گفت
که مطلب را از فرزند ما خبر رسان که من بر عهد و پیمان برادر تو هستم و مردمان بعد از او بر فرزند او اند و غلامان
و اموال هاشم بمکه رسیدند زنان مکه مویها پریشان کردند و گریبانها دریدند و آسمان و زمین بر ایشان گریستند
و چون وصیت نامه هاشم را گشودند مصیبت ایشان تازه شد و بوصیت او مطلب را رئیس و پیشوای خود گردانیدند
و علم و اکرام نزار و کلیدهای کعبه معظمه را و سقایت زمزم و رفادت حاجیان حرم و کمان اسمعیل و نعلین شیث
و پیراهن ابراهیم و انگشتری نوح و سایر مکارم انبیا که در دست ایشان بود همه را تسلیم مطلب نمودند و چون
هنگام وضع حمل سلمی شد المی که زنان را میباشد باو نرسید و ناگاه صدای هاتفی را شنید که از بنت زنان بنی نجار
پردها بر فرزند بیاویزید و از دیده نظاره کنان او را مستور دارید که اهل جمیع قطار از و سعادتمند گردند
و چون صدای منادی را شنید پردها را بست و پردها را او بحیث و کسی را از حال خود مطلع نگردانید پس ناگاه
دید که حجابی از نور براو زده شد از زمین تا آسمان تا شیاطین نزدیک او نیایند پس شیبة الحمد متولد شد
و از نور محمدی از روی ساطع گردید و در ساعت خندید و تبسم نمود و چون او را در بر گرفت موی سفید بر سر او
دید و بابت سببی او را شیبة الحمد نام کردند و سلمی ولادت خود را پنهان کرد و تا یکماه کسی بر ولادت او
مطلع نگردید و بعد از یکماه که اقوام و اقارب او مطلع شدند بتهنیت آمدند و از غرایب احوال آن مولود
متعجب بودند و چون دو ماه شد بیاله نیستر و یهودان که میدیدند از اندوه و کینه او بیتاب شدند زیرا میدیدند
که آن نور از روی ساطع است نور پیغمبری است که از ایشان زاهد گشت و دینهای ایشان بر طرف خواهد کرد و چون
و چون هفت سال از عمر شریف او گذشت جوانی شد در نهایت قوت و شدت و صولت و بارهای کمان را بر
میداشت و اطفال را بدست بر میداشت و بر زمین میزد پس مردی از قبیله بنی الحارث برای حاجتی داخل مدینه
شد ناگاه نظرش بر طفلی افتاد که مانند پاره ماه انوار از روی او ساطع است و با جمعی از کودکان بازی میکند پس
ایستاد و در تماشای حسن صورت و سیرت او حیران گردید و گفت زهی سعادتمند کسی که تو در
دیار ایشان باشی و او بازی میکرد و میگفت منم شیبه پسر هاشم پسر عبد مناف پدرم مرد و عموهای من صفا
کردند

جفا کردند و با مادر و خالوها در این غربت مانده ام تو از کجا آمده ای عم من گفت از مکه آمده ام گفت چون
بسلامت بمکه برسی و فرزندان عبدمناف را به بینی سلام مرا بایشان برسان و بگو رسالتی دارم بسوی شما از
طفل یتیم که پدرش مرده و عموهایش با او جفا کردند ای فرزندان عبدمناف زود فراموش کردید وصیت هاشم را
و ضایع کردید نسل او را و هانیم که از مکه میوزد شمیم شما را از او میشنوم و در آرزوی مواصلت شما شبها بروز
میآورم پس آن از استماع این رسالت گریان شد و بسرعت تمام بجانب مکه روان شد و چون بمجلس اولاد عبدمناف
درآمد بعد از تحیت و سلام گفت ای اکابر و اشراف و ای فرزندان عبدمناف از عشیرت خود غافل شده اید و چراغ
هدایت خود را در خانه دیگران افروخته اید پس هاشم عبدالمطلب را بایشان رسانید حالیا که نمیدانند که ما ندانستیم که
او باین مرتبه رسیده است آن رسول گفت بخدا سوگند میخورم که فصحای در جنب فصاحت او لال اند و عقلا در مکالمه
او عاجز اند خورشید اوج حسن و جمالست و نور دیده اهل فضل و کمال است پس مطلب در همان مجلس مرکب طلبید و
سوار شد و شتابان عزیمت بصوب مدینه معطر کردانید و بسرعت تمام خود را رسانید و چون داخل مدینه شد
شیبة الحمد را دید که در میان کودکان بازی میکند پس او را بنور محمدی بشناخت و دید که سنگی عظیمی بر داشته
و میگوید منم فرزند هاشم که مشهور است بعظایم چون مطلب این سخن را شنید ناقه خود را خوابانید گفت نزدیک
من بیا ای یادگار برادر من پس شیبه بسوی او دوید و گفت کیستی تو که دلم بسوی تو مایل است و گمان میبرم که یکی از اعمام
منی با هاشمی گفت منم مطلب عموی تو و او را در بر گرفت و میبوسید و میگریست و گفت ای فرزند برادر میخواهم ترا ببرم
بشهر پدر و عموهای تو که خانه عزت تست گفت بلی میخواهم پس مطلب سوار شد و شیبه با خود سوار کرد و بسوی مکه روان شد
پس شیبه گفت ای عم من بسرعت برو که میترسم خویشان مادرم مطلع شوند و شجاعان قبیله اوس و خزرج با ایشان موافقت
کنند و نگذارند که مرا بهمراه بری مطلب گفت ای فرزند برادر غم مخور که حق تعالی کفایت شر ایشان میفرماید و چون
یهودان مطلع شدند که شیبه با عم خود مطلب بشتاب روانه مکه شد طمع کردند در قتل ایشان و یکی از رؤسای یهود را
که او را دحیه میگفتند پسری داشت لاطیه نام روزی لاطیه بهروان آمد که با اطفال بازی کند شیبه سنگی را
گرفت و بر سر او زد و سرش بشکست و گفت ای فرزند یهود اجلت نزدیک شده است و بر خود بسا خانهای خراب
خواهد شد و چون این خبر بپدر او رسید در غایت خشمناک گردید و آتش کینه علاوه کینه قدیم شد پس این خبر را بشهر ندا کرد

در میان یهود دیگر آن گروه یهودان آن پسر که از او مژده رسیده باعم خود بشکار رفته است پس او را دریابید و هلاک
کنید و از شر او ایمن گردید پس هشتاد نفر یهود با سلاح بر خود درست کردند و از عقب ایشان روان شدند پس
در شب چون صدای سم ستوران ایشان بسمع مطلب رسید گفت ای فرزند برادر رسیدند بما آنها که از ایشان
حذر میکردیم شیبه گفت راه را بگردان ای عم پس مطلب گفت نور جبین تو راه نمای ما خواهد گردید و
هر سو که رویم ما را خواهند رسید شیبه گفت روی مرا بپوشان تا شاید این نور مخفی گردد پس مطلب جامه را سه پاره
ته کرد و بر روی شیبه آویخت پس آن نور باز ساطع بود و تفاوتی نکرد گفت ای فرزند برادر این خورشید جمالی
تو نور خدائیست و بگل آلوده نمیتوان نمود و کسی آن را پنهان نمیتواند کرد تو را شانی و قدری عظیم نزد
حق تعالی هست و آن خداوندی که این نور را بتو عطا کرده هر محذور را از تو دفع میکند پس چون یهودان
بایشان رسیدند شیبه باعم خود گفت که مرا فرود آور تا قدرت الهی را بتو بنمایم چون بزمین رسید بر روی
خاک بسجده افتاد و رو بر خاک مالید و گفت ای پروردگار نور و ظلمت و عظمت و گرداننده هفت فلک با رفعت
و قسمت کننده روزیها در این ساعت سؤال میکنم از تو بحق شفیع روز جزا و نور و بزرگواری که بسپرده بما که نگاهدار
ما را از مکر دشمنان هنوز دعای او تمام نشده بود که خیل یهود بنزد ایشان رسیدند و برابر ایشان کشیدند
و بقدرت الهی هیبت عظیم از شیبه و عم او بر ایشان مستولی شد و از روی تملق و مدارا گفتند ای بزرگواران
بگوئید که ما بقصد ضرر شما نیامده‌ایم ولیکن میخواهیم شیبه را بسوی مادرش برگردانیم که چراغ شهر ما است و
مایه برکت و نعمت ما است شیبه گفت از شما بغیر کینه دیده نه و مکر نمی‌بینم و چون قدرت الهی بر شما ظاهر شده است
این سخن میگوئید پس یهودان خائب و مخذول برگشتند و چون قدری از راه رفتند با طیبه پس در حیله بایشان گفت که
مکر نمی‌دانید که این گروه معدن سحرند و ما را جادو کرده‌اند بیائید تا ما برگردیم و ایشان را دفع کنیم پس شمشیرهای
آبدار کشیدند و بجانب آن دو بزرگوار برگردیدند و چون نزدیک ایشان رسیدند مطلب گفت اکنون مکر شما
ظاهر شد و جهاد شما واجب گردید پس مطلب کمان خود را گرفت و بچندین تیر چند جوان ایشان را بجهنم فرستاد پس ایشان
همگی بیکدفعه حمله کردند و مطلب نام خدا را برد و با ایشان مجادله میکرد و شیبه میگریست و تضرع بدرگاه قادر
ذوالجلال میکرد تا آنکه ناگاه غباری از دور پیدا شد و صهیل اسبان و قعقعه سلاح بگوش ایشان رسید و چون نزدیک

رسیدند

رسیدند مطلب دید که سلمی با بیست و چهار صد نفر از شجاعان اوس و خزرج بطلب شیبه آمدند و چون سلمی
دید که یهودان با مطلب مشغول محاربه اند بانگ زد بر ایشان که وای بر شما این چه کردار است پس
آن طایفه رو بهزیمت نهادند مطلب گفت بکجا میروی ای دشمن خدا و شمشیر زد و او را بدو نیم کرد و شجاعان اوس
و خزرج رو آوردند بر یهودان و احدی از ایشان را بیرون نگذاشتند پس رو آوردند بمطلب و مطلب شمشیر
برهنه در دست داشت پس سلمی بر فرزند خود ترسید و قبیله خود را از قتال منع کرد و خطاب نمود بمطلب
که کیستی تو میخواهی که فرزند شیر را از ما جدا کنی مطلب گفت من آنم میخواهم شرف و عزت او را بر عزت بیفزایم
و برادر مهربان ترم از شما و امیدوارم که حق تعالی او را صاحب حرم و پیشوای انام گرداند و منم عموی او مطلب
پس سلمی گفت مرحبا خوش آمدی و چرا از من رخصت نطلبیدی در بردن فرزند من و من شرط کرده بودم بر پدر
او که چون فرزند بهم رسد از من جدا نکنند پس سلمی با فرزند خود شیبه گفت که ای فرزند گرامی اختیار با تست
اگر میخواهی با عم خود برو و اگر میخواهی با من بر گرد شیبه چون این سخن مادر شنید سر بزیر افکند و قطرات اشک
فرو ریخت و گفت ای مادر مهربان از مخالفت تو می ترسم و مجاورت خانه خدا را خواهانم اگر رخصت میفرمایی
میروم و اگر نه بر میگردم پس سلمی گریست و گفت چون او را بر خواهش خود اختیار کردیم و بضرورت درد مفارقت
ترا باید کشید پس مرا فراموش مکن و خبرهای خود را از من باز مگیر و او را در بر گرفت و وداع نمود و بمطلب گفت
که ای فرزند عبد مناف امانتی که برادرت بمن سپرده بود بسوی تو تسلیم کردم پس او را محافظت نما و چون هنگام
تزویج او شود زنی که مناسب او باشد در عزت و نجابت و شرف تحصیل کن مطلب گفت ای کریمه بزرگوار کرم
کردی و احسان نمودی تا زنده ایم حق ترا فراموش نخواهیم کرد پس مطلب شیبه را ردیف خود نمود و بجانب
مکه متوجه شد و چون آفتاب جمال شیبه از درهای مکه طالع گردید پرتو نور او بر کوههای مکه تابید و آن
روشنی موجب حیرت اهل مکه گردید و از جوانهای آنجا نشناختند و چون مطلب را دیدند که این کیست
با خود آورده برای مصلحت گفت بنده منست پس بدین سبب شیبه عبد المطلب نامیدند پس او را بخانه آورد و مدتی امر او را
مخفی داشت و مردم از نور او در تعجب بودند و نمیدانستند که او جد حضرت رسول صلعم است فاهد بعد پس امر او در میان قریش
عظیم شد در هر امر از و برکت می یافتند و در هر مصیبت و بلیه با و پناه می بردند و در هر قحطی بدولت متوسل میبودی

حضرت رسالت میشدند و حق تعالی دفع آن شداید را از ایشان مینمود و معجزات باهرات از آن نور ظاهر میگردید

در بیان تاریخ ولادت با سعادت آنحضرت است بدانکه اجماع علمای شیعه منعقد است برآنکه ولادت

با سعادت آنحضرت در هفدهم ماه ربیع الاول شد و اکثر مخالفان در دوازدهم میدانند و نادری از مخالفان

در هشتم یا دهم ماه مذکور قایل شده اند و شاذی از ایشان گفته اند که در ماه مبارک رمضان واقع شد و محمد

بن یعقوب کلینی رحمه الله گفته است که ولادت آنحضرت در وقتی شد که دوازده شب از ماه ربیع الاول گذشته بود

در سالی که فیل آوردند برای خراب کردن کعبه و بحجاره سجیل معذب شدند و در روز جمعه وقت زوال و بروایت

دیگر نزد طلوع فجر پیش از بعثت بچهل سال و مادرش بآنحضرت حامله شد در ایام تشریق نزد جمره وسطی

در منزل عبدالله بن عبدالمطلب و ولادت آنحضرت در مکه معظمه شد در شعب ابی طالب در خانه محمد بن یوسف

و در زاویه برابر از جانب چپ کسی که داخل خانه شود و خیزران آن حجره را از خانه بیرون آورد و آنرا مسجد کرد

که مردم در آن نماز کنند تمام شد کلام کلینی و گویا در تعیین روز ولادت تقیه فرموده و موافق مشهور میان مخالفان

بیان کرده الله عدد قریبه گفته است که ولادت آنحضرت طلوع صبح جمعه هفدهم ماه ربیع الاول بعد از

پنجاه و پنج روز از هلاکت اصحاب فیل یا چهل و پنج روز بعد از آن یا سی سال بعد از آن و بعضی گفته اند در همان

روز و مشهور آنست که در همان سال بود و عامه گفته اند که در روز دوشنبه بود که هفت سال از پادشاهی انوشیروان گذشته بود

مانده بود و بعضی گفته اند در زمان پادشاهی هرمز بن انوشیروان بود و طبرسی گفته است که چهل

و دو سال از پادشاهی انوشیروان گذشته بود و مؤید این قول است این روایت مشهور که حضرت رسول ص فرمود

که متولد شدم در زمان پادشاه عادل و گویند که موافق بیستم شباط رومی بوده و بعضی گویند که غره یا بیستم

یا بیست هشتم نیسان رومی بوده و هفدهم دیماه فرس بود و از منازل قمر عقرب طالع بود و ابو معشر گفته است

که طالع ولادت آنحضرت درجه بیستم جدی بود و زحل و مشتری در عقرب بودند و مریخ در خانه خود بود در حمل و آفتاب

در شرف بود در حمل و زهره در حوت بود در شرف و عطارد نیز در حوت بود و قمر در اول میزان بود و راس در جوزا

و ذنب در قوس بود و در خانه خود متولد شد پس حضرت آن خانه را بعقیل بن ابی طالب بخشید و عقیل آنرا فروخت

بمحمد بن یوسف برادر حجاج و او داخل خانه خود کرد در زمان هارون شد خیزران مادر او آن خانه را بیرون کرد از خانه

مسجدی کرد

محمد بن یوسف مسجد کرد و الحال بر همان حالت باقیست و مردم بزیارتش میروند و ابن بابویه ع گفته است که حامله
شدن مادر آنحضرت باو در شب جمعه هیجدهم ماه جمادی الآخر بود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده از ابو طالب ع
که عبد المطلب ع گفت شبی در حجر اسمعیل خوابیده بودم ناگاه خواب غریبی دیدم و برخاستم و در راه یکی از کاهنان
مرا دید که میلرزم و موهای سرم بر پا شده متحیر گشته چون اثر تغییر در من مشاهده کرد گفت چه میشود بزرگ عرب
که رنگش متغیر گردیده آیا حادثه از حوادث دهر او را رو داده است گفتم بلی امشب در حجر خوابیده بودم
در خواب دیدم که درختی از پشت من روییده و سر آن ببلند کشیده که سرش بآسمان رسید و شاخهایش مشرق
و مغرب را گرفت و نوری از آن درخت ساطع گردید که هفتاد برابر نور آفتاب بود و عرب و عجم را دیدم که سجده
میکردند برای آن درخت و هر ساعت عظمت و آن نور در تزاید بود و گروهی از قریش میخواستند آن درخت را بکنند
و چون نزدیک میرفتند جوانی از همه کس نیکوتر و پاکیزه جامه تر ایشان را میگرفت و پشتهای ایشان را میشکست
و دیدههای ایشان را میکند پس دست بلند کردم که شاخی از شاخهای آن بگیرم آن جوان صدا زد مرا و گفت تو را
از آن بهره نیست گفتم درخت از منست و من از آن بهره ندارم گفت بهره اش از آن گروهیست که در آن آویختهاند پس
هراسان از خواب برآمدم چون کاهن این خواب را شنید رنگش متغیر گردید و گفت اگر راست میگویی از صلب
تو فرزندی بیرون خواهد آمد و مالک مشرق و مغرب گردد و پیغمبر شود پس عبد المطلب گفت ای ابو طالب سعی کن
که آن جوان که یادی آن نمودیم تو باشی پس ابو طالب پیوسته بعد از بعثت آنحضرت این خواب را ذکر میکرد و
میگفت والله آن درخت ابو القاسم امین بود   که ظاهرش آنست که آن جوان تعبیرش امیر المؤمنین
باشد و ابن شهرآشوب روایت کرده است که چون بر مأمون وفور علم حکیم ایزد خواه در علم نجوم ظاهر گردید
روزی با او گفت تو با این علم و زیرکی چرا ایمان نمیآوری به پیغمبر ما گفت چگونه ایمان بیاورم باو و حال
آنکه دروغ او بر من ظاهر گردیده است زیرا که او گفته است که من خاتم پیغمبرانم و این را دروغ میدانم زیرا که طالعی که
متولد شده است که هر که در آن طالع متولد شود باید که پیغمبر باشد پس یکی از حکما که حاضر بود جواب گفت
که ما از طالع او میدانیم که او راستگوست زیرا که حکما اتفاق کرده اند که طالع او مشتری و عطارد و زهره
و مریخ است و هر فرزندی که باین طالع متولد شود می باید هیچ ساعت نمیرد و اگر بمیرد البته پیش از روز هفتم بمیرد

وان پیغمبر با این طالع متولد شد و شصت و سه سال زندگانی کرد و این علامه سایر معجزات اوست
پس ابوطالب اقرار کرد و مسلمان شد و مامول او را این دو خواهر و ما شاء الله نام کرد پس نقل مشتری علامت
علم و حلم و حکمت و زیرکی و فطنت و سیاست و ریاست آنحضرت بود و نقل عطارد نشانه لطافت
و ظرافت و ملاحت و فصاحت و حلاوت اوست و نقل مریخ دلالت میکند بر شجاعت و جلادت
و قتال و قهر و غلبه و مجادلات آنحضرت است پس حق تعالی جمع کرد در آنحضرت منافع را و بعضی از منجمان گفته‌اند
که طالع ولادت پیغمبر سنبله و میزان است و طالع حضرت رسول میزان بود و بعضی گفته‌اند که طالع آنحضرت
سال رابع بود و ابن بابویه به سند معتبر از عبدالله ابن عباس نقل کرده است که چون برادر پدرم عبدالمطلب
عبدالله متولد شد در روی او نوری دیدم مانند نور آفتاب پس پدرم گفت که این پسر را شأنی بزرگ
خواهد بود پس شبی در خواب دیدم که از بینی عبدالله مرغ سفیدی بیرون آمد و پرواز کرد تا بمشرق و مغرب
عالم رسید پس برگشت تا بیام کعبه نشست پس همه قریش او را سجده کردند پس در آن مرغ بحیرت نگریست
ناگاه نوری شد میان آسمان و زمین و مشرق و مغرب را فرو گرفت چون بیدار شدم از کاهنه که در بنی
مخزوم بود پرسید گفت ای عباس اگر راست باشد خواب تو هر آینه از پشت او پسری بیرون آید که اهل مشرق
و مغرب تابع او گردند عباس گفت که بعد از این خواب پیوسته در فکر امر عبدالله بودم تا وقتی که آمنه را عقد
خود درآورد و او جمیل‌ترین زنان قریش بود و چون عبدالله برحمت الهی واصل شد و حضرت رسول
از آمنه متولد شد دیدم نوری در میان دو دیده آنحضرت لامع بود و چون او را در بر گرفتم بوی مشک
از او شنیدم و مانند نافه مشک خوشبو گردیدم پس آمنه مرا خبر داد که چون مرا درد زائیدن گرفت و شدید
شد صداهای بسیار شنیدم از خانه که در آن بودم که بسخن آدمیان مشابهت نداشت و علمی از سندس بهشت
دیدم که بر قصبی از یاقوت آویخته بودند که میان آسمان و زمین را پر کرده بود و نوری دیدم از سر آنحضرت
ساطع که آسمان را روشن کرد و قصرهای شام را دیدم که از بسیاری نور مانند شعله آتش شده بودند
در دور خود بسیار مانند اسفرود دیدم که بالها گشوده بودند بر دور من و شعیره اسدیه را دیدم
که گذشت و میگفت ای آمنه چها خواهند دید کاهنان و بتها از فرزندان تو و جوانان بلند بالا دیدم

که از همه کس بلندتر و سفیدتر و نیکوتر جامه‌تر بود گمان کردم که او عبدالمطلب است پس نزدیک من آمد و فرزند
مرا گرفت و آب دهان خود را در دهن او ریخت و طشتی از طلا داشت که با زمرد مرصع کرده بودند و شانه
از طلا داشت پس شکم آن طفل حضرت را شکافت و دلش را بیرون آورد و شکافت و نقطه سیاهی از میان
آن دل منور بیرون آورد و انداخت پس کیسه بیرون آورد از حریر سبز و آن را گشود و در میان کیسه کاهی بود مانند ریزه
سفید پس آن دل مقدس را از آن پر کرد و بجای خود گذاشت و دستی بر شکم مبارکش کشید و با آنحضرت سخن گفت و او
جواب گفت من سخن ایشان را نفهمیدم مگر آنکه گفت که در امان و حفظ و حمایت خدا باش بتحقیق که پر کردم دلت را از
ایمان و علم و حلم و یقین و عقل و شجاعت توئی بهترین بشر خوشا حال کسی که تو را متابعت نماید و وای بر کسی که ترا
متابعت ننماید پس کیسه دیگر آورد از حریر سفید و سرش را گشود و انگشتری بیرون آورد و بر میان دو کتف مبارکش زد
که نقش گرفت پس گفت امر کرده است مرا پروردگار من که بدمم در تو روح القدس پس دمید و پیراهنی در تو پوشانید
و گفت این امان تو است از آفتهای دنیا ای عباس اینها را که بدیده خود دیدم عباس گفت که کتفهایش را گشودم
و نقش مهر را دیدم و پیوسته این احوال را پنهان میداشتم تا آنکه از خاطرم محو شد و بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف
شدم حضرت رسول ص بخاطرم آورد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که ابلیس لعین به هفت آسمان بالا
میرفت و گوش میداد و اخبار سماوات را میشنید پس چون حضرت عیسی متولد شد او را از سه آسمان منع کردند و شیاطین را آسمان
به تیرهای شهاب از ابواب سماوات راندند پس قریش گفتند میباید وقت گذشتن دنیا و آمدن قیامت که ما
می‌شنیدیم که اهل کتاب ذکر میکردند پس عمرو بن امیه که داناترین اهل جاهلیت بود گفت نظر کنید اگر ستاره‌های معروف
که بآنها هدایت می‌یابند مردم و بآنها می‌شناسند زمانهای زمستان و تابستان را اگر یکی از آنها بیفتد بدانید که
وقت است که جمیع خلایق هلاک شوند و اگر آنها بحال خود ماندند و ستاره‌های دیگر ظاهر میشود پس امر غریبی میباید حادث شود و صبح
آن روز که آنحضرت متولد شد هر بتی که در هر جای عالم بود بر رو افتاده بودند و ایوان کسری یعنی پادشاه عجم بلرزید و
چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که آن را میپرستیدند فرو رفت و خشک شد و [illegible] که
نزدیک کاشان است و وادی سماوه که سالها بود که کسی در آن آب ندیده بود آب جاری شد و آتشکده فارس که هزار
سال خاموش نشده بود در شب خاموش شد و داناترین علمای مجوس در آن شب در خواب دید که شتران صعب اسبان عربی را
میکشیدند از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاق کسری از میانش شکست و دو حصه شد و آب دجله شکافته شد
منقبی م

و در قصرها [او] ظاهر شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا بمشرق رسید
و تخت هر پادشاهی در آن صبح سرنگون شده بود و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمی توانستند گفت
و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران باطل شد و هر کاهنی و همزادی که داشت که خبرها باو میگفت جدائی افتاد
و قریش در میان عرب بزرگ شدند و ایشان را آل الله گفتند زیرا که ایشان در خانه خدا بودند و آمنه علیها السلام گفت
والله که چون پسرم بر زمین رسید دستها را بر زمین گذاشت و سر بسوی آسمان بلند کرد و باطراف آسمان نظر کرد
پس از او نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و بسبب آن قصرهای شام را دیدم و در میان آن روشنی صدائی شنیدم
که قایلی گفت که زائیدی بهترین مردم را پس او را محمد نام کن و چون آنحضرت را نزد عبد المطلب آوردند او را در دامن
گذاشت و گفت حمد میکنم و شکر میکنم خداوندی را که عطا کرد بمن این پسر خوشبو را که در گهواره بر همه اطفال
سیادت و بزرگی دارد پس او را تعویذ نمود بنامهای ارکان کعبه و شعری چند در فضایل آنحضرت فرمود در
آنوقت شیطان در میان اولاد خود فریاد برآورد تا همه نزد او جمع شدند و گفتند چه چیز ترا از جا برآورده است
ای سید ما گفت وای بر شما از اول تا حال احوال آسمان و زمین را متغیر یافتم و می بینم که حادثه عظیمی در زمین
واقع شده باشد که تا عیسی باسمان رفته است مثل آن واقع نشده است پس بروید و بگردید و تفحص کنید که چه امر غریب
حادث شده است پس متفرق شدند و گردیدند و برگشتند و گفتند چیزی نیافتیم آن ملعون گفت که استعلام این کار
متعلق بمن است پس فرو رفت در دنیا و جولان کرد در تمام دنیا تا بحرم رسید و دید که ملائکه اطراف حرم را فرو گرفته اند
چون خواست که داخل شود ملائکه بر او بانگ زدند و برگشت پس کوچک شد مانند گنجشکی و از جانب کوه حرا داخل شد
جبرئیل علیه السلام گفت برگرد ای ملعون گفت ای جبرئیل یک حرف از تو سؤال میکنم بگو امشب چه واقع شده است در زمین
جبرئیل گفت محمد صلی الله علیه و آله بهترین پیغمبران امشب متولد شده است پرسید که آیا مرا در او بهره هست گفت نه گفت آیا
در امت او بهره دارم گفت بلی ابلیس گفت راضی شدم در حدیث دیگر روایت کرده است که آمنه رضی الله عنها گفت که چون حامله
شدم برسول خدا هیچ اثر حملی در خود نیافتم و آن حالات که زنان را عارض میشود مرا عارض نشد و در خواب دیدم
که شخصی نزد من آمد و گفت حامله شدی به بهترین مردمان چون وقت ولادت شد بسیار متوجه شدم که از امری بمن
نرسید و دستهای خود را پیش بر زمین گذاشت و فرود آمد پس هاتفی ندا کرد که گذاشتی بهترین بشر را پس او را پناه ده
بخداوند یگانه صمد از شر هر ظالم صاحب حسد و بروایت دیگر فرمود که چون او را بر زمین گذاری بگو اعیذه بالواحد

من شر کل

من شر کل حاسد و کل خلق مارد یاخذ بالمرصد فی طرق الموارد من قائم و قاعد پس آنحضرت در روزی
القدر مبعوث گردید که دیگران در هفته و در هفته القدر مبعوث میگردد که دیگران در باقی عفو کنند و ایضاً روایت کرده
از لیث ابن سعد که گفت من نزد معاویه بودم و کعب الاحبار حاضر بود من از وی پرسیدم که شما چگونه یافتید صفت
ولادت حضرت رسالت پناه صلعم را در کتابهای خود و آیا فضیلتی برای عترت آنحضرت یافته اید پس ملتفت شد بسوی
معاویه که ببیند که او راضیست بگفتن یا نه پس حق تعالی بر زبان معاویه جاری کرد که گفت بگوی ای ابو اسحق آنچه دیده
و میدانی کعب گفت من هفتاد و دو کتاب خوانده ام که همه از آسمان فرود آمده است و صحف دانیال ع را خوانده ام و در
همه اینها ذکر ولادت آنحضرت و ولادت عترت او هست و بدرستی که نام او معروفست و در همه کتابها و در هنگام ولادت
هیچ پیغمبری ملائکه نازل نشدند بغیر عیسی و احمد صلعم و حجابهای بهشت را نزدند برای زنی بغیر از مریم و آمنه
و ملائکه موکل نشدند بر زنی در وقت حامله بودن بغیر از مادر مسیح و مادر احمد ع و علامت حمل آنحضرت آن بود
که شبی آمنه بآنحضرت حامله شد منادی ندا کرد در آسمانهای هفتگانه که بشارت باد شما را که در این شب نور نطفه
خاتم انبیا در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها این مژده مسرت نمود را ندا کردند
و در زمین هیچ رونده و پرنده نماند که بر ولادت شریف آنحضرت مطلع نگردید و در شب ولادت سعادت
آیات آنجناب هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار قصر از مروارید تر بنا کردند و آنها را قصور ولادت
نامیدند و جمیع بهشتها را زینت کردند و ندا کردند که شاد شو و بر خود ببال که پیغمبر دوستان تو متولد شده است پس
بهشت تا قیامت خندان است و شنیده ام که یکی از ماهیان دریا که آنرا طموس میگویند و بزرگترین ماهیان است و
هفتصد هزار دم دارد و بر پشت آن هفتصد هزار گاو راه میرود که هر گاوی از دنیا بزرگتر است و هر یکی از آنها هفتاد
هزار شاخ دارد از زمرد سبز و آن ماهی از رفتار آنها خبردار نمیشود آن ماهی برای شادی بر ولادت آنحضرت بحرکت
آمد و اگر نه حق تعالی او را ساکن نمیگردانید هر آئینه زمین را بر میگردانید و شنیده ام که در آن روز هیچ کوه نماند که کوه
دیگر را بشارت نداد و همه صدا به لا اله الا الله بلند کردند و جمیع کوهها خاضع شدند نزد ابو قبیس برای کرامت محمد صلعم
و جمیع درختها تقدیس حق تعالی کردند با شاخها و میوها از برای ولادت آنحضرت و زدند در میان زمین و آسمان
هفتاد عمود از انواع نورها که هیچ یک به دیگری شبیه نبود و بروح حضرت آدم ع را بشارت ولادت آنحضرت دادند

پس هفتاد برابر حسن او مضاعف شد و در آن وقت نهری از کام او بیرون رفت و در حوض کوثر در بهشت با ضطراب آمد و هفتاد هزار
قصر از در و یاقوت بیرون افکندند برای نثار ولادت آن حضرت و شیطان را بزنجیرها بستند و چهل روز او را در قعر محبوس کردند
و تخت او را چهل روز در آب غرق کردند و بتها همه سرنگون شدند و فریاد و واویلا بلند شد و صدائی از کعبه شنیدند
که ای آل قریش آمد بسوی شما بشارت دهنده و ترساننده از عذاب و با او است عزت ابدی و سودمندی بزرگ و او است خاتم پیغمبران
و ما در کتب خوانده ایم که عترت او بهترین مردمند بعد از او و مردم در امانند از عذاب خدا مادام که در دنیا احدی از ایشان بر زمین
راه میروند معویه گفت ای ابو اسحق عترت او کیستند کعب گفت فرزندان فاطمه پس معویه رو ترش کرد و لبهای خود را بدندان
گزید و دست بر ریش نحس خود می مالید پس کعب گفت که ما یافته ایم صفت آن دو فرزند پیغمبر را که شهید خواهند شد و آن دو فرزند
فاطمه اند خواهد کشت ایشان را بدترین خلق خدا معاویه گفت که خواهد کشت ایشان را گفت مردی از قریش پس معویه بیتاب شد
گفت برخیزید اگر میخواهید پس ما برخاستیم و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که فاطمه مادر امیر المؤمنین
صلوات الله علیهما نزد ابو طالب ع آمد و او را بشارت داد بولادت حضرت رسول ص و غرایب بسیار نقل کرد ابو طالب گفت یکسال صبر کن
که فرزندی برای تو هم بهم خواهد رسید که مثل این فرزند باشد در همه کمالات بغیر از پیغمبری و شیخ کلینی بسند معتبر از حضرت روایت کرده است
که در هنگام ولادت حضرت رسول ص فاطمه بنت اسد نزد آمنه حاضر بود پس یکی از ایشان بدیگری گفت آیا می بینی آنچه من می بینم دیگری
گفت چه می بینی گفت این نور ساطع ما بین مشرق و مغرب را فرو گرفته است پس در این سخن بودند که ابو طالب آمد و با ایشان گفت که چه تعجب دارید
فاطمه خبر آن نور را ذکر کرد ابو طالب گفت از تو فرزندی بهم خواهد رسید که وصی این فرزند باشد و ایضاً روایت کرده است که ابو طالب ع
عقیقه کرد در روز هفتم ولادت آن حضرت و آل ابو طالب طلبید از او سؤال نمودند که این چه طعام است گفت این عقیقه احمد است
گفتند او را چرا احمد نام کردی گفت زیرا که اهل آسمان و زمین او را ستایش خواهند کرد و ایضاً کلینی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما بسندهای معتبر
روایت کرده اند از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که در شبی که حضرت رسول ص متولد شد یکی از علمای اهل کتاب
در آن شب در آمد بسوی مجلس قریش که اشراف ایشان حاضر بودند و در میان ایشان بودند هشام و ولید پسران مغیره و عاص ابن هشام
و ابو وجزه ابن ابی عمرو ابن امیه و عتبه ابن ربیعه و گفت آیا امشب در میان شما فرزندی متولد شده است گفتند نه گفت پس باید فرزندی
متولد شده باشد که نامش احمد باشد و در او علامتی باید باشد برنگ خز سیاه حائل باشد و هلاک اهل کتاب خصوصاً یهود بدست
او باشد و ترسیده باشند و مطلع نشده باشند چون متفرق شدند از آن مجلس و سؤال کردند شنیدند که پسری برای عبد الله ابن عبد المطلب

متولد شده است پس آن مرد را طلب کردند و گفتند بلی پسری در میان ما متولد شده است پرسید پیش از آنکه من به شما بگویم یا بعد از آن
گفتند پیشتر گفت که پس مرا به نزد او برید تا او را نظر کنم چون به نزد آمنه رفتند گفتند بیرون آور فرزند خود را تا ما بر او نظر کنیم گفت
والله فرزند من بر روش فرزندان دیگر نیامده است و دستها بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و نوری از آن ساطع گشت شد
که قصرهای بصری را از آن دیدم و هاتفی از میان هوا صدا زد که زائیدی سید امت را پس بگو اُعِیذُه بالواحدِ مِن شرِّ کلِّ حاسد
و او را نام کن پس آن مرد گفت که او را بیرون آور تا من به بینم چون آن حضرت را بیرون آورد و آن مرد در او نظر کرد و پشت او را
گشود و مهر نبوت را دید بیهوش افتاد پس حضرت را گرفتند و به آمنه دادند و گفتند خدا مبارک گرداند فرزند تو را چون آن مرد به هوش
باز آمد گفت به خدا سوگند که پیغمبری از بنی اسرائیل برطرف شد تا قیامت این است والله آنکه این قریش را هلاک کند چون دید که قریش از خبر
او شاد شدند گفت والله سطوتی بر شما بیاید که اهل مشرق و مغرب یاد کنند و ابن شهرآشوب رحمة الله و صاحب کتاب انوار و غیر ایشان
روایت کرده اند که آمنه گفت که چون نزدیک شد ولادت حضرت رسالت پناه وحشتی بر من غالب شد پس دیدم مرغ سفیدی را
که بال خود را بر دل من کشید تا خوف من زایل گردید پس زنان دیدم که مانند نخل در بلندی که داخل شدند و از ایشان بوی مشک و عنبر شنیدم
که جامه‌های ملون بهشت در بر کرده بودند و با من سخن می‌گفتند و سخنان می‌شنیدم که به سخن آدمیان شبیه نبود و در دستهای ایشان
کاسه‌ها بود از بلور سفید و شربتهای بهشت در آن کاسه‌ها بود گفتند بیاشام ای آمنه از این شربت و بشارت باد تو را
به بهترین گذشتگان و آیندگان محمد صلی الله علیه و آله پس چون از آن شربت بیاشامیدم نوری که در رویم بود مشتعل گردید و صدای
هاتفی شنیدم و سرمایی گرفت و دیدم چیزی مانند دیبای سفید که میان آسمان و زمین را گرفته بود و صدای گفتاری شنیدم
که می‌گفت که بگیرید عزیزترین مردم را و مردانی چند دیدم که در هوا ایستاده بودند و ابریقها در دست داشتند و مشرق و مغرب
زمین را دیدم و علمی دیدم که از سندس بر بالای قبه است سرخ بسته بودند و بر بام خانه کعبه نصب کرده بودند و میان آسمان و زمین گرفته
بود و چون آنحضرت بیرون آمد رو به کعبه به سجده افتاد و دستها به سوی آسمان بلند کرد و با حق تعالی مناجات می‌کرد و ابری سفید
دیدم که از آسمان فرود آمد تا آنکه آنحضرت را فرو گرفت پس هاتفی ندا کرد که بگردانید محمد صلعم را به مشرق و مغرب زمینها و دریاها تا همه خلق
او را بنام و وصف و صفت و صورت بشناسند پس ابر برطرف شد و دیدم آنحضرت را در جامه پیچیده از شیر سفیدتر و در زیرش حریر سبزی
گسترده و سه کلید از مروارید تر در دست دارد و گوینده می‌گفت که محمد گرفت کلیدهای نصرت و سودمندی و پیغمبری پس ابر دیگر فرود
آمد و آن حضرت را از دیده من پنهان کرد زیاده از مرتبه اول و ندای دیگر شنیدم که بگردانید محمد را به مشرق و مغرب و عرض کنید او را

بر روحانیان جن و انس و مرغان و درندگان و عطا کنید او را باوصاف آدم و رقت نوح و خلت ابرهیم
و زبان اسمعیل و جمال یوسف و بشارت یعقوب و صدای داود و زهد یحیی و کرم عیسی علیهم السلام را
و چون ابر گشوده شد حریر سفیدی دیدم که در دست داشت و در او بسیار محکم پیچیده اند و شنیدم گوینده
میگفت که محمد جمیع دنیا را در قبضه خود گرفت پس هیچ نماند مگر آنکه در تصرف او داخل شد پس سه نفر
دیدم که از نور و صفا بمرتبه بودند که گویا خورشید از رویهای ایشان طالع بود و در دست یکی ابریقی بود
از نقره و نافه مشکی و در دست دیگری طشتی بود از زمرد سبز و آن طشت چهار جانب داشت و بر هر جانب
مروارید منصوب بود و قایلی میگفت که این دنیاست بگیر ای دوست خدا این میانش را گرفت پس گوینده
گفت که کعبه را اختیار کرد و گرفت و در دست سیم حریر سفیدی بود پیچیده پس او را گشود و انگشتری از میان
او بیرون آورد که شعاع آن دیدها را حیران میکرد پس آنحضرت را هفت مرتبه با آن آبی که در ابریق داشت
بود شست پس انگشتر را در میان دو کتفش زد که نقش گرفت و بسیار سخن میگفت و آنحضرت جواب او گفت پس
آنحضرت دعا کرد و هر یک او را ساعتی در میان بال خود گرفتند تا آنکه امانتها با آنحضرت کردند رضوان
خازن بهشت بود پس روانه شد و بی با آنحضرت ملتفت شد و گفت بشارت ترا ای مایه عزت دنیا و آخرت
و بسند دیگر روایت کرده اند که عبدالمطلب در شب ولادت آنجناب نزدیک کعبه خوابیده بود ناگاه دید که خانه
کعبه با همه ارکانش از زمین کنده شد و بجانب مقام ابرهیم بسجده افتاد پس راست شد و گفت الله اکبر پروردگار
محمد مصطفی و پروردگار من الحال مرا پاک گردانید از نجس مشرکان و از رجس کافران پس بتها لرزیدند و برو
در افتادند و ناگاه دیدم که مرغان همه بسوی کعبه جمع شدند و کوههای مکه بجانب کعبه مشرف شدند و ابر سفید
دیدم که برابر حجره آمنه ایستاده است عبدالمطلب گفت پس بسوی خانه آمنه دویدم و گفتم آیا من در خوابم یا
بیدارم گفت بیداری گفتم نوری که در پیشانی تو بود چه شد گفت آن فرزند است که از من جدا شده و مرغی چند او را
از من گرفتند و بدست من نمی گذارند و این ابر برای ولادت او بر سر من سایه افکنده است گفتم بیاور فرزند مرا تا به
بینم گفت تا سه روز ترا نخواهد گذاشت که به بینی پس شمشیر خود را کشیدم و گفتم بیاور فرزند مرا بیرون آور
و اگر نه ترا میکشم گفت در حجره است تو دانی و چون رفتم که داخل شوم مردی بیرون آمد و گفت برگرد که احدی

از فرزندان آدم ع او را نمی بینند تا همه ملائکه او را زیارت نکنند پس برخیز ببر نزدیکم و بر گرفتم و روایت کرده است
که آنحضرت ختنه کرده و ناف بریده متولد شد و عبد المطلب میگفت که این فرزند مرا شان بزرگی هست و از حضرت
امیر المومنین ع روایت کرده است که چون آنحضرت متولد شد بتها که بر کعبه گذاشته بودند همه بر روی در افتادند و چون
شام شد این ندا از آسمان رسید که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و جمیع دنیا
در آن شب روشن شد و هر سنگ و کلوخ و درختی بود خندیدند و آنچه در آسمانها و زمینها بود تسبیح خدا گفتند و
شیطان گریخت و میگفت بهترین امتها و بهترین خلایق و گرامی ترین بندگان و بزرگترین عالمیان محمد است
و شیخ طبرسی ع در کتاب احتجاج روایت کرده است از حضرت امام موسی ع که چون حضرت رسول ص از شکم مادر بر زمین
آمد دست چپ را بر زمین گذاشت و دست راست را بسوی آسمان بلند کرد و لبهای خود را بتوحید حرکت میداد و از
دهان مبارکش نوری ساطع شد که اهل مکه قصرهای بصری و اطراف آنرا از شام دیدند و قصرهای سرخ یمن
و نواحی آنرا و قصرهای سفید استخر فارس و حوالی آنرا دیدند و در شب ولادت آنحضرت دنیا روشن شد تا آنکه
جن و انس و شیاطین ترسیدند و گفتند در زمین امر غریبی حادث شده است و ملائکه را دیدند که فرود می آمدند
و بالا میرفتند فوج فوج و تسبیح و تقدیس خدا میکردند و ستارها حرکت میکردند در میان هوا میریختند و اینها همه علامت
ولادت آنحضرت بود و ابلیس لعین خواست که باسمان رود بسبب آن غرایب که مشاهده کرد زیرا که او را جای بود
در آسمان سیم که او و سایر شیاطین گوش میدادند سخن ملائکه را چون رفتند که تحقیق واقعه را معلوم کنند ایشانرا
بتیرهای شهاب راندند برای ولادت پیغمبری آنحضرت و ابن بابویه و غیر او روایت کرده اند که در شب ولادت
قرین السعادت حضرت رسالت پناه ص بلرزید ایوان کسری و چهارده کنگره آن ریخت و دریاچه ساوه فرو رفت
و آتشکده فارس که میپرستیدند خاموش شد و اعلم علمای فارس در خواب دید که شتر صعب چند میکشیدند اسبان
عربی را و آنها از دجله گذشتند و در بلاد عجم منتشر شدند و چون کسری این احوال غریبه را مشاهده نمود تاج بر سر
گذاشت و بر تخت خود نشست و امرای ارکان دولت خود را جمع کرد و ایشانرا خبر داد بآنچه دیده بود پس در اثنای
این حال نامه رسید مشتمل بر خبر خاموش شدن آتشکده فارس پس غم و اندوه کسری مضاعف شد و عالم ایشان
گفت ای پادشاه من نیز خواب غریبی دیده ام خواب خود را نقل کرد پادشاه گفت این خواب تعبیرش چیست

کفت میباید حادثه در بلاد مغرب واقع شده باشد پس کسری نامه به نعمان بن منذر پادشاه عرب نوشت که عالمی
از علمای عرب را بسوی من بفرست که میخواهم مسئله غامضی از و سؤال کنم چون نامه به نعمان رسید عبدالمسیح بن عمرو
غسانی را فرستاد و چون حاضر شد قصه را با او نقل کرد عبدالمسیح کفت مرا علم این خبر نیست ولیکن خالوی
من سطیح که در شام میباشد تعبیر این غرایب میداند کسری کفت برو نزد او و سؤال کن و برای من خبر بیاور چون
عبدالمسیح بمجلس سطیح حاضر شد او مشرف بر موت شده بود و سلام کرد و جواب نشنید پس شعری چند خواند
مشتمل بر آنکه از راه دور آمده‌ام برای سؤالی نزد بزرگی و تعب بسیار کشیده‌ام و اکنون از جواب ناامیدم
سطیح چون شعر او را شنید دیده‌های خود را کشود و کفت عبدالمسیح بر شتر سوار شده ای و طی مراحل نموده و بسوی
سطیح آمده در هنگامی که نزدیک است که منتقل کردد و بسطیح فرستاده است او را پادشاه بنی ساسان برای لرزیدن
ایوان و منطفی شدن نیران و خواب اعلم علمای ایشان و خشک شدن دریای ساوه ای عبدالمسیح وقتی که بسیار شود
تلاوت قرآن و مبعوث شود پیغمبری صاحب عصای کوچک که پیوسته در دست داشته باشد و برود فانه سماوه خالی
شود و بحیره ساوه خشک شود ملک شام و حجاز از تصرف ملوک ایشان بدر رود و بعدد کنکر
ای قصر کسری که ریخته است از ایشان پادشاهی خواهند کرد و بعد از آن پادشاهی ایشان زایل خواهد شد
و هرچه شدنیست البته واقع میشود این را کفت و دار فانی را وداع کرد پس عبدالمسیح سوار شد و بسرعت تمام خود را
بپادشاه عجم رسانید و سخنان سطیح را نقل کرد کسری کفت تا چهارده تن از ما پادشاهی کنند زمان بسیار خواهد
بس ده کس از ایشان در مدت چهارده سال منقرض شدند و باقی ایشان تا امارت عثمان پادشاهی کردند و مستاصل
شدند و سطیح در سیل العرم متولد شده و تا زمان پادشاهی ذونواس زنده ماند و آن زیاده از سی
قرن بود که هر قرنی سی سال است یا زیاده و قطب راوندی روایت کرده است که از ابن عباس پرسیدند از احوال
سطیح کفت حق تعالی او را خلق کرده بود کوشتی تنها که او را بر روی جریدهای درخت خرما میکذاشتند و هر جا
که میخواستند میبردند و هیچ استخوان و عصب در بدن بغیر سر و کردن و از پاها تا چنبره کردن او را میپیچیدند مانند
جامه را میپیچیدند و هیچ عضو از و حرکت نمیکرد بغیر از زبان او و چون خشمناک میشد او را بهم آورند چیزی از جرید نخل
یا فشنعاو را بر روی او اندافشد و عکمه اوردند پس چهار مرد از قریش بنزد او آمدند و کفتند ما بزیارت تو

۱مد۱۵ایم

آمده ایم بسبب آنچه بما رسیده است از وفور علم نفوس خود و مال با آنچه در زمان ما و بعد از ما خواهد بود سطیح
گفت ای گروه عرب نزد شما علم و فهم نیست و از عقب شما گروهی بهم خواهند رسید که انواع علم را
طلب خواهند کرد گفتند ای سطیح چه جماعت خواهند بود ایشان گفت بحق خانه صاحب ارکان
که از عقب شما فرزندان بهم خواهند رسید که خداوند رحمن را یگانه خواهند پرستید و ترک عبادت شیطان
و بتان خواهند پرسیدند که از نسل که خواهند بود گفت از نسل شریف ترین اشراف عبد مناف گفتند از
کدام بلد بیرون خواهد آمد گفت بحق خداوندی که باقیست تا ابد الابد بیرون خواهند آمد از این بلد
هدایت خواهد کرد مردم را براه رشد و صلاح و عبادت خواهد کرد خداوند یگانه را بغیر ندی
و سید بن طاوس ره روایت کرده است بسند خود از وهب بن منبه که کسری پادشاه عجم سدی
بر دجله بسته بود و مال بسیاری در آن خرج کرده بود و طاقی در آنجا برای خود ساخته بود که کسی مانند
آن بنا ندیده بود و آن مجلس دیوان او بود که تاج میپوشید و بر تخت مینشست و سیصد و شصت نفر از
ساحران و کاهنان و منجمان در مجلس او حاضر میشدند و در میان ایشان مردی بود از منجمان عرب که او را
سایب میگفتند و باذان حاکم یمن از برای او فرستاده بود و در احکام خطا کم میکرد و هر امری که پادشاه را
پیش می آمد کاهنان و ساحران و منجمان خود را میطلبید و از مفر و چاره آن امر از و سؤال مینمود
و چون حضرت رسول صلعم متولد شد و بروایتی مبعوث شد صبحی برخاست دید که طاق ملکش از میان شکسته است
و در ریخته است و بر فرش آب جاری گردیده است گفت پادشاهی من درهم شکست و بسیار محزون شد
و منجمان و کاهنان را طلبید و واقعه را نقل کرد و گفت فکر کنید و تحقیق نمایید سبب این حادثه را
برای من بیان کنید و سایب در آن میان ایشان بود چون بیرون آمد از هر راه که فکر کردند و تاملی
نمودند چیزی بر ایشان ظاهر نشد و راههای دانش خود را از راه کهانت و نجوم و غیر آن بر خود
مسدود یافتند دیدند که سحر ساحران و کهانت کاهنان و احکام منجمان باطل شده است و سایب
در شب بر سر تلی نشسته بود و در آن حال حیران مانده بود ناگاه برقی دید که از جهت حجاز لامع گردید
روان گردید تا بمشرق رسید چون صبح شد نظر کرد در زیر پای خود ناگاه باغ سبزی بنظرش آمد و گفت

وگفت مقتضای آنچه من می‌بینم آنست که طرف حجاز پادشاهی ظاهر خواهد شد که پادشاهی
او بمشرق برسد و زمین بسیار آبادان شود و زیاده از زمان هر پادشاهی چون کاهنان
و منجمان با یکدیگر نشستند گفتند که میدانیم که باطل شد سحرهای کهانت‌های ما و مسدود
گردیدن راههای علم ما نیست مگر برای حدوث امر آسمانی و مر باید برای پیغمبری باشد که مبعوث
شده باشد یا خواهد شد و پادشاهی این ملوک بسبب او برطرف خواهد شد و اگر این حکم را بکسری
بگوییم ما را خواهد کشت باید این راز را اخفا نماییم تا از جهت دیگر شایع شود پس آمدند بنزد کسری
و گفتند نظر کردیم چنان یافتیم که ساعتی که بنای سد دجله و قصر ترا در آن کردی ساعت نحس
بوده است و علما که بوده اند در حساب و باب سببی چنین خراب شد باید ساعت نیکی اختیار کرد و بآن
ساعت بنا کرد تا چنین نشود پس ساعتی اختیار کردند و در آن ساعت سد دجله را بنا کردند و مدت
هشت ماه تمام کردند و مال بحساب خرج کردند و چون فارغ شدند ساعت اختیار نمودند و بر بام قصر
نشست و فرشهای ملونه گسترد و انواع ریاحین بر دور خود چید و چون درست نشست باز
قصرش درهم شکست و باب بر وی رفت وقتی بیرون آوردند که اندک رمقی از و مانده بود پس منجمان
و کاهنان را جمع کرد و صد نفر ایشان را گردن زد و گفت من شما را مقرب خود گردانیدم و اموال فراوانی
بشما دادم بازی بازی میکنید و مرا فریب میدهید ایشان گفتند ای پادشاه ما نیز در حساب غلط کرده ایم
و اکنون حساب دیگر میکنیم و بر آن حساب بنای قصر را میگذاریم پس هشت ماه دیگر اموال بحساب خرج کرد و بار دیگر
قصر را باتمام رسانید و جرأت نکرد که بر آن قرار دیگر سواره داخل شد و باز قصر درهم شکست و باب نشست
و کسری غرق شد و اندک رمقی از و مانده بود که او را بیرون آوردند پس ایشان را طلبید و [illegible] نمود
و گفت همه شما را میکشم و الا تا فی شما را [illegible] مرا آگاه نکنید شما را در زیر پای فیلان می اندازم اگر راست این واقعه
[illegible] نکنید گفتند ایها الامیر والملک درین مرتبه راست میگوییم چون وقایع هالکه ذکر کردید
و هر یک از ما نقل در کرده از خود کردیم ابواب علم خود را مسدود یافتیم و دانستیم که بسبب حادث آسمانی این امر
روداده است و شاید پیغمبری مبعوث شده باشد یا بعد ازین مبعوث شود و از ضعف گفتن از آن ابا داشتیم

این امور نتوانیم

۶ این امور نیز انکار نمود گفت وای بر شما می بایست اول بگوئید تا من چاره کار خود بکنم پس دست از ایشان
و از بنای قصر برداشت و برگشت

در بیان وصیت حضرت رسول الله صلعم و سایر وقایعی

که نزدیک ارتحال آنحضرت بعالم قدس واقع شد شیخ مفید و شیخ طبرسی روایت کرده اند که چون حضرت
رسول صلعم از حجة الوداع مراجعت نمود و بر آنحضرت معلوم شد که رحلت او بعالم بقا نزدیک شده است
پیوسته در میان اصحاب خطبه میخواندند و ایشانرا از فتنهای بعد از خود و مخالفت فرمودهای خود حذر
میفرمود و وصیت میفرمود ایشانرا که بعد از خود ایشانرا که دست از سنت و طریقه او برندارند و بدعت
در دین الهی نکنند و متمسک شوند بعترت و اهلبیت او و طاعت و نصرت و حراست و متابعت ایشانرا
بر خود لازم دانند و منع میکرد ایشانرا از مختلف شدن و مرتد شدن و مکرر میفرمود ایها الناس
من پیش از شما میروم و شما در حوض کوثر بر من وارد خواهید شد و از شما سوال خواهم کرد که چه کردید
با دو چیز گران بزرگ در میان شما گذاشتم کتاب خدا و عترت و اهلبیت من پس نظر کنید که چگونه خلافت
من خواهید کرد و در این دو چیز بدرستی که خداوند لطیف مرا خبر داده است که این دو چیز از هم جدا نمیشوند
تا در حوض کوثر بر من وارد شوند بدرستی که این دو چیز را در میان شما میگذارم و میروم پس سبقت مگیرید
بر ایشان و بر اهلبیت من دوری کنند مشوید از ایشان و تقصیر مکنید در حق ایشان که هلاک خواهید شد
و چیزی تعلیم ایشان مکنید بدرستی که ایشان داناترین اند از شما و چنین نیابم شما را که بعد از من از دین برگردید
و کافر شوید و شمشیرها بر روی یکدیگر میکشید پس ملاقات کنید من یا علی را در لشکری مانند سیل در فراوانی
و سرعت و شدت و بدانید که علی ابن ابی طالب پسر و برادر و وصی منست و قتال خواهد کرد بر تاویل قرآن
چنانکه من قتال کردم بر تنزیل قرآن و از این باب سخنان در مجالس بسیار میفرمود پس اسامه بن زید را
امیر لشکر کرد و لشکر از منافقان و اهل فتنه و غیر ایشان برای او ترتیب داد و امر کرد او را که با اکثر صحابه
بیرون رود بسوی بلاد روم بآن موضعی که پدرش در آنجا شهید شده بود و غرض حضرت از فرستادن لشکر این بود
که مدینه از اهل فتنه و منافقان خالی شود و کسی با حضرت امیر المومنین منازعه نکند تا امر خلافت بر آنحضرت مستقر
گردد و مردم را مبالغه بسیار میفرمود در بیرون رفتن و اسامه را بجبر فرستاد و حکم فرمود که در آنجا توقف نماید تا لشکر

که بر سر او جمع شود و جمعی را مقرر کرد که مردم را بیرون کنند چون ایشان از لشکر اسامه شروع نمودند از دیر رفتن پس در اثنای آن
حال آنحضرت مریض و بیمار شد به آن مرضی که بجوار رحمت ایزدی واصل گردید چون آن حالت را مشاهده نمود
دست حضرت امیر المؤمنین را گرفت و متوجه بقیع گردید و اکثر صحابه از پی او روان آمدند و فرمود که حق تعالی
امر کرده است مرا که استغفار کنم برای مردگان بقیع چون به بقیع رسید گفت السلام علیکم ای اهل قبور
گوارا باد شما را حالتی که صبح کرده اید در آن و نجات یافته اید از فتنه‌های که مردم در پیش است بدرستی که رو
کرده است بسوی مردم فتنه‌های بسیار مانند پاره‌های شب تار پس مدتی ایستاد و طلب آمرزش برای اهل بقیع
کرد و رو آورد بسوی حضرت امیر المؤمنین ع و فرمود که جبرئیل قرآن را هر سال در یک مرتبه بر من عرض میکرد
و در این سال دو مرتبه عرض نمود و چنین گمان دارم که این برای آنست که وفات من نزدیک شده است پس فرمود
که یا علی بدرستی که حق تعالی مرا مخیر گردانید میان خزانه‌های دنیا و مخلد بودن در آن یا بهشت من اختیار کردم
لقای پروردگار خود را چون من بمیرم عورت مرا بپوشان که هر که نظر کند بعورت من کور میشود پس بمنزل
خود رجوع نمود و مرض آنحضرت شدید شد و بعد از سه روز بمسجد در آمد عمامه بر سر بسته بدست راست بر دوش
حضرت امیر المؤمنین و بدست چپ فضل بن عباس تکیه فرموده بود تا آنکه بر منبر بالا رفت و نشست و فرمود که ای گروه
مردم نزدیک شده است که من از میان شما غایب شوم هر که را نزد من وعده باشد بیاید وعده خود را بگیرد و هر که بر من
قرضی باشد مرا خبردار گرداند ای گروه مردم نیست میان خدا و میان احدی وسیله که بسبب آن خیری بیاید بسوی او یا از او
رفع کند مگر بطاعت خدا ایها الناس دعوی نکند دعوی کننده که من بعمل رستگار گردم و آرزو نکند آرزو کننده
که به طاعت خدا بر رضای او میرسم بحق آن خداوندی که مرا بحق فرستاده است که نجات نمی دهد از عذاب الهی
مگر عمل نیکو با رحمت حق تعالی و اگر من معصیت کنم هر آینه بجهنم میروم خداوندا آیا رسانیدم رسالت ترا پس از
منبر فرود آمد و با مردم نماز سبکی ادا کرد و بخانه ام سلمه برگشت و یک روز یا دو روز در آنجا ماند پس عایشه ملعونه
ملعونه زنان دیگر را راضی کرد و به نزد حضرت آمدند التماس کردند آنحضرت بخانه خود بردند و چون بخانه عایشه رفت مرض
آنحضرت شدید شد پس بلال هنگام نماز صبح آمد و در آن وقت حضرت متوجه بعالم قدس بود چون بلال ندای نماز در داد
حضرت مطلع نشد پس عایشه گفت که ابوبکر را بگوئید که تا با مردم نماز کند و حفصه گفت که عمر را بگوئید که با مردم نماز کند

از

چون حضرت سخن ایشان را شنید و غرض فاسد ایشان را دانست فرمود که دست از این سخنان بردارید که شما
بزنانی میمانید که یوسف را خواستند گمراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که ابوبکر و عمر با لشکر اسامه بیرون
روند در این وقت از سخنان عایشه و حفصه یافت که ایشان بیرون نرفته اند و در مدینه برگشته اند بسیار غمگین
شد و با این شدت مرض برخاست که مبادا ابوبکر یا عمر با مردم نماز کنند و این باعث شبهه مردم شود دست
بر دوش امیرالمؤمنین و فضل بن عباس رضی الله عنهما با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای خود را میکشید تا بمسجد
درآمد و چون نزدیک محراب رسید دید که ابوبکر سبقت کرده است و در محرابی که حضرت میایستاده و بنماز شروع
کرده است پس دست مبارک خود را اشاره کرد که پست بایست و خود داخل محراب شد و نشست و با مردم نماز را ادا
کرد و نماز را سر گرفت و اعتنا نکرد بآنچه ابوبکر کرده بود و چون سلام گفت بخانه برگشت و ابوبکر و عمر و جماعت
از مسلمانان را طلبید و فرمود که نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون روید گفتند بلی یا رسول الله گفت فرمود
که پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من رفتم و برگشتم برای آنکه عهد خود را تازه کنم و عمر گفت که یا رسول الله
که من بیرون نرفتم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری تو را از دیگری بپرسم پس حضرت رسول فرمود که روانه کنید لشکر اسامه
و بیرون روید با لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی را که تخلف کند از لشکر اسامه و سه مرتبه این سخن را فرمود و مدهوش
شد از تعب رفتن بمسجد و برگشتن و از غصه‌ها و الم‌هائی که عارض شد آنحضرت را بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار
ناپسندیده منافقان و دهشت از فتنه‌های فاسدان پس مسلمانان بسیار گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان
و دختران آنحضرت بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست پس حضرت چشم مبارک گشود و بسوی ایشان
نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتف گوسفندی تا بنویسم از برای شما نامه که گمراه نشوید هرگز
پس یکی از اصحاب برخاست که دوات و کتف را بیاورد عمر علیه اللعنه گفت که برگرد که این مرد هذیان میگوید بیماری
بر او غالب شده است و ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کردند آنها که در آنخانه بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است
و بعضی گفتند قول قول رسول خداست و بعضی گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت حضرت رسول روا باشد
پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاوریم آنچه طلب کردی یا رسول الله فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا بآن حاجت
نیست ولیکن وصیت میکنم شما را که با اهلبیت من نیکو سلوک کنید و روی از ایشان برمگردانید و ایشان متفرق شدند

گوید که این حدیث دوات و قلم در صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب اهل سنت مذکور است بطرق متعدده
و چنین روایت کرده اند ایشان از ابن عباس که او گریست اینقدر که سنگریزه مسجد را آب دیده اش تر کرد و میگفت
که روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه روزی که درد رسول خدا شدید شد و گفت بیاورید دوات و قلم و کتفی تا بنویسم از برای شما
کتابی که گمراه نشوید بعد از آن هرگز پس نزاع کردند در این و سزاوار نبود که نزاع کنند در حضور پیغمبر خدا پس عمر گفت
که رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت که درد بر او غالب شده است و نزد شما قرآن هست بس است ما را کتاب
خدا پس اختلاف کردند اهل خانه که با یکدیگر مخاصمه کردند بعضی گفتند بیاورید تا بنویسد رسول خدا برای شما کتابی
که گمراه نشوید بعد از آن و بعضی گفتند قول قول عمر است چون آوازها بلند شد و اختلاف بسیار شد آنحضرت دلتنگ شد
و فرمود که برخیزید از پیش من پس ابن عباس میگفت که بدرستی که مصیبت و بدترین مصیبتها آن بود که مانع شدند میان
رسول خدا و میان آنکه کتابی از برای ایشان بنویسد بسبب اختلافی که نمودند و آوازها که بلند کردند ای عزیز من
آیا بعد از این حدیث که همه عامه روایت کرده اند هیچ عاقل را مجال آن هست که شک کند در کفر عمر و کفر کسی که عمر را
مسلمان داند اگر بقالی یا عطاری خواهد وصیت کند کسی مانع وصیت او بشود مردم بر او طعنها میکنند هرگاه رسول
خدا خواهد که وصیت کند که صلاح جمیع امت در آن باشد و کسی مانع آن شود و در چنان حالی آنحضرت را آزرده
کند و نسبت هذیان بآنحضرت دهد چگونه خواهد بود حال او و حال آنکه حق تعالی میفرماید و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی سخن نمیگوید آنحضرت از خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی
که باو فرستاده میشود و میفرماید که آنها که آزار میکنند خدا و رسول را خدا لعنت کرده است ایشان را در دنیا و آخرت
و کدام آزار از این بدتر میباشد که پیغمبر با آن بزرگواری و شفقت و مهربانی را چون بیابند که نزدیک رفتن او شده است
و دیگر منفعتی از او متصور نیست کینهای خود را ظاهر کنند و دست از اطاعت او بردارند و هرچند گوید که با لشکر
اسامه بیرون روید فرمان نبرند و فرماید که دوات و قلم بیاورید که وصیت نامه بنویسم اطاعت نکنند برای
آنکه مبادا هرچند تصریح امیرالمومنین را واضح تر گرداند و در همه احوال حضرت دانند که غرض ایشان آنست که بعد از او
صفت انتقام او را از اهل بیت او بکشند پس لعنت خدا و رسول بر ایشان باد و بر هر که ایشان را مسلمان داند و هر که
در لعن ایشان توقف نماید و تفصیل این سخن در محل خود خواهد شد ان شاء الله تعالی و کلینی بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

روایت کرده است

روایت کرده است که آنحضرت فرمود از پدرم حضرت صادق ع پرسیدم که آیا نه چنین بود که حضرت امیر المؤمنین ع
کاتب وصیت نامه حضرت رسول خدا ص بود که حضرت بر او القا میکرد و او مینوشت و جبرئیل ع و میکائیل
مقربان گواه بودند حضرت صادق ع ساعتی ساکت شد بعد از آن فرمود که چنین بود که گفتی ولیکن چون وقت وفات
آنحضرت شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامه نوشته تمام کرده و مهر کرده آورد با امینان خداوند عالمیان
از ملائکه مقربان پس جبرئیل گفت که یا محمد امر کن که بیرون کنند هر که نزد تو است بغیر از وصی تو علی بن
ابی طالب ع تا آنکه نامه الهی را از ما بگیرد وصی تو و گواه گیری تو ما را بر آنکه نامه را باو سپردی و او
ضامن شد که عمل نماید بآنچه در آن نامه هست پس امر کرد حضرت رسول ص که هر که در خانه بود بیرون
کردند بغیر از علی بن ابی طالب ع و فاطمه در میان در و پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار تو
ترا سلام میرساند و میفرماید که این نامه آنچیزیست که بستم در شب معراج و غیر آن عهد کرده بودم با تو
و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم بآن بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را و بآنکه من کافیم
از برای گواه بودن ای محمد حضرت رسول ص چون این سخن را شنید از جبرئیل بندهای بدن مبارکش از
خوف الهی بلرزید و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است از او است سلام و بازگشت سلامتیها بسوی
او بر میگردد و همه تحیتها راست گفته است پروردگار من و نیکوئی کرده عهد نموده است بمن بده نامه را پس جبرئیل
نامه را بآنحضرت داد و امر کرد که بحضرت امیر المؤمنین ع تسلیم نماید چون حضرت رسول ص بآنحضرت تسلیم کرد فرمود
که بخوان این نامه را حضرت نامه را حرف حرف خواند تا بآخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول ص فرمود که ای علی
عهد پروردگار منست بسوی من و شرطیست که بر من گرفته است و امانتی است از او نزد من و من رسانیدم او را و آنچه
شرط خیرخواهی امت بود بعمل آوردم و ادای رسالتهای خود نمودم حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که گواهی
میدهم از برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خیرخواهی امت نمودی و تصدیق مینمایم
ترا در آنچه گفتی و گواهی میدهد از برای تو گوش من و چشم من و گوشت و خون من پس جبرئیل گفت من نیز برای شما
هر دو بر آنچه گفتید از جمله گواهانم پس حضرت رسول ص فرمود یا علی گرفتی وصیت مرا و دانستی آنرا و ضامن
شدی از برای خدا و از برای من که وفا کنی بهر عهدی که در این نامه نوشته است حضرت امیر المؤمنین ع فرمود
که بلی پدر و مادرم فدای تو باد بر من است ضمان آنها و بر خدا است که مرا یاری کند و توفیق دهد که بآنها عمل نماید

پس رسول خدا صلعم فرمود که یا علی من میخواهم که بر تو گواه بگیرم که چون روز قیامت شود بنزد من آئی برای این گواهی
دهند که حجت بر تو تمام کردم حضرت امیر المؤمنین عم گفت که بلی گواه بگیر حضرت رسول صلعم فرمود که جبرئیل
و میکائیل با ملائکه مقربان که با ایشان آمده اند حاضرند و میان من و تو گواهند حضرت امیر فرمود که
گواه شوند بر من و من نیز ایشانرا گواه میگیرم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول صلعم ایشانرا گواه
گرفت و از جمله اموری که بر آن حضرت شرط کرد بامر جبرئیل از جانب خداوند عالمیان آن بود که گفت یا علی
وفا میکنی بآنچه درین نامه هست از دوستی کسی که با خدا و رسول دشمنی کند و بیزاری میجوئی از ایشان و
بر آنکه صبر کنی بر فرو خوردن خشم ایشان و بر گرفتن حق تو و غصب خمس تو و هتک کردن حرمت تو
حضرت گفت بلی یا رسول الله صلعم پس حضرت صلعم فرمود که سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که دانه را شکافت
و خلایق را آفریده است که شنیدم از جبرئیل که میگفت یا رسول الله که یا محمد اعلام کن او را که هتک حرمت او خواهند
کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول است و ریش او را از خون سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت امیر المؤمنین عم
فرمود که چون این کلمه را شنیدم از جبرئیل امین مدهوش شدم و بر رو در افتادم و گفتم بلی قبول کردم و راضی شدم
هر چند هتک حرمت من بکنند و سنتها را معطل گردانند و کتاب الهی را پاره کنند و کعبه را خراب کنند و ریشم را
از خون سرم رنگین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از پروردگار خود خواهم داشت تا آنکه مظلوم بنزد
تو آیم پس حضرت رسول صلعم فاطمه و حسن و حسین ع را طلبید و ایشانرا اعلام کرد آنچه حضرت امیر را اعلام کرده بود
و ایشان نیز جواب گفتند مثل آنچه جواب گفته بود پس وصیت نامه را مهر کردند بمهرهای طلائی که آتش بآن
نرسیده بود و نامه را بحضرت امیر المؤمنین ع سپردند چون حضرت امام موسی ع سخن را باینجا رسانید راوی
پرسید که در آن وصیت نامه چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهای خدا و سنتهای رسول راوی پرسید که آیا در آن وصیت
نوشته بود که آن منافقان غصب خلافت امیر المؤمنین خواهند کرد حضرت فرمود که بلی والله جمیع آنچه کردند
در آن نامه نوشته بود مگر نشنیده قول حق تعالی را که انا نحن نحیی الموتی ونکتب ما قدموا وآثارهم
وکل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی ما زنده میگردانیم مردگان را و مینویسیم آنچه پیش فرستاده اند برای
آنچه بعد از ایشان بر احوال ایشان مرتب میشود و همه چیز را احصا کرده ایم در امام مبین یعنی لوح محفوظ

یا ابا الربیع

با امیرالمؤمنین ع و فاطمه صلوات الله علیها فرمود که آیا فهمیده‌اید آنچه را گفتم و قبول کردید که به آنها
عمل نمایید گفتند بلی قبول کردیم چنانچه حق قبول کردنست و صبر میکنیم بر آنچه بر ما دشوار باشد و ما را بخشم
آورد و سید ابن طاوس از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که حضرت
در هنگام وفات مرا طلبید و خانه را خلوت کرد و جبرئیل و میکائیل در آن خانه بودند و من صدای ایشان را
شنیدم و ایشان را ندیدم پس حضرت رسول ص نامه وصیت الهی را از جبرئیل گرفت و بمن داد و امر کرد که مهر را
برگرفتم و همه را خواندم پس گفت اینک جبرئیل این نامه را از جانب خداوند جلیل برای تو آورده است چون خواندم
همه را موافق یافتم با آنچه حضرت مرا وصیت کرده بود و در آن حالت حضرت رسالت ع بر سینه من تکیه داده بود پس فرمود
که بیا برابر من و جبرئیل آنحضرت را بر سینه من چسبانید و میکائیل در جانب راست وی نشست پس حضرت فرمود که یا علی
کف دستهای خود را بر یکدیگر بچسبان و گفت از تو عهد میگیرم در حضور دو امین پروردگار عالمیان جبرئیل و میکائیل
و ترا سوگند میدهم بحق این بزرگوار که آنچه در وصیت نامه نوشته بعمل آوری و قبول نمائی همه را با شکیبائی و
پرهیزکاری بر سنت و طریقه من نه بر طریقت و بدعت ابوبکر و عمر و بگیر آنچه خدا ترا عطا کرده است با دل قوی
و نیت درست پس دست مبارک خود را در میان دو دست من داخل کرد و چنان یافتم که در میان دستهای وی چیزی ریخته
شد پس گفت یا علی ریختم در میان دو دست تو علم و حکمت را و بر تو مخفی نخواهد بود هیچ مسئله و حکم قضائی که بر تو وارد
شود و چون هنگام وفات تو شود و ترا با وصی خود چنین کنی پس حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود مفتتح وصیت با برکت
حضرت رسالت چنین بود بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت و عهد و پیمان محمد بن عبدالله است با امر الله بسوی جناب
وصایت پناه علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و در آخر وصیت نوشته بود که گواه شدند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر آنچه
وصیت نمود محمد بسوی علی بن ابی طالب ع و قبض نمود علی وصیت را و ضامن شد که عمل نماید با آنچه در آن نوشته است
بنحوی که ضامن شد یوشع بن نون برای موسی بن عمران و شمعون بن حمون برای عیسی بن مریم علیهم السلام و چنانچه ضامن
شدند اوصیای پیش از ایشان برای پیغمبران با آنکه محمد بهترین پیغمبران است و علی بهترین اوصیای ایشان است و محمد علی را
ولی امر خلافت گردانید و عهد نمود که بعد از محمد پیغمبری نخواهد بود نه از برای علی و نه از برای دیگری و خدا گواه است بر همه
پس حضرت صادق ع گفت که چون وصیتهای حضرت رسالت تمام شد گفت یا علی جواب خود را مهیا کن که فردای قیامت نزد

نزد حق تعالی ادا کنی بدرستی که من در قیامت بر تو حجت خواهم گرفت بحلال و حرام و محکم و متشابه کتاب
خدا بنحوی که فرستاده است و بآنچه من ترا امر کرده ام از فرایض و احکام و امر به نیکیها و نهی از بدیها و اقامت
حدود خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکوة باهل آن و حج خانه کعبه و جهاد در راه خدا پس چه جواب
خواهی گفت یا علی حضرت امیر گفت پدر و مادرم فدای تو باد امید دارم بکرامت و منزلتی که ترا نزد خدا
هست و بنعمتها که حق تعالی بر تو دارد که مرا یاری کند پروردگار من برآنچه فرمودی و ثابت بدارد مرا
بر سنت و طریقه تو پس چون ترا نزد خدا ملاقات نمایم تقصیر و تفریط نکرده باشم و اثر خجلت بر جبین
مبین تو ظاهر نگردانم فدای روی تو باد روی من و رویهای پدران و مادران من بلکه خواهی یافت
مرا و پدر و مادرم فدای تو باد متابعت کننده وصیت و طریقه و سنت ترا تا زنده ام و چنان خواهی یافت
هر یک از امامان فرزندان مرا پس حضرت امیر فرمود که چون سخن باینجا کشید نایره حسرت در کانون سینه ام
مشتعل گردید و خود را بر سینه حبیب خدا افکندم و روی بر روی حق جویش گذاشتم و فغان بر کشیدم
که وا حسرتاه از وحشت و تنهایی بعد از چون تو انیسی پدر و مادرم فدای تو باد زهی حسرت و وحشت بر دختر
بزرگوار و فرزندان بیقرار تو که یک لحظه بی لقای خجسته‌ی تو آرام ندارم و زهی غم جانگداز و اندوه
و درد دل از مفارقت چون تو یار دمسازی که بعد از تو خبرهای آسمانی از خانه ما منقطع خواهد شد
و نه از جبرئیل خبری و نه از میکائیل اثری خواهم یافت پس آنجناب سید الانبیا گریه کرد و مدهوش
شد و زوجات مکرمات و خاتونان معظمات بحجره طاهره در آمدند و صدا بنوحه و شیون بلند کردند و مهاجران
و انصار از شیون در ناله و آه آمده و شیدا به سقف خرگاه رسانیدند پس آنحضرت دیده مبارک بگشود
و حضرت امیر را طلبید چون داخل شد آن سرور را بر سینه خود چسبانید و گفت ای برادر بفهم خدا بفهماند
و توفیق ترا زیاده گرداند و ترا ابقا دارد ای برادر چون من از دنیا رحلت کنم امت غدر بعمل
خواهند آورد و پیش از غسل و دفن من مشغول غصب خلافت گردند تو از ایشان مرو و طلب
حق خود مکن تا ایشان بطلب تو آیند زیرا که مثل تو در این امت مثل کعبه است که آن در جای خود ثابت است
و بر مردم لازم است که از اطراف جهان رو بسوی او روند و توی علم هدایت و نور دین و روشنی آسمان

و زمینی ای

وزمین ای برادر بحق آن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده است سوگند یاد میکنم که امامت و وجوب طاعت
و متابعت ترا بر همه رسانیدم و از همه اقرار و بیعت گرفتم و همگی بظاهر اظهار انقیاد کردند و میدانم
که وفا بانها نخواهند کرد چون بعالم بقا رحلت کنم و از غسل و نماز و دفن من فارغ شوی در خانهٔ خود بنشین
و قرآن را به ترتیبی که خدا فرستاده است جمع کن و آنچه ترا بان امر کرده ام بجا آور و از ملامت خلق پروا مکن
و بر جور امت صبر کن تا بنزد من آئی پس حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین را طلبید و دیگران را از خانه بیرون
کرد و ام سلمه را گفت بر در خانه بایست و مگذار که کسی نزدیک در آید پس فرمود که علی نزدیک من بیا که هنگام وداع است
پس دست نور دیدهٔ خود فاطمه را گرفت و بر سینه خود چسبانید و بدست دیگر دست برادر خود علی را گرفت ساعتی
بدیدهٔ حسرت بایشان نگریست و قطرات عبرات از دیده مبارک بارید و هرگاه که اراده میکرد که سخن
بگوید گریه مانع میشد پس اهل بیت رسالت همه خروش برآوردند و حضرت فاطمه گفت یا رسول الله گریه خود دلم را
پاره پاره کردی و جگرم را سوختی و آتش در سینه پر حسرت افروختی ای سید پیغمبران و ای بهترین گذشتگان
و آیندگان و ای امین پروردگار عالمیان و ای رسول خداوند رحمن و ای حبیب ملک منان که بعد از تو حامی فرزندان
من که خواهد بود و در منزلتها که از امت تو بمن رسد کی یاور من خواهد بود کی بر جور و بیداد امت تو تلو باد برادرت
علی که ناصر دین خداست خواهد رسید که بعد از تو وحی خدا را خواهد شنید و امر خدا را بمردم خواهد رسانید پس فاطمه ع
خود را بسینهٔ پدر بزرگوار خود چسبانید و روی مبارکش را بوسید و قطرات از دیدهٔ حق بین میبارید و آن
بیچاره نیکو میرسانید پس حضرت امیر و امام حسن و امام حسین را در بر گرفت و هر یک را وداع کرد و صدای الوداع الوداع
و خروش الفراق الفراق از زمین و آسمان بلند شد پس دست فاطمه را بدست علی داد و فرمود که این امانت رسول خداست
نزد تو پس حرمت خدا و حرمت من در حق او رعایت کن و دانم که خواهی کرد یا علی بخدا قسم که این بهترین زنان اهل بهشت است
از گذشتگان و آیندگان و بخدا سوگند که از مریم بزرگتر است نزد خدا و بخدا سوگند که جانم باینجا نرسید مگر آنکه از
حق تعالی سؤال کردم از برای شما آنچه خیر شما در آنست و آنچه سؤال کردم عطا فرمود یا علی فرمانی چند بفاطمه گفته ام بامر
جبرئیل از جانب خداوند جلیل و او را بتو خواهد گفت آنچه گوید بعمل آور بدانکه من راضیم از هر که دختر من فاطمه از او راضی است
و هم چنین پروردگار عالمیان و ملائکه زمین و آسمان از کسی خشنودند که فاطمه از او خشنود است یا علی وای بر کسی

که بر او ستم کند و عذاب جهنم برای کسی که حق او را غصب کند و ویل برای کسی که هتک حرمت او نماید و بد حال
کسی که در گاه خانه او را بسوزاند و عذاب الیم برای کسی که دوستان او را اذیت رساند و اسفل درکات جحیم
برای کسی که با او منازعت و مبادرت نماید خداوندا من از ایشان بیزارم و ایشان از من بیزارند پس حضرت رسالت
نام ابابکر و عمر و اتباع ایشان را که این اعمال شنیعه از ایشان صادر شد پس فاطمه و علی و حسن و حسین ع را در آغوش کشید
و گفت خداوندا من برای ایشان و شیعیان ایشان دوست و یاورم و ضامنم که همه داخل بهشت شوند و دشمنم و محاربم
با آنان که با ایشان دشمنی نمایند یا بر ایشان ستم کنند یا بر ایشان پیشی گیرند یا از ایشان پس مانند و متابعت
ایشان را اختیار نکنند و ضامنم که همه داخل جهنم شوند آنگاه سه مرتبه فرمود بخدا سوگند یاد میکنم که از کسی
راضی نمیشوم تا تو از او راضی شوی و خشنود نمیشوم از کسی که تو از او خشنود نباشی پس با حضرت امیر
خطاب کرد و گفت یا علی عایشه و حفصه با تو جدال و نزاع و عداوت خواهند کرد بعد از من و عایشه
با لشکرها بر تو خروج خواهد کرد و حفصه را خواهد گفت که برادرش لشکر جمع کند و در عداوت تو مثل
یکدیگر خواهند بود یا علی در آنوقت چه خواهی کرد حضرت امیر گفت یا رسول الله اگر چنین کنند اول کتاب خدا را
برای ایشان تمام کنم اگر قبول نکنند سنت ترا و آنچه در بیان وجوب و اطاعت و لزوم حق بیع فرموده
برای ایشان حجت خواهم کرد اگر قبول نکنند خدا را و ترا بر ایشان گواه خواهم گرفت و با ایشان قتال خواهم کرد
حضرت فرمود یا علی قتال کن و شتر عایشه را پی کن و خدا و ملائکه پس گفت خداوندا تو گواه باش پس فرمود
که یا علی چون چنین کنند ایشان را طلاق بگو و از من بیگانه گردان که هر دو بیگانه اند از من در دنیا و در عقبی
و پدرهای ایشان نیز شریک اند با ایشان در کفر و بال اعمال ایشان پس گفت یا علی جهنم بر ستم ظالمان بدرستی که کفر و الحاد
و نفاق و حفظ خواهند کرد بسوی مردم با خلافت ابوبکر لعین و عمر لعنة الله علیهما از او بدتر و ستمکارتر خواهند شد
و گروهی از شیعیان که با ایشان جهاد خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان و نفرین و لعنت کن
بر ایشان که ایشان و شیعیان و دوستان ایشان از احزاب کفر و نفاق اند پس چون شب شد باز علی و فاطمه و حسن
و حسین ع را طلبید و فرمود که در خانه را ببندند که کسی بغیر ایشان نیاید پس جبرئیل خود فاطمه را نزدیک خود طلبید
و از دور و دراز با او گفت چون سایر اهل بیت دیدند که حضرت رسول با فاطمه راز میگوید بیرون آمدند و نزدیک

در آستان

در ایستاده‌اند و مردم در بیرون در بودند و زنان حضرت رسالت میدیدند که حضرت امیر و امام حسن و امام حسین
نزدیک در ایستاده بودند پس عایشه ملعونه گفت برای امر عظیمی شما را بیرون کرده و با وصی خود خلوت
کرده است در این ساعت حضرت فرمود که تو میدانی برای چه خلوت کرده است برای آنچه تو و پدرت و عمر و چند
دیگر تمهید کرده‌اید و در اتمام آن کوشش می‌نمائید آن ملعون چون این سخن را شنید دانست که اهل بیت
بر اراده ایشان مطلع شده‌اند جواب نگفت پس حضرت امیر گفت که در این حال فاطمه را طلبید چون داخل شدم
دیدم که حضرت رسالت هم برصباح سفر آخرت خود را ضبط نتوانستم نمود و بی اختیار گریستم حضرت
فرمود که یا علی چرا گریه میکنی [میگریی] این هنگام تعزیت نیست وقت وصیت است و مفارقت من نزدیک شده حق
تعالی سرای عقبا را برای من مهیا کرده است ای برادر ترا بخدا میسپارم و غم اندوه من بر تو و بر فاطمه است که
بعد از من بر او ستم خواهند کرد و گروه منافقان است اجماع کرده‌اند بر ظلم شما و شما را بخدا سپردم و
قبول کرده است ودیعت مرا یا علی فاطمه را وصیتی چند کردم و امر کردم او را که آنها را بتو بگوید آنچه گوید
بجا آور که او راست گو و تصدیق کرده شده است پس بار دیگر گوهر صدف عصمت را در بر گرفت و سرش را بوسید
و گفت پدرت فدای تو باد ای فاطمه پس صدای فاطمه بگریه و زاری بلند شد آنگاه بار دیگر فاطمه را
در بر کشید و فرمود بخدا سوگند که خدا انتقام برای تو از ستمکاران تو خواهد کشید و برای غضب تو غضب
خواهد کرد پس ویل و عذاب الیم و آتش جحیم برای ستمکاران تو مهیا است پس حضرت امیر فرمود که آنگاه
حضرت از دیده‌های حق بین حضرت رسالت مانند باران جاری گردید و بر ریش مبارکش دوید و
چادری که بر روی آنحضرت افکنده بودند از آب دیده‌هایش تر شد و چندان گریست که گمان بردم برای گریه
آنحضرت پاره پاره شد و در آن حال سر مبارکش را بر سینه خود گرفته بود و بر من تکیه داده بود و فاطمه را بر سینه
خود چسبانیده بود و امام حسن و امام حسین قدمهای عرش پیمایش را میبوسیدند و دیده‌های نورانی خود را
بر پاهای جد بزرگوار میمالیدند و صدا بگریه بلند کرده بودند و در آن وقت جبرئیل امین حاضر بود و صدای
گریه او را شنیدم و از گریه فاطمه چنان می‌یافتم که زمین و آسمانها در گریه و فغان آمدند پس حضرت رسالت
فرمود که ای دختر گرامی خدا خلیفه منست بر تو و خدا نیکو خلیفه است برای شما سوگند یاد میکنم بآنکه خداوند

که مرا بحق فرستاده است که آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست و عرش اعلی و کناره عالم با ملایکه به تو
گریستند و بناله تو بفغان آمدند ای فاطمه بخدا سوگند که بهشت حرام است بر همه خلایق تا من داخل
شوم و بعد از من تو داخل شوی با جامهای و زیورها بهشت شاد و خرم ای فاطمه گوارا باد ترا
نعمتهای خدا بخدا سوگند که تو بهترین زنان بهشتی ای فاطمه بدرستی که در قیامت جهنم چنان بخروشد
که جمیع ملائکه مقربان و پیغمبران مرسل از دهشت آن مدهوش گردند پس حق تعالی جهنم را ندا کند
بعزت من ساکن شو و قرار گیر تا فاطمه دختر محمد از تو بگذرد بسوی بهشت و غباری و دودی بدامان
عزت او نرسد پس بخدا سوگند که داخل بهشت شوی و حسن در جانب راست و حسین در جانب چپ تو باشند تا آنکه
بر اعلای غرفات جنان بر آیی و بر تخت مشرف شوی و علم حمد در دست علی باشد و بخدا سوگند که از روز
با دشمنان تو خصمی کنم و پشیمان شوند آنها که حق ترا غصب کردند و مودت ترا قطع کردند و برین
دروغ بستند ملائکه ایشان را از نزدیک من ربایند و بسوی جهنم کشند پس من گویم اینها امت منند در
جواب گویند که ایشان بعد از تو دین را ابدال کرده اند و براه جهنم رفتند پس حضرت گفت ای علی و ای
فاطمه این حنوط است که جبرئیل از بهشت آورده است برای من و ترا سلام میرساند و میگوید این حنوط را
در میان خود قسمت کنید حضرت فاطمه گفت یا رسول الله ثلث آن از تو باشد و باقی را علی بن ابی طالب
قسمت کند حضرت رسول گریست و فاطمه را در بر گرفت و فرمود که هستی تو موفق بهدایت یافته و ملهمی
در آنچه گفتی موافق رضای الهی بعد یا علی تو بر باقی حکم کن حضرت امیر فرمود یا رسول الله نصف باقی از فاطمه
زهرا باشد و نصف دیگر برای هر که بفرمای فرمود که نصف دیگر از تو است قلم را بگیر و حرف بکن در آنچه
دانستی پس فرمود که یا علی آیا ضامن قرض من شدی که از من ادا کنی گفت بلی حضرت فرمود خداوندا تو
گواه باش پس فرمود که یا علی مرا غسل بده و غیر تو مرا غسل ندهند که نابینا میشود حضرت امیر گفت چرا
یا رسول الله فرمود که جبرئیل چنین گفت از جانب رب جلیل که هر که بعد از فوت نظرش بر بدن تو افتد
کور میشود حضرت امیر گفت یا رسول الله من چگونه به تنهای ترا غسل توانم داد حضرت فرمود که
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک موت را که اسمعیل بر آسمان اول ملک است ترا اعانت خواهند کرد بر غسل

گفت

گفت ای ابن عم خواهند یاد که فضل پسر عباس آب دهد و چشمهای خود را به بندد که نظرش بر بدن من نیفتد زیرا که هر که

بعورت من نظر کند نابینا شود و سایر زنان و مردان بغیر از تو که نظر کنند به بدن من و چون بدن مرا بشوئی مرا بر تخته بگذاری

و از چاه غرس چهل دلو آب بر بدن من بریزی پس فاطمه و حسن و حسین را که بر ان و از من بشنوی خبر کن گذشته و آینده را

و هر چه خواهی به پرس که جواب تو خواهم گفت انشاء الله تعالی یا علی آنچه گفتم قبول کردی گفت بلی یا رسول الله گفت

خداوندا تو گواه باش پس گفت یا علی چه خواهی کرد اگر این گروه بر تو امیر شوند بعد از من و بر تو پیشی گیرند و

ابوبکر طاغی بغیر حق و ترا بسوی بیعت خود بخوانند و چون اباکنی گریبان ترا بگیرند بکشند و آن دو [illegible]

و مصوم و بی یاور یا و بسوی ان لعین ببرند و بعد از آن مذلت و خواری [illegible] کوشه دختر فاطمه را فرو گیرند و چون

فاطمه این سخنان جانسوز را استماع نمود فریاد بر آورد و گریه و ناله آغاز کرد حضرت رسالت از گریه سیدة النساء گریان شد

پس گفت ای دختر گرامی گریه مکن و همچنان [illegible] زیرا که ملائکه پروردگار ندا دادند [illegible] که جبرئیل جلیل

و میکائیل با تمجید و [illegible] و اسرافیل از گریه تو گریان شدند ای فرزند پسندیده و نور دیده گریه مکن که آسمانها

و زمین را بناله و نفاق آوردی و دیده مهر و ماه را از آه حسرت [illegible] درگاه الهی تیره کردانیدی پس حضرت امیر

گفت یا رسول الله اگر یاوری نیابم صبر کنم و با ایشان بیعت نکنم و لیکن تا یاوری نیابم با ایشان قتال نخواهم کرد پس

حضرت رسالت گفت خداوندا تو گواه باش انگاه گفت یا علی چه خواهی کرد با قرآن حضرت امیر گفت یا رسول الله قرآن را

جمع خواهم کرد و بسوی ایشان خواهم برد اگر قبول نکنند خدا و ترا بر ایشان گواه خواهم کرد پس حضرت رسالت فرمود

که یا علی چون مرا غسل دهی در همان خانه که قبض روح من شده است مرا دفن کن و در همان جا که [illegible] گفت

و غیر تو کسی بقبر من در نیاید و چون از غسل فارغ شوی صبر کن تا جبرئیل ترا خبر دهد پس فاطمه حسن و حسین بر من نماز کنند

و هفتاد و پنج تکبیر بر من بگویند پس مردان اهل بیت من فوج فوج بر من نماز کنند پس زنان ایشان پس سایر مردم در آن

وقت عایشه رسید و گفت یا رسول الله هر گاه ترا در حجره دفن کنند من در کجا ساکن شوم حضرت فرمود در هر خانه که خواهی

ساکن شو و ترا در حجره حقی نیست و در خانه خود قرار گیر و بر روش اهل کفر و جهالت از خانه بیرون مرو و با

مولا و ولی با من خود قتال مکن و از روی ستم و شقاق و نفاق و دائم را خواهی کرد چون این سخن بسر رسید

حفصه را گفت که با عایشه که در باب علی با محبت [illegible] مکن که دیوانه محبت او شده است در حال حیوة و بعد از وفات و خواهد [illegible]

که خانه از شست و کسی تا از خانه بیرون نمی‌توانیم کرد پس حضرت امیرالمؤمنین ع گفت که ما در آن شب نزدیک
آنحضرت نشسته بودیم و جامه نازکی بر روی آنحضرت افکنده بودیم و متوجه عالم قدس بود و اهلبیت رسالت مشغول
گریه و زاری بودند و انا لله و انا الیه راجعون ناگاه آنحضرت بسخن آمد و گفت سفید شد روی چند
و سیاه شد روی چند و جماعتی سعادتمند شدند و گروهی بدبخت شدند و اصحاب عبا پنج نفر بودند من سرور ایشانم
و ایشان اهلبیت منند و مقربان درگاه الهی سعادتمند خواهند شد هر که متابعت و پیروی ایشان نماید بعد از
من و وای بر آنان که بر من بد کار را ابطال آوردی و ستمهای در حق اهلبیت تا روز قیامت و برگشته و روی سیاه جهنم
رفتند آنان که ثقل اکبر یعنی قرآن را دریدند و ضایع کردند و ثقل اصغر که اهلبیت منند از جای خود
دور کردند و حساب ایشان بر خداست هر کس در کوی گرد آید حدیث بعد از آن دو منافق ستم و جبار خواهند
بود و رویهای ایشان سیاه که مالها جمع خواهند کرد و مردم را بسوی جهنم خواهند کشید و در زمان ایشان کتاب خدا مندرس
خواهد گردید و در خانه اهلبیت رسالت ... خواهند بود و حکم های بناحق خواهند کرد دشمن علی
و آل علی در جهنمند و دوست علی و آل علی در بهشتند پس آنحضرت ساکت و روح مقدسش از آن بدن بکنگره عرش
قرب ملک منان و ریاض خلد جاودان پرواز نمود و با رفیق اعلا از انبیا و اولیا و شهدا ملحق گردید
و ایضا کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که جبرئیل امین از جانب خداوند عالمیان خبر وفات حضرت
رسول ص را آورد در وقتی که آنحضرت را هیچ دردی و المی نبود پس حضرت فرمود که در میان مردم ندا کردند که
جمع شوند و مهاجران و انصار را حکم فرمود که اسلحه خود را بپوشید چون مردم جمع شدند حضرت بر منبر برآمد و خبر رحلت
خود را با ایشان گفت و فرمود که خدا را بیاد هر کس می‌آورم که بعد از من والی باشد بر امت من که البته رحم کند و علمای
ایشان را تعظیم نماید و ضرر بایشان نرساند که باعث مذلت ایشان گردد و فقیر نگرداند ایشان را که موجب کفر
ایشان گردد و در خود را بر روی ایشان نبندد که اقویای ایشان بر ضعیفان مسلط شوند و ایشان را در سرحدهای کافران
بسیار حبس ننماید که باعث قطع نسل امت من گردد پس فرمود که تبلیغ رسالت کردم و خیرخواهی شما بجا آوردم پس همه
گواه باشید حضرت صادق ع فرمود که این آخر سخنی بود که آنحضرت بر منبر گفت و کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی
و شیخ مفید و اکثر محدثان خاصه و عامه بسندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیهم و غیر ایشان روایت کرده‌اند که چون هنگام وفات رسول خدا شد و بیماری آنحضرت

سنگین

سنگین گردید حضرت امیرالمؤمنین ع و عباس را طلبید خود و خانه پر بود از اهل آنحضرت از مهاجر و انصار پس سر مبارک خود را
در دامن امیرالمؤمنین گذاشت و عباس در پیش رو ایستاده بود و بطرف ردای خود مگس از روی آنحضرت دور میکرد پس آنحضرت
چشم گشود و گفت ای عباس ای عم پیغمبر قبول کن وصیت مرا در اهل من و در زنان من و بگیر میراث مرا و ادا کن دین مرا و وعدهای مرا
بعمل آور و ذمت مرا بری گردان عباس گفت یا رسول الله من پیر عیالدارم و تو از ریح عاصف بادست تر و از ابر بهاری
بخشنده تری و مال من وفا نمیکند بوعدهای تو و بخششهای تو این را از من بگردان بسوی کسی که طاقتش از من بیشتر باشد
و حضرت سه مرتبه این سخن را برای او اعاده فرمود و در هر مرتبه او چنین جواب گفت پس حضرت فرمود که میدهم بکسی که
قبول کند آنرا چنانچه حق قبول کردنست و سستی در آن نباشد و چنانچه تو جواب گفتی او جواب نگوید پس بحضرت امیرالمؤمنین ع
خطاب کرد و فرمود که یا علی تو بگیر میراث مرا که مخصوص تست و کسی با تو در آن نزاعی نیست و قبول کن وصیت مرا و عمل آور
وعدهای مرا و ادا کن قرضهای مرا یا علی خلیفه من باش بر اهل من و تبلیغ رسالت من بکن بعد از من بمردم پس حضرت امیر
المؤمنین ع فرمود که چون نظر کردم بسر مبارک حضرت رسالت دیدم که در دامن از شدت مرض میلرزید و بیتاب شدم
و آب از دیده من بر روی مبارکش ریخت و دلم طپید و نتوانستم جواب آنحضرت را گفت پس بار دیگر این سخن را اعاده
فرمود و با آنکه گریه در گلوی من گره شده بود و با نهایت دشواری با صدای ضعیف گفتم که بلی یا رسول الله پدر و مادرم فدای
تو باد پس حضرت فرمود که مرا بنشان آنحضرت را نشاندم و پشت مبارکش بر سینه خود چسبانیدم پس گفت یا علی تو برادر منی در دنیا
و آخرت و وصی و خلیفه منی در اهل و امت من پس فرمود که ای بلال برو و بیاور خود مرا که آنرا ذات الجبین میگویند و زره مرا که آنرا
ذات الفضول میگویند و رایت مرا که آنرا عقاب میگویند و شمشیر مرا که ذوالفقار میگویند و عمامه مرا که سحاب میگویند و عمامه دیگر را
که آنرا ملحمه میگویند و برد مرا و ابرقه مرا و عصای کوچک مرا و چوب دست مرا که آنرا ممشوق میگویند عباس گفت که من آن ابرقه را
پیشتر ندیده بودم و چون آنرا حاضر کردند نور آن نزدیک بود که دیدها را ببرد پس حضرت فرمود که یا علی جبرئیل این جامه را
برای من آورد و گفت یا محمد این را در حلقهای زره خود داخل کن و بجای منطقه در کمر ببند پس حضرت نعل عربی را طلبید که یکی
پینه داشت و یکی پینه نداشت و پیراهنی طلبید که در شب معراج پوشیده بود و پیراهنی را که در روز احد پوشیده بود طلبید
و سه کلاه خود را طلبید کلاهی که در سفر میپوشید و کلاهی که در عیدها میپوشید و کلاهی که در میان اصحاب خود مینشست و میپوشید
پس فرمود ای بلال بیاور استر مرا یکی شهبا و دیگری دلدل و دو ناقه مرا یکی عضبا و دیگری صهبا و اسب مرا یکی الجناح و دیگری حیزوم

وصباح آن بود که در مسجد حضرت رسول صلعم بازمیداشتند و حضرت هر که ابار حبشی میفرستاد بران سوار میشد
وچهارم آن بود که در روز احد حضرت بران سوار بود جبرئیل در میان هوا میگفت که پیش رو ای حیزوم و
دراز گوش خود را طلبید که انرا یعفور میگفتند چون بلال اینها را حاضر کرد حضرت عباس را طلبید و فرمود
که بجای علی بنشین و بیست برانکه تا فرمود که یا علی برخیز و اینها را قبض کن در حیات من که این جماعت که حاضرانند
همه گواه باشند و کسی بعد از من با تو نزاعی نکند حضرت علی فرمود که برخاستم و پای من قوت رفتار نداشت
پس با نهایت مشقت رفتم و همه را گرفتم و بجانه خود بردم پس برگشتم و بخدمت حضرت آمدم و ایستادم حضرت نظر
مبارک در من افتاد انگشتر خود را از دست حق پرست خود بیرون آورد و در دست من کرد در وقتیکه خانه پر بود
از بنی هاشم و سایر مسلمانان و از ضعف سر خود را نمیتوانست نگاه داشت و سر مبارک بجانب راست و چپ حرکت
میکرد و صدای بلند کرد که همه شنیدند و گفت ای گروه مسلمانان علی برادر منست و وصی و خلیفه منست در اهل و امت من
و علی ادا میکند دین مرا و وفا میکند بوعدهای من ای گروه فرزندان هاشم و فرزندان عبدالمطلب و ای گروه مسلمانان
دشمنی با علی مکنید و مخالفت امر او منمائید که گمراه میشوید و حسد بر او مبرید و از او بیزاری مجوئید و بدیگری رغبت
منمائید که کافر میشوید پس فرمود که ای عباس برخیز از جای علی عباس گفت برخیزانی از جای علی عباس گفت مرد پیری را
برمیخیزانی و طفلی را بجای او مینشانی حضرت این سخن را سه مرتبه گفت و او همین جواب گفت پس عباس غضبناک
برخاست و حضرت امیر بجای او نشست چون حضرت رسول صلعم عباس را غضبناک یافت فرمود ای عباس ای عم رسول
خدا کاری مکن که من از دنیا بیرون روم و بر تو خشمناک باشم و غضب من ترا بجهنم برد چون عباس این را شنید
برگشت و بجای خود نشست پس حضرت فرمود که یا علی مرا بخوابان چون حضرت خوابید فرمود که ای بلال بیاور دو فرزند
من حسن و حسین را چون ایشان حاضر شدند ایشانرا بر سینه خود چسبانید و آن دو گل بوستان ولایت را میبوئید
و میبوئید و حضرت امیر علی فرمود که من ترسیدم که باعث زیادتی اندوه آنحضرت شوند خواستم که ایشانرا
دور کنم حضرت فرمود که یا علی بگذار تا ایشان مرا ببویند و من ایشانرا ببویم و ایشان مرا ببویند و ایشان توشه
خود را از من بگیرند و من توشه خود را از لقای ایشان بگیرم که بعد از من بلیهای بزرگ و مصیبتهای عظیم
بایشان خواهد رسید پس خدا لعنت کند کسی که ایشانرا بترسانند و جور و ستم بایشان برسانند خداوندا ایشانرا بتو میسپارم

و با من

دست بسته مردمان نزد علی ابن ابی طالب ع پس شیخ مفید روایت کرده است که حضرت مردم را مرخص کردند و بیرون رفتند
و عباس و فضل پسر او و علی ابن ابی طالب و اهل بیت مخصوص او نزد آنحضرت ماندند پس عباس گفت یا رسول الله
اگر این امر خلافت در میان ما بنی هاشم قرار خواهد گرفت پس ما را بشارت ده که شاد شویم و اگر میدانی که بر ما ستم
خواهند کرد و خلافت را از ما غصب خواهند کرد پس اصحاب خود را سفارش ما بکن حضرت فرمود که خلافت را از شما
غصب خواهند کرد و بر شما غالب خواهند شد پس همه اهل بیت گریان شدند و از حیات آنحضرت نا امید گردیدند
و در آن مرض حضرت امیر المومنین ع شب و روز در خدمت آنحضرت بود و از آنحضرت مفارقت نمینمود مگر برای حاجت
ضروری و ابن بابویه و شیخ طوسی و شیخ مفید و صفار و شیخ طبرسی و ابن شهرآشوب ره و دیگران روایت
کرده اند بسندهای متواتر از حضرت امیر المومنین ع و امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع و ام سلمه و عایشه و غیر
ایشان که در مرض آخر آنحضرت حضرت امیر المومنین ع برای حاجت ضروری بیرون رفته بود حضرت فرمود
که بخوانید یار مرا و دوست مرا و برادر مرا پس عایشه بفرستاد ابو بکر و حفصه بفرستاد عمر را و ایشان را طلبیدند
چون ایشان حاضر شدند و چون نظر حضرت بر ایشان افتاد سر روی خود را بجامه پوشانید و بروایت دیگر رو را
از ایشان گردانید چون ایشان برگشتند باز جامه را دور کرد و فرمود که بطلبید از برای من خلیل من و حبیب من
و برادر من را و باز آن دو ملعونه پدرهای خود را طلبیدند و چون حاضر شدند حضرت باز رو را از ایشان گردانید
چون باز رو را از ایشان پوشانید ایشان گفتند که ما را نمیخواهد و علی را میخواهد پس حضرت ع حضرت امیر المومنین ع را
طلب کرد چون حاضر شد حضرت او را بر سینه خود چسبانید و دهان مبارک خود را بر گوش او گذاشت و جامه خود را بر روی
او کشید و عرق ایشان بر روی یکدیگر میریخت و زمان بسیار با آنحضرت راز گفت و مردم بر در خانه آنحضرت جمع شده
بودند و ابو بکر و عمر نیز در میان در ایستاده بودند چون حضرت بیرون آمد آن دو ملعون با اصحاب پرسیدند
که این چه راز بود که پیغمبر با تو سخن گفت حضرت فرمود که هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح میشود و بروایت
دیگر حضرت فرمود در دهلیز خانه حضرت رسول ص حضرت امیر المومنین ع را پرسید که آیا رسول خدا بتو راز گفت گفت بلی هزار نوع
از علم بمن آموخت که از هر نوعی هزار نوع دیگر مفتوح میگردد پس حضرت فرمود پرسید که آیا همه را حفظ کردی فرمود که بلی پرسید
که چیست آن کلمه که در ماه هست حضرت فرمود که خداوند عالمیان میفرماید وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة

النهار مبصرة حضر گفت که دریت گفته یا علی و در روایت عایشه چنین است که چون وقت امیر حاضر شد حضرت رسول ص
او را در میان لحاف خود برد و در بر گرفت و با او راز گفت تا آنکه روح مقدسش از بدن مطهرش مفارقت کرد دستش
بر روی بدن امیر المومنین ع افتاده بود ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده است که چون هنگام
وفات حضرت رسول ص شد مرا طلبید و گفت یا علی وصی و خلیفه منی بر اهل و امتم در حیات من و بعد از وفات من
دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست یا علی هر که منکر
امامت تو شود بعد از من چنان است که انکار رسالت من کرده باشد در حیات من زیرا که تو از منی و من از توام پس مرا طلبید
و هزار باب از علم بر روی من گشود و از هر بابی هزار باب مفتوح گردید و بروایت دیگر فرمود که هزار از حلال و حرام
و از آنچه خواهد بود تا روز قیامت تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب بر من مفتوح میگردید تا آنکه دانستم مرگهای
مردم و بلاهای ایشان و حکمهای حق که در میان مردم باید کرد و صفار بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که روزی حضرت رسول ص در مرض خود نماز صبح را در مسجد ادا نمود و عمامه سیاهی پوشیده بود پس خطبه فرمود برای مردم و در آن
خطبه مردم را امر کرد و نهی نمود و موعظه فرمود و آخرت را بیاد ایشان آورد پس برای تنبیه مردم فرمود که
ای فاطمه عمل کن و طاعت خدا بجا آور که بدون عمل من فایده بتو نمیتوانم بخشید چون مردم خطبه حضرت را
شنیدند شاد شدند و دیدند که حضرت سرور گردیدند و زنان آنحضرت شاد شدند که آنحضرت شفا یافته است
و گیسوهای خود را شانه کردند و سرمه در دیده کشیدند پس در همان روز حضرت از دنیا مفارقت نمود راوی پرسید که این
چه وقت بود که حضرت رسول ص هزار باب از علم تعلیم حضرت امیر المومنین ع نمود حضرت فرمود که این پیش از دو روز
بود و شیخ مفید بسند معتبر از عبد الله بن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب ع و عباس و فضل بن عباس بر حضرت رسول ص
داخل خانه شدند در مرضی که در آن حضرت مرض از دنیا مفارقت نمود و گفتند یا رسول الله مردان و زنان انصار در مسجد حاضر شده اند
و همه بر تو میگریند حضرت فرمود که چرا میگریند گفتند که میترسند که تو در این مرض از ایشان مفارقت نمائی حضرت فرمود
که دست مرا بگیرید پس برخاست و آمد و تا در بر سر خود بسته بود و عصابه بر سر بسته بود پس بر منبر نشست و حمد و ثنای حق تعالی ادا کرد
و فرمود اما بعد ایها الناس چه انکار میکنید مردن [illegible] خود را آیا خبر مرگ خود را بشما نداده ام و خبر مرگ شما را بشما نگفته ام اگر پیش پیغمبر ص
از من پیغمبری همیشه در دنیا مانده من هم همیشه در میان شما میماندم بدانید که من میروم بسوی پروردگار خود و در میان شما چیزی میگذارم
که اگر به آن متمسک شوید هرگز گمراه نمیشوید

و اهل بیت

امید از ایشان زیاده از اکثر شما دارم پس فرمود که بخدا سوگند که دوست نمیدارد اهل بیت مرا بنده
مگر آنکه حق تعالی عطا میکند باو نوری در روز قیامت تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شود و دشمن نمیدارد
ایشان را بنده مگر آنکه حق تعالی رحمت خود را از او محجوب میگرداند در روز قیامت راوی گفت که من
این حدیث را بخدمت حضرت امام محمد باقر عرض کردم و حضرت تصدیق آن فرمود و شیخ طوسی بسند معتبر
روایت کرده است که سلمان فارسی رضی الله گفت که بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله رفتم در مرضی که
با آن مرض بعالم قدس رحلت نمود و در خدمتش نشستم و از احوال آنحضرت پرسیدم و چون برخواستم که بیرون
آیم فرمود که بنشین ای سلمان که گواه شوی بر امری که آن بهترین امور است چون نشستم ناگاه دیدم که مردی چند
از اهل بیت آنحضرت و مردی چند از اصحاب آنحضرت بخانه در آمدند و حضرت فاطمه صلوات الله علیها
نیز داخل شد و چون ضعف آنحضرت را مشاهده کرد گریه در گلویش گره شد و آب از دیدهاش بر روی
مبارکش فرو ریخت چون حضرت حال او را مشاهده نمود فرمود که ای دختر چرا گریه میکنی خدا دیده ترا روشن گرداند
و هرگز دیده ترا نگریاند حضرت فرمود که چگونه نگریم و ترا باینحال مشاهده میکنم حضرت رسول فرمود که فاطمه توکل کن
بر خدا و صبر کن چنانچه صبر کردند پدران تو که پیغمبران بودند و مادران تو که زنهای پیغمبران بودند آیا میخواهی بشارت
دهم ترا ای فاطمه گفت بلی ای پدر بزرگوار فرمود که مگر نمیدانی که حق تعالی از جمیع خلق پدر ترا اختیار کرد که
او را بمرتبه پیغمبری و بر کافه خلق مبعوث گردانید پس بعد از او علی را اختیار کرد و امر کرد مرا که ترا باو تزویج
نمایم و او را بامر پروردگار وزیر و وصی خود گردانیدم ای فاطمه حق علی بر مسلمانان از حق همه کس عظیمتر است
بر ایشان و در اسلام او از همه کس قدیمتر است و علم او از همه بیشتر است و حلم او از همه فراوانتر است و در
میزان قدر و منزلت قدر او از همه گرانتر است پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها شاد شد حضرت فرمود
که آیا شاد کردم ترا ای فاطمه گفت بلی ای پدر حضرت فرمود که میخواهی زیاده بگویم در فضیلت شوهر و پسر عم تو
گفت بلی ای پیغمبر خدا حضرت فرمود که علی اول کسی است که ایمان آورد بخدا و رسول از این امت و بعد از
او پیش از همه کس خدیجه مادر تو ایمان آورد و اول کسی که یاری من کرد در پیغمبری من علی بود ای فاطمه پدر پسری که
علی برادر منست و برگزیده منست و پدر فرزندان منست بدرستیکه حق تعالی او را خصلتهای نیکو عطا
کرده است که احدی را پیش از او نداده است و احدی را بعد از او نخواهد داد پس نیکو بکن و بدانکه
... ملحق میگردد و فاطمه گفت ای پدر مرا اول شاد کردی و آخر غمگین گردانیدی

نمیشنوید و آن کتاب خداست که در میان شماست و در هر صبح و شام تلاوت میکنید پس رغبت منمائید
در دنیا و حسد مبرید بر یکدیگر و دشمنی مکنید با هم و برادران باشید چنانچه خدا شما را امر فرموده است بتحقیق
که اهل بیت و عترت خود را در میان شما میگذارم و شما را وصیت میکنم بایشان پس وصیت میکنم شما را
بانصار زیرا که دانستید حقهای ایشان را و سعیهای ایشان را نزد خدا و رسول و نزد مؤمنان توسعه دادند برای
شما در خانهای خود و نصف میوهای خود را بشما بخشیدند و اختیار کردند شما را بر خود هر چند که خود محتاج بودند
پس کسی که والی امری شود در میان مسلمانان که نیکوکار انصار را بنوازد و از بدکار ایشان عفو فرماید
و این آخر مجلس بود که حضرت بر منبر نشست تا آنکه حق تعالی را ملاقات کرد و شیخ مفید بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون هنگام وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد جبرئیل بخدمت
آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله آیا میخواهی که بدنیا برگردی حضرت فرمود که نمیخواهم و آنچه بر من بود از
تبلیغ رسالت الهی بعمل آوردم باز جبرئیل گفت که آیا میخواهی که بدنیا برگردی فرمود که نه رفیق اعلی را
میخواهم یعنی مرافقت انبیا و اوصیا و دوستان خدا پس حضرت مردم را موعظه کرد و فرمود که ایها الناس
بعد از من نبیست و سنتی بعد از سنت من نیست پس هر که بعد از من دعوی پیغمبری کند یا بدعتی در دین
من کند دعوی او و بدعت او در آتش است و هر که چنین دعوی کند او را بکشید و هر که پیروی او کند در آتش
است ایها الناس احیا کنید و قصاص را زنده بدارید حق را ایراد کنید و مسلمان باشید و انقیاد کنید
پیشوایان دین را تا از عذاب دنیا و آخرت سالم گردید پس این آیه را خواند کتب الله لاغلبن انا
و رسلی ان الله قوی عزیز ایضا بسند معتبر از ابو سعید خدری روایت کرده است که آخر خطبه
که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خواند خطبه بود که در مرض آخر خود خواند و از خانه بیرون آمد تکیه
کرده بر حضرت امیر المؤمنین و بر میمونه آزاد کرده خود پس بر منبر نشست و گفت ایها الناس بدرستی که در میان
شما میگذارم دو چیز بزرگ و ساکت شد پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله این دو چیز که گفتی
کدامند پس حضرت در غضب شد تا رنگ مبارکش سرخ شد و فرمود که من نگفتم آنرا مگر آنکه میخواستم تفسیر آن
بکنم و لیکن از ضعف بیماری نفسم تنگ شد پس فرمود که یکی از آنها قرآنست که ریسمانیست آویخته از آسمان
بزمین و یکطرفش بدست خداست و یکطرفش بدست شما و دیگری اهل بیت منند پس فرمود که بخدا سوگند
که این سخن را بشما میگویم و میدانم که مردان چند هستند که هنوز در پشت پدرانند ...

حضرت فرمود که ای دختر چنین است امور دنیا و شادی دنیا با غم و اندوه آن آمیخته است
بلکه در تش مخلوط است آیا میخواهی که زیاده کنم برای تو ای دختر گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که حق
خلایق را آفرید و ایشان را دو قسمت کرد و مرا و علی را در قسمت نیکوتر قرار داد که ایشان اصحاب
یمین اند و آن دو قسمت را قبیلها گردانید و مرا و علی را در بهترین قبیلها قرار داد و چنانچه فرموده است
وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ پس آن قبیلها را خانه آبادها گردانید و مرا و علی را
در بهترین خانه آبادها قرار داد و چنانچه فرموده است که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا پس حق تعالی اختیار کرد مرا از اهل بیت من و اختیار کرد علی و حسن و حسین و ترا از ایشان
پس من بهترین فرزندان آدمم و علی بهترین عرب است و تو بهترین زنان عالمیانی و حسن و حسین بهترین جوانان
اهل بهشتند و از ذریت تست مهدی که حق تعالی به برکت او زمین را پر میگرداند از عدالت بعد از آنکه پر از جور
و ستم شده باشد و فرات بن ابراهیم بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در مرض آخر خود با حضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت پدرم و مادرم فدای تو باد بفرست و
شوهر خود را بطلب حضرت فاطمه حضرت امام حسن علیه السلام را گفت که برو به نزد پدر خود و بگو که جدم ترا میطلبد
چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حاضر شد شنید که فاطمه میگوید که زهی غم و اندوه برای شدت الم
و آزار تو ای پدر پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دیگر شدتی بر پدر تو بعد از امروز نیست
و بدان ای فاطمه که برای پیغمبر گریبان نمی باید درید و رو نمی باید خراشید و واویلاه نمی باید گفت و لیکن
بگو آنچه پدر تو در وفات ابراهیم فرزند خود گفت که چشمان میگریند و دل بدرد می آید و نمیگوییم
چیزی که موجب غضب پروردگار باشد و ای ابراهیم ما برای تو اندوهناکیم و اگر ابراهیم زنده میماند می بایست
پیغمبر بود پس فرمود که ای علی نزدیک من بیا چون نزدیک رفت فرمود که گوش خود را نزدیک دهان
من بدار و چون عایشه و حفصه گوش دادند که سخن حضرت را بشنوند فرمود که خداوندا گوشهای
ایشانرا اصم و کر گردان که نشنوند پس فرمود که ای برادر من شنیده آنچه حق تعالی در قرآن
فرموده که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ یعنی بدرستیکه آنان که
ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند ایشان بهترین خلق اند حضرت امیر گفت بلی شنیده ام
یا رسول الله حضرت فرمود که ایشان بهترین شیعیان تو اند و وعده گاه من و ایشان در

عرض

... در است در هنگامیکه همه امتها بدو زانو درافتاده باشند و اعمال ایشانرا بر حق تعالی
... در پیش خدا بخوانند ترا و شیعیان ترا و بیائید با روها و دست و پاهای نورانی در حالتی که سیراب
... باشند یا علی نشنیده آنکه حق تعالی در قرآن فرموده است که اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرِکِینَ
فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا اُولٰئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که ایشان
... یهودان و بنی امیه و اتباع ایشان و دشمنان تو و دشمنان شیعیان تواند و مبعوث می‌شوند در روز
قیامت گرسنه و تشنه با روهای سیاه با شقاوت و تعب و عذاب شدید و همین حدیث در کتاب
سلیم بن قیس از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مرویست و در تفسیر محمد بن عباس بن ماهیار از امام
محمد باقر صلوات الله علیه مرویست و ابن بابویه ره بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هنگام وفات خود بحضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت ای فاطمه
چون من بمیرم روی خود را از برای من مخراش و گیسوهای خود را پریشان مکن و واویلاه مگو و بر من نوحه مکن و نوحه گرانرا
مطلب و در کتاب بشارت المصطفی روایت کرده است که چون حضرت رنجور شد در بیماری که از دنیا
بآن مفارقت نمود حضرت فاطمه حسن و حسین صلوات الله علیهما را برداشته بخدمت حضرت آمدند و چون
آنحضرت را با آن حالت مشاهده نمود بیتاب شد و بر روی آنحضرت افتاد و سینه خود را بر سینه مبارک آن
حضرت چسبانید و بسیار گریست پس حضرت فرمود که ای فاطمه گریه مکن و صبر را پیشه کن پس حضرت فاطمه را
خواست و آب از دیدهای مبارک حضرت رسول جاری شد و سه نوبت گفت خداوندا ایشان اهل
بیت منند و من ایشانرا می‌سپارم بهر مؤمنی و شیخ مفید علیه الرحمة روایت کرده است که چون زمان رحلت
حضرت رسالت پناه نزدیک شد حضرت امیرالمؤمنین را گفت سر مرا در دامن خود گذار که امر
خداوند عالمیان رسیده است و چون جانم بیرون آید آنرا بدست خود بگیر و بر روی خود بکش پس روی مرا
بسوی قبله بگردان و متوجه تجهیز من شو و اول تو بر من نماز کن و از من جدا مشو تا مرا بقبر بسپاری و در جمیع
این امور از حق تعالی یاری بجو و چون حضرت امیر سر مبارک آن سرور را در دامن خود گذاشت
حضرت بیهوش شد پس حضرت فاطمه نظر بجمال بیمثال آنحضرت میکرد و میگریست و ندبه میکرد و شعری میخواند
مضمونش اینست سفید رویی که به برکت روی او طلب باران می‌کنند و فریادرس یتیمان و پناه
... است چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله صدای فاطمه را شنید دیده خود را گشود و با واز

ضعیف

صعیفی گفت ای دختر این سخن عمّ تو ابو طالب است این را مگو ولیکن بگو وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ
مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَی اَعْقَابِکُمْ و چون حضرت رسالت را بسینه حضرت او را
بنزد خود طلبید و رازی در گوش او گفت و او شاد شد و چون روح مقدس آنحضرت مفارقت کرد
حضرت امیر را دستش در زیر روی آنحضرت بود پس دست خود را بلند کرد و بر روی خویش و دیدهای
حق بینش پدرا پوشانید و جامه بر قامت پاک آنحضرت کشید پس از حضرت فاطمه صلوات الله علیها پرسیدند
که آن چه راز بود که چون حضرت رسول در گوش تو گفت اندوه تو بشادی متبدل شد و قلق و
و اضطراب تو تسکین یافت حضرت فاطمه فرمود که پدر بزرگوارم مرا خبر داد که اول کسی از اهل بیت او
ملحق خواهد شد من خواهم بود و مدت حیات من بعد از او امتدادی نخواهد داشت و باین خبر
سبب اندوه و حزن من تسکین یافت زیرا که دانستم که مدت مفارقت من و آنحضرت بسیار نخواهد بود

در بیان کیفیت و وقوع مصیبت کبری و داهیهٔ عظمی یعنی وفات سید انبیا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله است و کیفیت تغسیل و تکفین و تدفین و نماز بر آنحضرت و وقایعی که مقارن آن
و بعد از آن بوقوع پیوسته است بدانکه اکثر خاصه و عامه را اعتقاد آنست که ارتحال سید انبیا بعالم بقا در روز
دوشنبه بوده است و اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که آن روز بیست و هشتم ماه صفر بوده است و
اکثر علمای عامه دوازدهم ماه ربیع الاول گفته اند و محمد بن یعقوب کلینی از علمای ما باین قول قایل شده است
و قول اول اصح و اشهر است و بعضی از علمای عامه دوم ماه ربیع الاول و بعضی اول ماه ربیع و بعضی هیجدهم
ربیع و بعضی دهم و بعضی هشتم نیز گفته اند و خلافی نیست که در آن وقت سن شریف آنحضرت
شصت و سه سال گذشته بود و سال دهم هجرت بود و در کشف الغمه از حضرت امام محمد باقر ع روایت
کرده است که آنحضرت در سال دهم هجرت بعالم بقا رحلت نمود و از عمر شریف شصت و سه سال گذشته بود چهل
سال در مکه ماند تا وحی بر او نازل شد و بعد از آن سیزده سال دیگر در مکه ماند و چون بمدینه هجرت نمود
پنجاه و سه سال از عمر شریف گذشته بود و ده سال بعد از هجرت در مدینه ماند و وفات آنحضرت در روز
دوشنبه دوم ماه ربیع الاول واقع شد مؤلف گوید که باین قول کسی از علمای شیعه قایل نشده است و شاید
محمول بر تقیه بوده باشد و ایضا در کشف الغمه آورده است که عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود
و با پدر خود دو سال و چهار ماه ماند و چون عبد المطلب وفات یافت هشت سال از عمر شریفش گذشته بود

و بعد از او عم او ابوطالب کفالت و حمایت او می نمود و بعضی گفته اند که چون پدر آنحضرت وفات یافت
آنحضرت متولد نشده بود و بعضی گفته اند که در وقت وفات پدر خود هفت ماه داشت و چون شش سال از عمر شریف
گذشت مادرش برحمت الهی واصل شد و چون عم او ابوطالب بریاض جنت رحلت نمود از عمر آنحضرت
چهل و شش سال و هشت ماه و بیست و چهار روز گذشته بود و بعد از سه روز حضرت خدیجه از دنیا رحلت
نمود پس باین سبب آن سال را عام حزن گفتند و آنحضرت بعد از بعثت سیزده سال در مکه ماند پس از آن
یا شش روز در غار پنهان بود و بعد از آن بسوی مدینه هجرت نمود و در روز دوشنبه یازدهم ماه ربیع
داخل مدینه شد و ده سال در مدینه ماند پس در بیست و هشتم ماه صفر برحمت خالق قضا و قدر واصل گردید در
سال دهم هجرت و قطب راوندی از ابن عباس روایت کرده است که روزی ابوسفیان لعین بخدمت
حضرت سید المرسلین آمد و گفت یا رسول الله میخواهم از تو سؤالی بکنم حضرت فرمود که اگر میخواهی بگویم
از سؤال تو پیش از آنکه بگوئی گفت بلی حضرت فرمود که آمده از من سؤال کنی که عمر من چه قدر خواهد بود
گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که شصت و سه سال زندگانی خواهم کرد ابوسفیان گفت گواهی میدهم
که تو راست گوئی حضرت فرمود که بزبان میگوئی نه بدل و ابن معاویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که آنحضرت فرمود که روز [illegible] سفر مکن در روز دوشنبه که درین روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از دنیا رحلت نمود و بر این مضمون از ائمه اطهار صلوات الله علیهم احادیث بسیار منقول شده است
و شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که چون مصیبت
بتو برسد بیاد آور مصیبت رسول صلی الله علیه و آله را که مردم چنین مصیبتی نرسیده و نخواهد رسید هرگز و ابن شهر
آشوب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی هر کس مصیبتی برسد مصیبت مرا یاد کند
که آن عظیم ترین مصیبتها است و ابن معاویه بسند معتبر روایت کرده است که جبرئیل آورد برای حضرت
رسول صلی الله علیه و آله چهل درهم از کافور بهشت برای حنوط آنحضرت آورد پس حضرت آنرا سه قسمت
مساوی فرمود یک قسمت را برای خود نگاه داشت و یک قسمت را بعلی داد و یکی را بفاطمه و شیخ طوسی
بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که رفتم بخدمت
رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که بیمار بود دیدم که سر آنحضرت در دامن کسی است که از او خوشروتر
ندیده بودم کسی را و حضرت رسول در خواب بود چون داخل شدم آن مرد گفت بیا و سر پسر عم خود را بگیر که تو

اولی

سزاوارتری از او بعد از من چون نزدیک رفتم آن مرد برخاست و سر آن سرور را در دامن گذاشت هم چنان ساعتی نشستیم
حضرت بیدار شد فرمود که کجا رفت آن مردی که سر تو در دامنش بود من آنچه گذشته بود بخدمت آنحضرت عرض کردم
حضرت فرمود که آن مرد را شناختی گفتم نه پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که او جبرئیل بود و چون آزار علیل بود
با تو سخن میگفت تا آنکه درد من سبک شد و مشغول سخن او گردیدم و بخواب رفتم و ابن بابویه روایت کرده است
که عبدالله بن مسعود گفت که از حضرت رسول پرسیدیم که ترا غسل خواهد داد چون وفات یابی حضرت فرمود که هر
پیغمبری را وصی او غسل میدهد گفتیم وصی تو کیست یا رسول الله گفت علی بن ابی طالب پس پرسیدیم که چند سال بعد از
تو زندگانی خواهد کرد فرمود که سی سال چنانچه یوشع بن نون وصی موسی سی سال زندگانی کرد بعد از موسی و
صفوراء دختر شعیب که زن حضرت موسی بود بر او خروج کرد و گفت من سزاوارترم بخلافت موسی از تو و یوشع
با او مقاتله کرد و لشکر او را کشت و او را اسیر کرد و بعد از اسیر کردن او را گرامی داشت و بدرستی که دختر ابوبکر
بر علی خروج خواهد کرد با چندین هزار نامردان امت من و علی لشکر مردان او را خواهد کشت و او را اسیر
خواهد کرد و بعد از آن با او احسان خواهد کرد و کلینی و صفار و شیخ طوسی و ابن بابویه و قطب راوندی و
دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیرالمؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم روایت کرده‌اند
که حضرت رسول ص حضرت امیرالمؤمنین را طلبید و فرمود که یا علی چون من بمیرم شش مشک آب بکش از چاه غرس مرا
نیکو غسل ده با آن آب و مرا کفن کن و حنوط کن و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شوی کفن مرا بگیر و بنشان
و هر چه خواهی سؤال کن که هر چه بپرسی ترا جواب گویم پس حضرت چنین کرد و فرمود که در این موضع نیز هزار باب از علم
تعلیم نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح میگردد و در روایت دیگر حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که چون از آنحضرت
سؤال کردم مرا خبر داد بآنچه واقع شود تا روز قیامت پس هیچ کدام از مردم نمیشد مگر آنکه میدانم که محق ایشان
و گمراه ایشان کیست و بروایت دیگر آنچه حضرت املا فرمود در آن وقت حضرت امیرالمؤمنین ع همه را نوشت
و شیخ طوسی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص حضرت امیرالمؤمنین ع را گفت که
یا علی چون من بمیرم مرا غسل ده والله که احدی عورت مرا نه بیند بغیر از تو مگر آنکه دیده‌های او کور میشود پس حضرت امیرالمؤمنین ع
گفت یا رسول الله تو مردی گرانی هستی و مرا چاره نیست از کسی که مرا یاری کند در غسل تو حضرت فرمود که جبرئیل ع با تست
و ترا یاری خواهد کرد در غسل من و امر کن فضل بن عباس را که آب بدست تو بدهد و بگو او را که عصابه بر دیده خود ببندد

که اگر نظر اش بر عورت حرمی افتد کور میشود و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است

که دو مرد از قریش بخدمت حضرت امام زین العابدین ع آمدند حضرت فرمود که میخواهید شما را خبر دهم از

وفات رسول خدا ص گفتند بلی حضرت فرمود بلکه میخواهید شما را خبر دهم از وفات رسول خدا ص گفتند بلی حضرت

فرمود که پدرم صلوات الله علیه مرا خبر داد که سه روز پیش از وفات رسول خدا ص جبرئیل بر آنحضرت نازل شد

و گفت ای احمد بدرستی که خداوند عالمیان مرا فرستاده است بسوی تو برای گرامی داشتن تو و تفضیل تو و سؤال

میکند از تو از حالتی که خود بهتر میداند از تو و میگوید که چگونه مییابی حال خود را ای محمد حضرت فرمود که ای

جبرئیل خود را غمگین و در شدت مییابم چون روز سیم شد جبرئیل نازل شد با ملک الموت و با ایشان ملکی بود

که او را اسمعیل میگویند و در هوا موکل است بر هفتاد هزار ملک پس جبرئیل پیش از ایشان آمد و از جانب حق تعالی همان

پیغام سابق را آورد و حضرت همان جواب را فرمود پس ملک الموت رخصت طلبید که داخل شود در خانه آنحضرت

پس جبرئیل گفت ای احمد این ملک الموت است و رخصت میطلبد که بخانه تو در آید و رخصت نطلبیده است از برای داخل

شدن بخانه احدی پیش از تو و رخصت نخواهد طلبید از احدی بعد از تو حضرت فرمود که رخصت ده او را تا

داخل شود پس جبرئیل او را رخصت داد چون ملک الموت داخل شد نزدیک آمد و قدم ادب در خدمت آنحضرت

ایستاد و گفت ای احمد بدرستی که حق تعالی مرا فرستاده است بسوی تو و امر کرده است مرا که اطاعت کنم ترا در هر

باب مرا امر نمائی اگر فرمائی که جان ترا قبض کنم میکنم و اگر فرمائی که بر گردم بر میگردم پس حضرت رسول ص فرمود

که اگر ترا امر کنم که بر گردی و مرا بگذاری خواهی کرد ای ملک الموت گفت بلی چنین مامور شده ام که اطاعت

کنم ترا در هرچه بفرمائی پس جبرئیل گفت ای احمد بدرستی که حق تعالی مشتاق لقای تو گردیده است پس حضرت رسول ص

فرمود که ای ملک الموت مشغول شو بانچه مامور بان گردیده پس جبرئیل گفت این آخر آمدن منست بر زمین

تو بودی حاجت من از دنیا و با تو کار داشتم و دیگر مرا با دنیا حاجتی نیست پس روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش

مفارقت نمود شخصی آمد و ایشان را تعزیت فرمود که صدای او را میشنیدند و شخص او را نمیدیدند پس گفت السلام

علیکم و رحمة الله و برکاته کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار

و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور یعنی هر نفسی چشنده مرگ است و نیست

جز اینکه وفا کرده میشود اجرهای شما در روز قیامت پس هر که دور گردانیده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود او را در بهشت

پس رستگار

بس بسیار که دیده است و بسیار زنده گانی مگر متاع فریب پس گفت بدرستی که رحمت الهی صبر فرموده است

از هر مصیبتی و عوض فایت است از هر که هلاک شود و ثواب او را تدارک نماید آنچه را فوت شود پس بر او

اعتماد نمائید و امید بدارید بدرستیکه مصیبت یافته کسی است که از ثواب حق محروم گردد و السلام

علیکم و رحمة الله و برکاته پس حضرت صلوات الله علیه فرمود که این خضر علیه السلام بود که بتعزیت ما

آمده بود و ایضا ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلعم بر بستر بیماری

خوابید و اهل بیت آن حضرت بر گرد او جمع گردیدند و عمار ابن یاسر برخاست و گفت پدر و مادرم

فدای تو باد یا رسول الله چون بجوار رحمت پروردگار رفتی و واصل گردی کی از میان ما ترا غسل خواهد داد

حضرت فرمود که غسل دهنده من علی ابن ابی طالب است زیرا که هر عضوی از اعضای مرا که کند که بشوید

ملائکه او را بر شستن آن عضو اعانت میکنند گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله که از ما

بر تو نماز خواهد کرد حضرت فرمود که ساکت شو خدا ترا رحمت کند پس رو بجانب امیر المؤمنین ع

آورد و گفت ای پسر ابوطالب چون بینی که روح از بدن من مفارقت کرد مرا غسل بده و نیکو غسل بده و کفن

کن مرا در این دو جامه که پوشیده ام یا در جامه سفید مصری یا در برد یمانی و کفن مرا بسیار گران مکن

و مرا بردارید تا بکنار قبر بگذارید پس اول کسی که بر من نماز کند خدای جبار خواهد بود که بر عرش عظمت

و جلال خود بر من صلوات الله خواهد فرستاد بعد از آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکرها و فوجهای ملائکه

که بغیر از خدا عدد ایشان را نمیداند بر من نماز خواهند کرد پس آنها که احاطه بعرش الهی کرده اند پس

بعد از ایشان ساکنان آسمانها دیگر بر من نماز خواهند کرد پس جمیع اهل بیت من و زنان من در مرتبه قرب و منزلت

ایشان ایما کنند ایما کردنی و سلام کنند بر من سلام کردنی و آزار نرسانند بر من صدای نوحه کننده و ناله

کننده پس گفت ای بلال مردم را بطلب که در مسجد جمع شوند چون جمع شدند حضرت بیرون آمد عمامه

مبارک را بر سر بسته بود و بر کمان خود تکیه کرده بود تا آنکه بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی ادا کرد پس

گفت ای گروه اصحاب من چگونه پیغمبری بودم برای شما آیا با شما بنفس خود جهاد نکردم در میان شما آیا دندان پیش مرا نشکستند

آیا جبین مرا خاک آلود نکردند آیا خون بر روی من جاری نکردید تا آنکه ریش من رنگین شد آیا متحمل شدتها و تعبها نشدم

و از نادانان قوم خود ایذا کشیدم و سنگ بر شکم بستم برای ایثار بر امت خود صحابه گفتند بلی یا رسول الله به تحقیق
که صبر کننده بودی از برای خدا و نهی کننده بودی از بدیها پس جزا دهد خدا ترا از ما بهترین جزاها حضرت
فرمود که خدا شما را نیز جزا خیر دهد پس فرمود که حق تعالی حکم کرده است و سوگند یاد کرده است که از و نگذرد
ظلم ستمکاری پس سوگند میدهم شما را بخدا که هر که او را نزد محمد از مظلمه باشد البته برخیزد و از و قصاص
بستاند که قصاص دنیا نزد من محبوب تر است از قصاص عقبا در حضور گروه ملائکه و انبیا پس مردی
از ناحیه مردم برخاست که او را سواده بن قیس میگفتند و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله در
هنگامی که از جانب طایف می آمدی من باستقبال تو آمدم و تو بر ناقه عضبا سوار بودی و عصای ممشوق
خود را در دست داشتی چون بلند کردی که اشتر را حرکت دهی بر شکم من آمد و ندانستم که بعمد کردی
یا بخطا کردی حضرت فرمود که معاذ الله که بعمد کرده باشم پس گفت ای بلال برو بخانه فاطمه و همان عصا را
بیاور چون بلال از مسجد بیرون آمد در بازارهای مدینه ندا کرد که ای گروه مردم کیست که قصاص
فرماید نفس خود را پیش از روز قیامت اینک محمد خود را در معرض قصاص در آورده است پیش از روز
جزا و چون بدر خانه حضرت فاطمه ع آمد در را کوبید و گفت ای فاطمه برخیز که پدرت عصای ممشوق
خود را میطلبد فاطمه گفت ای بلال امروز روز نه روز جنگست عصا را برای چه میخواهد بلال گفت ای فاطمه
مگر نمیدانی که پدرت بر منبر بر آمده است و اهل دین و دنیا را وداع میکند چون فاطمه سخن وداع را شنید فریاد
بر آورد و گفت زهی غم و الذوه و حسرتا فکار من برای اللهم تو ای پدر بزرگوار بعد از تو فقرا و
بیچارگان و غریبان و درماندگان بکه پناه برند ای حبیب خدا و محبوب قلوب تقبا پس بلال عصا را گرفت
و بخدمت حضرت شتافت چون عصا را بحضرت داد فرمود که بگیرید آن مرد پیر کجاست گفت من حاضرم یا رسول الله پدر
و مادرم فدای تو باد حضرت فرمود که بیا قصاص بکن تا راضی شوی گفت شکم خود را بگشا یا رسول الله
چون حضرت شکم مبارک خود را گشود گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله دستوری میدهی که دهان خود را
بر شکم تو گذارم چون رخصت یافت شکم مکرم آن حضرت را بوسید و گفت پناه میبرم بموضع قصاص شکم رسول الله از
آتش جهنم در روز جزا حضرت فرمود که ای سواده ایا قصاص میکنی یا عفو مینمایی گفت بلکه عفو میکنم یا رسول الله حضرت فرمود

اللهم

خداوندا تو عفو کن که از سواده بن قیس خداوندا او عفو کرد از پیغمبر تو پس حضرت از منبر بزیر آمد و داخل خانه
ام سلمه رضی الله عنها شد و میگفت خداوندا تو سلامت بدار امت محمد را از آتش جهنم و بر ایشان حساب روز جزا آسان
گردان پس ام سلمه گفت یا رسول الله چرا ترا غمگین می بینیم و رنگ مبارک ترا متغیر می بینم حضرت فرمود که جبرئیل در این
ساعت خبر کرد از اجل من پس گفت سلام بر تو باد در دنیا که بعد از این روز هرگز صدای محمد را نخواهی شنید ام سلمه چون این
خبر وحشت اثر را از آن سرور شنید خروش برآورد و گفت وا حزناه بر تو اندوهی که روی داد ما را که ندامت و
حسرت تدارک آن نمیکنند پس حضرت فرمود که ای ام سلمه حبیبه من و قره عین من فاطمه را طلب نما این را گفت و مدهوش
شد و چون فاطمه زهرا بخانه در آمد و پدر خود سید انبیا را بر این حال دید خروش برآورد و گفت جانم فدای تو پدر و
روحم فدای روی تو ای پدر بزرگوار ترا چنین می بینم که عزم سفر آخرت داری و لشکرهای مرگ از هر سو ترا فرا گرفته اند
ای پدر یک کلمه بگو زیرا که مستمند سخن تو میگویم که آتش حسرت او را بزلال بیان خود تسکین نمیدهی چون حضرت صدای
غمزدای فرزند دلبند خود را شنید دیده مبارک خود را گشود و گفت ای جگر گوشه در این زودی از تو مفارقت میکنم
و ترا وداع مینمایم پس سلام بر تو باد پس حضرت فاطمه چون این خبر وحشت اثر را از سید بشر شنید حسرتی از دل پر درد کشید
و گفت ای پدر بزرگوار در روز قیامت ترا در کجا ملاقات کنم حضرت فرمود در آنجا که خلایق را حساب میکنند فاطمه گفت
اگر آنجا ترا نبینم کجا ترا بجویم فرمود که در مقام محمود که خدا مرا وعده داده است که در آنجا گناهکاران امت خود را
شفاعت خواهم کرد فاطمه گفت که اگر آنجا نیز ترا نیابم چکنم فرمود که مرا نزد صراط طلب کن در هنگامی که امت من از
صراط بگذرند و من ایستاده باشم و جبرئیل در جانب دست راست و میکائیل در جانب چپ من و سایر ملائکه پیش رو و پس من
ایستاده باشند و همه بدرگاه قاضی الحاجات مناجات و تضرع نمایند و دعا کنند که پروردگارا امت محمد را بسلامت از صراط بگذران
و حساب را بر ایشان آسان گردان پس فاطمه پرسید که مادرم خدیجه کبری در کجاست حضرت فرمود که در قصری که چهار در دارد که درهای قصر
بسوی بهشت گشوده میشود پس آنحضرت مدهوش شد و متوجه قدس گردید و چون بلال ندای نماز در داد و گفت الصلوة السلام رحمک الله
حضرت بهوش باز آمد و برخاست و بمسجد در آمد و نماز را سبک ادا کرد و چون فارغ شد علی بن ابیطالب و اسامة بن زید را طلبید و فرمود
مرا بخانه فاطمه برید و چون بخانه فاطمه در آمد سر خود در دامن آن بهترین زنان عالم گذاشت و تکیه کرد و فرمود چون حضرت امام حسن
و امام حسین جد بزرگوار خود را بر این حالت مشاهده نمودند بیتاب گردیدند و آب حسرت از دیده غم دیده باریدند و خروش برآوردند

و میگفتند جانهای ما فدای جان تو باد و روحهای ما فدای روح تو پس چون حضرت رسید که ایشان گریستند حضرت امیرالمؤمنین ع
گفت یا رسول الله فرزندان گرامی تو اند حسن و حسین پس حضرت ایشان را نزدیک خود طلبید و دست در گردن ایشان
درآورد و چون گریه خود را بسینه خود چسبانید و چون حضرت امام حسن ع بیشتر میگریست حضرت فرمود که یا حسن گریه را
کم کن که گریه تو بر من دشوار است و موجب آزار دل فگار است پس درین حال ملک الموت نازل شد و گفت السلام علیک
یا رسول الله حضرت فرمود و علیک السلام یا ملک الموت مرا بسوی تو حاجتی هست ملک الموت گفت که حاجت تو چیست
ای پیغمبر خدا حضرت فرمود که حاجت من آنست که روح مرا قبض نکنی تا جبرئیل بنزد من درآید و بعد من سلام کند و من برای سلام کنم
چه او را وداع نمایم پس ملک الموت بیرون آمد و میگفت یا محمداه پس جبرئیل از هوا بملک الموت رسید و پرسید که قبض روح محمد ع
کردی ای ملک الموت گفت نه ای جبرئیل آن حضرت از من سؤال کرد که روح او را قبض نکنم تا ترا ملاقات نماید و با تو وداع کند
جبرئیل گفت که ای ملک الموت مگر نمی بینی درهای آسمانها را گشوده اند برای روح محمد مگر نمی بینی حوریان بهشت را که زینت کرده اند
خود را برای روح محمد پس جبرئیل نازل شد و بنزد حضرت رسول ص آمد و گفت السلام علیک یا ابا القاسم حضرت فرمود و علیک السلام
ای جبرئیل آیا در چنین حالی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا محمد ترا میباید مرد و هر کس مرگ در پیش است هر نفسی چشنده مرگ است
حضرت فرمود که نزدیک شو بمن ای حبیب من جبرئیل نزدیک آن حضرت رفت و ملک الموت نازل شد و جبرئیل با او گفت فاطمه را
وصیت حق تعالی را در قبض روح محمد پس جبرئیل در طرف راست آن حضرت ایستاده و میکائیل در طرف چپ و ملک الموت در پیش
روی مشغول قبض روح اطهر آن سرور گردید پس ابن عباس گفت که آنحضرت در آن روز مکرر میفرمود که بطلبید از برای من حبیب دل
مرا پس هر کرا میطلبیدند روی مبارک خود را از او میگردانید پس بحضرت فاطمه گفتند که ما گمان کنیم که او علی را میطلبد پس حضرت فاطمه
رفت و حضرت امیر را حاضر گردانید چون نظر مبارکش بعلی افتاد بر روی منورش رسید او ضیا افزون تر شد و خندان گردید و فرمود
یا علی نزدیک من بیا تا آنکه دست او را گرفت و نزدیک بالین خود نشانید و باز مدهوش شد پس درین حال حسن مجتبی و حسین سید الشهدا
از در درآمدند و چون نظر ایشان بر جمال بیمثال آن برگزیده ذوالجلال افتاد و آنحضرت را بر آن حال مشاهده کردند
فریاد واجداه و محمداه برآوردند و فغان کنان خود را بر سینه آنحضرت افکندند حضرت امیر خواست که ایشان را دور گرداند
درین حال حضرت رسالت به هوش باز آمد و گفت یا علی بگذار که من این دو گل بوستان خود را ببویم و ایشان گل رخسار مرا ببویند
و من ایشان را وداع کنم و ایشان مرا وداع کنند بدرستی که ایشان را بعد از من مظلوم خواهند کرد و به تیغ ظلم و زهر ستم کشته خواهند شد پس سه مرتبه

فرمود

و فرمود که لعنت خدا بر کسی باد که براسامه تخلف کند پس دست بسوی امیر المؤمنین ع دراز کرد و آنحضرت را کشید تا آنکه
بزیر لحاف خود برد و دهان خود را بر دهان او و بروایت دیگر بر گوش او گذاشت و با او راز بسیار گفت و اسرار الهی
و علوم غیر متناهی بر گوش هوش او میخواندند تا آنکه مرغ روح مقدس آنحضرت بسوی آشیان عرش رحمت پرواز کرد پس
حضرت امیر مؤمنان از زیر لحاف آن سید پیغمبران بیرون آمد و گفت حق تعالی ثواب شما را عظیم گرداند در مصیبت
پیغمبر شما بدرستی که خداوند عالمیان روح برگزیده آدمیان را بسوی خود برد پس صدای گریه و شیون از اهل بیت
رسالت بلند شد و جمعی از مؤمنان که بمصیبت آنحضرت مشغول نگردیده بودند در تعزیت و مصیبت با ایشان موافقت
نمودند ابن عباس گفت که از امیر مؤمنان پرسیدند چه راز بود که حضرت رسالت با تو گفت در هنگامی که ترا بزیر لحاف
خود برد حضرت فرمود که هزار باب علم تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده میشود و ابن بابویه بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که اول بلاها و امتحانها که بعد از حضرت رسالت ع بر من وارد شد آن بود که مرا
مخصوص در میان همه مسلمانان بغیر از حضرت رسالت ع مونسی و یاوری نبود که بر او اعتماد نمایم و امیدواری او داشتم با آنکه
او مرا در خردی تربیت کرد و در بزرگی پناه داد و از یتیمی بدر آورد و خرج من و عیال مرا متکفل گردید و مرا بی نیاز
گردانید از طلب محتاج نشدم به برکت آنحضرت بکسب اینها و امثال اینها نعمت چند بود از آنحضرت بر من برابر امور دنیا و اینها
با بسیاری کم بود در جنب آنچه مرا بآن مخصوص گردانید از ترقی نمودن و در درجات عالیه کمالات نفسانی و ممتاز گردانیدن
بعلوم ربانی و راههای سلوک مراتب قرب و وصال ملک متعال و متجلی گردانیدن بآداب حسنه در اقوال و افعال پس نازل
شد بر من از وفات آنحضرت الم و حزنی چند که گمان ندارم که اگر آنها را بکوهها بار میکردند تاب و تحمل آنها میداشتند پس مردم را
در آن مصیبت با احوال مختلف یافتم جزع ایشان بمرتبه بود که ضبط خود نمیتوانستند نمود و قوت بر تحمل آن مصیبت عظیم نداشتند
شدت جزع صبر ایشان را برده بود و عقل ایشان را پریشان گردیده بود و حایل گردیده بود میان او و فهمیدن و فهمانیدن و گفتن
و شنیدن این بود احوال غیر ایشان که از آنحضرت از اهل بیت و فرزندان عبدالمطلب و سایر مردم بعضی تعزیه میکردند و امر بصبر میفرمودند
و بعضی مساعدت و یاری ایشان در گریه میکردند و با ایشان در گریه شریک بودند پس با چنین مصیبت عظیم که ناگاه رو بمن آورد خود را
بر شکیبایی داشتم و خاموشی اختیار کردم و مشغول گردیدم با آنچه مرا امر کرده بود از تجهیز نمودن و غسل دادن و حنوط و کفن کردن و نماز
بر او گذاردن و او را در قبر بستر خود و جمع کردن کتاب خدا و مرا از این امور مخصوص وصیت که از جانب آنحضرت مأمور شده بودم مانع نشد

که بی‌تابانه و نه آه و ناله و نه حرقت کننده و نه مصیبت بدرد آورنده تا آنکه ادا کردم رسالت را و آنچه از حق تعالی
بر من لازم گردیده بود و الحال در دل و مصیبتها را بر خود شکستم از روی صبر و شکیبائی و امیدوارم برحمت نامتناهی
الهی و ابن شهرآشوب از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول ص در مرض وفات روزی مدهوش شد ناگاه کسی در را
کوبید حضرت فاطمه گفت کیست در را میکوبید گفت من مرد غریبم آمده‌ام که از حضرت رسول سؤال کنم آیا دستوری میدهی که به
خانه درآیم حضرت فاطمه گفت برو خدا ترا رحمت کند کار خود را بیامرزد که حضرت رسول ص بمرض خود مشغول است و بتو نمیتواند
پرداخت پس رفت و بعد از اندکی برگشت آمد و در را کوبید و گفت غریبی رخصت می‌طلبد که بنزد رسول خدا درآید آیا
رخصت میدهید مرد غریب ... در این حال حضرت رسالت ص بهوش باز آمد و دیده مبارک را گشود و فرمود که ای فاطمه
میدانی که این کیست گفت نه یا رسول الله فرمود که این پراکنده جماعتهاست و درهم شکننده لذتهاست این ملک الموت است
و پیش از من بر کسی رخصت نطلبیده است و بعد از من بر کسی رخصت نخواهد طلبید و برای کرامتی که من نزد پروردگار خود دارم از من
دستور طلب مینماید دستوری بدهید او را که داخل شود پس حضرت فاطمه گفت که بخانه درآ خدا ترا رحمت کند پس داخل شد
مانند نسیم تند و سلام کرد بر اهل بیت رسالت و گفت السلام علی اهل بیت رسول الله پس حضرت رسول ص وصیت کرد
حضرت امیر المؤمنین را بصبر کردن از آنچه در دنیا از اهل جور و جفا ملاقات نماید و بحفظ کردن حضرت فاطمه و ابنای او
و قرآن را جمع کند و قرضهای آنحضرت را ادا نماید و غسل دهد جسد او را و بر دور قبر او دیوار بسازد و حسن و حسین ع را نیکو حفظ نماید
و در کشف الغمه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون هنگام وفات سید انبیا ص رسید مردی رخصت طلبید که بخدمت
آنحضرت درآید حضرت امیر المؤمنین ع بیرون رفت و پرسید که چه کار داری گفت میخواهم که آنحضرت را ملاقات کنم حضرت امیر ع
فرمود که در این وقت ملازمت آنحضرت میسر نیست بگو چه کار داری گفت کار ضروری دارم و البته میباید بخدمت او برسم حضرت
امیر بخدمت حضرت رسول ص آمد و برای او رخصت طلبید حضرت فرمود که بگو درآید چون داخل شد بنزدیک بالین آنحضرت نشست و گفت
ای پیغمبر خدا من برسالت از جانب حق تعالی بنزد تو آمده‌ام فرمود که تو کیستی گفت منم ملک الموت حق تعالی مرا فرستاده که ترا مخیر
گردانم میان لقای او و برگشتن بدنیا حضرت فرمود که مرا مهلت ده تا جبرئیل فرود آید و با او مشورت نمایم پس جبرئیل نازل شد و گفت
یا رسول الله آخرت بهتر است برای تو از دنیا و حق تعالی در آخرت از قرب و کرامت و منزلت و شفاعت القدر بتو خواهد داد که
خشنود گردی و لقای حق تعالی برای تو نیکوتر است از بقای دنیا پس حضرت ملک الموت را گفت بآنچه مامور شده از جانب خدا

اقدام نما جبرئیل گفت ای ملک الموت تعجیل مکن تا من نزد پروردگار خود روم و برگردم ملک الموت گفت که جان مقدس او
بجای رسیده است که دیگر تاخیر در آن روا نیست پس جبرئیل گفت که این آخر آمدن من بود بر زمین و دیگر بسوی زمین نمی
آیم حاجتی نیست و ایضا ثعلبی روایت کرده است که ابوبکر بخدمت حضرت رسول الله صلعم آمد در وقتی که مرض آنحضرت سنگین
شده بود و گفت یا رسول الله اجل تو کی خواهد بود حضرت فرمود که حاضر شده است اجل من ابوبکر گفت بازگشت
تو بکجا است فرمود بسوی سدرة المنتهی و جنة المأوی و رفیق اعلی و عیش گوارا و جرعهای شراب قرب حق تعالی
ابوبکر گفت که ترا غسل که خواهد داد فرمود هر که از اهل بیت من نزدیکتر است باو پرسید که در چه چیز ترا کفن کنند
فرمود که در همین جامها که پوشیده ام یا در حلهای یمنی یا در جامهای سفید مصری پرسید که چگونه بر تو
نماز کنند در این وقت خروش از مردم برخاست و در دیوار بلرزه در آمد حضرت فرمود که صبر کنید خدا عفو
کند از شما چون مرا غسل دهند و کفن کنند مرا بر تختی بگذارید بر کنار قبر من و ساعتی بیرون روید مرا تنها
بگذارید و اول کسی که بر من نماز میکند خداوند عالمیان است پس حضرت میفرماید ملائکه را که بر من نماز کنند
اول کسی که بر من نازل میشود جبرئیل است پس اسرافیل پس میکائیل پس ملک الموت پس لشکرهای ملائکه همگی
فرود آیند و بر من نماز میکنند پس شما فوج فوج باین خانه در آیید و بر من صلوة فرستید و سلام کنید و مرا
آزار مکنید بگریه و فریاد و ناله و باید اول کسی که بر من نماز کند از میان نزدیکان اهل بیت باشند بعد از آن
زنان و کودکان اهل بیت من و بعد از ایشان مردم دیگر ابوبکر گفت که داخل قبر تو که میشود فرمود که هر که از اهل بیت
من نزدیکتر است با ملکی چند که شما ایشان را نخواهید دید پس فرمود که برخیزید و آنچه گفتم بدیگران برسانید و ایضا
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که در بیماری آخر آنحضرت رسول الله صلعم جبرئیل هر روز و هر شب بر آنحضرت نازل
میشد و میگفت السلام علیک بدرستی که پروردگار تو ترا سلام میرساند و میفرماید که چگونه میابی حال خود را
و او حال ترا بهتر از تو میداند ولیکن میخواهد که شرف ترا زیاده گرداند چنانچه ترا بر جمیع خلق فضیلت داده است
و خواسته که عیادت بیماران سنت گردد در امت تو اگر آنحضرت را وجع بود در جواب میفرمود که درد دارم
جبرئیل در جواب او گفت که ای محمد هیچکس گرامی تر نیست نزد حق تعالی از تو و برای آن ترا درد داده است و دوست
میدارد که صدای ترا بشنود و میخواهد که درجات ترا در آخرت بلندتر گرداند و اگر آنحضرت میفرمود که در راحت

و عافیتم جبرئیل میگفت که خدا را حمد کن بر عافیت که حق تعالی حمد حامدان را می پسندد و نعمت خود را بر ایشان فزون
میگرداند پس حضرت امیر المومنین ع فرمود که هر گاه جبرئیل نازل میشد و آثار آمدن او بر ما ظاهر میگردید همه
از آنخانه بیرون میرفتند بغیر از من پس در مرتبه آخر جبرئیل با نحضرت گفت که ای محمد پروردگار تو سلام میرساند
ترا و از حال تو سوال مینماید با آنکه بهتر میداند حضرت فرمود که خود را در جناح سفر آخرت می بینم و آثار مرگ را
در خود مشاهده مینمایم جبرئیل گفت یا محمد بشارت باد ترا که حق تعالی میخواهد که بسبب این حال که در تو هست درجات ترا
بلند گرداند از آنچه هست تا آنکه درجه هیچ کس بدرجه تو نمیرسد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل ملک الموت رخصت طلبید
و بخانه من داخل شد و من از او مهلت طلبیدم تا تو بنزد من آئی جبرئیل گفت یا محمد پروردگار عالمیان
بسوی تو مشتاق است و ملک الموت بغیر از تو از هیچ کس رخصت نطلبیده و نخواهد طلبید
حضرت فرمود که ای جبرئیل حرکت مکن تا ملک الموت برگردد پس حضرت زنان و فرزندان خود را طلب
نمود که با ایشان وداع کند و حضرت فاطمه را فرمود که بنزدیک من بیا ای دختر من پس آنحضرت را
در بر کشید و بوسید و رازی در گوش او گفت چون حضرت فاطمه سر برداشت آب از دیده های
مبارکش ریخت پس حضرت بار دیگر او را نزدیک خود طلبید و در بر کشید و رازی در گوش او
گفت چون حضرت فاطمه ع سر برداشت آب از دیده های مبارکش ریخت پس حضرت بار دیگر
او را نزدیک خود طلبید و در بر کشید و رازی در گوش او گفت چون سر برداشت خندان
گردید پس زنان آنحضرت از آنحالت تعجب کردند و چون از آنحضرت سوال نمودند
فرمود که اول مرتبه خبر وفات خود را بمن گفت و باین سبب گریان شدم و در مرتبه
دویم فرمود که ای دختر من جزع مکن که من از پروردگار خود سوال کرده ام که اول
کسی که از اهل بیت من بسوی من آید تو باشی و دعای مرا مستجاب کرده اند و بعد از
من در دنیا بسیار نخواهی ماند و باین سبب شاد و خندان گردیدم

بسیار رحمی ۱۳ منی

بسیار بخواهی ماند و باین سبب شاد و خندان گردیدم پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را
طلبید و ایشانرا بوسید و آب از دیدهای مبارکش ریخت و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت نمود و پرده در پیش آنحضرت آویختند حضرت
امیر المؤمنین ع در پیش پرده نشسته بود و از غایت اندوه دستهای خود را در زیر روی خود گذاشته بود
و چون باد میوزید آن پرده بر روی مبارک آنحضرت میخورد و صحابه بر در خانه آنحضرت و در مسجد پر شده بودند
و صداها بناله و زاری بلند کرده بودند و آب حسرت از دیده میریختند و خاک مذلت بر سر خود میریختند
ناگاه صدا در اندرون خانه حضرت بلند شد که گوینده را ندیدند و صدای او را شنیدند که گفت پیغمبر شما
طاهر و مطهر بود او را دفن کنید و غسل مدهید چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این صدا را شنید
دانست که صدای شیطانست از افتادن مردم ترسید که سر از زانوی اندوه برداشت فرمود که دور شو ای دشمن خدا
که آنحضرت مرا امر کرده است که او را غسل دهم و کفن کنم و دفن کنم و این سنت از برای همه کس جاریست تا روز
قیامت پس منادی دیگر ندا کرد بغیر آن صدای اول که ای علی بن ابی طالب بپوشان عورت پیغمبر خود را و در وقت
غسل پیراهن را از بدن او بیرون مکن و شیخ مفید و سید رضی الله عنهما و دیگران بسندهای معتبر از ابن عباس و
غیره روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه متوجه غسل آنحضرت گردید و عباس حاضر بود و فضل بن عباس آنحضرت را
مدد می نمود و چون از غسل آنحضرت فارغ گردیدند و آنحضرت را کفن کرد جامه را از روی مبارک آنحضرت
دور کرد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد و طیب و نیکو و پاکیزه بودی در حیات و بعد از موت و منقطع
نشده بود بوفات احدی از خلق از پیغمبری و نازل شدن وحیهای آسمانی مصیبت تو چندان عظیم شد که تسلی
فرماینده مصیبتهای دیگران گردید و محنت وفات تو چنان عام گردید که همه خلق صاحب مصیبت اند در
تعزیت تو و اگر نه آن بود که امر کردی بصبر کردن و نهی فرمودی از جزع نمودن هر آینه آبهای سر خود را در
مصیبت تو فرو میریختم و هر آینه در مصیبت تو هرگز دوا نمیکردیم و جراحت مفارقت ترا از سینه بیرون
نمیکردیم و اینها در مصیبت تو اندکیست از بسیار و اندوه و حسرت را چاره نمی توان کرد و حزن مفارقت
بر طرف شدنی نیست پدر و مادرم فدای تو باد یاد کن ما را به نزد پروردگار خود و ما را از خاطر خود بیرون مکن
پس بر روی آنحضرت در افتاد و روی مبارکش را بوسید و آه حسرت از سینه پر درد کشید پس جامه را

بر روی آنحضرت پوشانیدند و در بصائر الدرجات روایت کرده است که روزی که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را غسل داد حق تعالی با او راز
گفت و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بعالم بقا رحلت نمود نازل شدند جبرئیل و ملائکه و روح که در شب قدر بر آنحضرت
نازل میشدند پس حق تعالی دیدهٔ حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را منور گردانید که ایشانرا از نهایت
آسمانها تا زمین میدید و ایشان معاونت آنحضرت مینمودند در غسل دادن آنحضرت و نماز کردن بر او
و قبر شریف آنحضرت را حفر میکردند و بخدا سوگند که کسی بغیر از ملائکه قبر آنحضرت را نکندند تا آنکه حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه آنحضرت را بقبر برد ایشان با آنحضرت داخل قبر شدند و حضرت را در قبر
گذاشتند پس حضرت رسول با ملائکه بسخن آمد و حق تعالی گوش امیر المؤمنین را شنوایی آن سخنان داد و شنید
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملائکه را سفارش حضرت امیر المؤمنین میکند پس حضرت گریان شد و شنید
که ملائکه در جواب گفتند که ما در خدمت و اعانت و یاری و خیرخواهی او تقصیر نخواهیم کرد و او دوست صاحب
و امام و پیشوای ما بعد از تو و پیوسته به نزد او خواهیم آمد ولیکن او بغیر این مرتبه دیگر ما را نخواهد دید و صدای ما را
خواهد شنید و چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعالم قدس رحلت نمود جبرئیل و ملائکه و روح باز
بر حسن و حسین صلوات الله علیهما نازل شدند و ایشان ملائکه را دیدند و واقع شد آنچه در وفات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شده بود و دیدند حضرت رسالت را که مدد میکرد ملائکه را در غسل و کفن
و دفن حضرت امیر المؤمنین و چون حضرت امام حسن ع بسرای باقی ارتحال نمود حضرت امام حسین ع جبرئیل و
ملائکه و روح و رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهم را دید که نازل شدند و در غسل و کفن و دفن با او
موافقت نمودند و چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه شهید شد حضرت علی بن الحسین صلوات الله
علیه جبرئیل و میکائیل و روح و حضرت رسول و امیر المؤمنین و حسن صلوات الله علیهم را دید که حاضر شدند
و در همه امور یاری آنحضرت نمودند و چون حضرت علی بن الحسین رو بریاض جنت نمود حضرت امام محمد باقر ع
حضرت رسول و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم را دید که مدد میکردند جبرئیل و ملائکه
و روح در معاونت آنحضرت و چون حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بسرای آخرت رحلت نمود
من دیدم رسول و امیر المؤمنین و حسن و حسین و امام زین العابدین صلوات الله علیهم اجمعین را که مدد میکردند بملائکه

داده

و روح را در غسل و کفن و دفن و نماز آنحضرت یاری میدهد در همهٔ این امور می‌نمودند و این حکم جاری و باقیست تا آخر
ائمه صلوات الله علیهم که شاید مراد از آن احادیث که گذشت که جبرئیل فرمود که دیگر من بر
زمین نازل نمیشوم مراد آن باشد که برای وحی نازل نمیشوم تا با این اخبار منافات نداشته باشد و محتمل است
که بعد از آنحضرت بزمین نمی‌آمده باشد و در هوا این امور را بعمل می‌آورده باشد والله تعالی یعلم و کلینی و
شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در سه جامه کفن کردند
یکی برد حبرهٔ سرخی بود و دو جامهٔ سفید از صحار یمن بود و ایضاً بسند حسن از حضرت صادق ع روایت کرده‌اند
که عباس در خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع آمد و گفت که مردم اتفاق کرده‌اند که حضرت رسول را در بقیع دفن
کنند و ابوبکر پیش بایستد و بر آنحضرت نماز کند چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه دانست که آن
منافقان ارادهٔ فساد دارند از خانه بیرون آمد و فرمود که ایها الناس بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله
امام و پیشوای ماست در حال حیات و بعد از وفات و خود فرمود که من دفن میشوم در بقعه‌ای که در آنجا قبض
روح من میشود و چون ایشان در غصب خلافت مطلب خود را بعمل آورده بودند در این باب با آنحضرت
مضایقه نکردند و گفتند آنچه میدانی بکن پس حضرت در پیش در ایستاد و خود بر او نماز کرد و بعد از آن مرخص
فرمود صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و ایشان بر دور جنازهٔ آنحضرت می‌ایستادند و حضرت امیرالمؤمنین
در میان ایشان می‌ایستاد و این آیه را میخواند ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه
و سلموا تسلیما پس ایشان این آیه را میخواندند و صلوات بر آنحضرت میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه اهل مدینه
و اطراف مدینه همه بر آنحضرت صلوات فرستادند و شیخ طبرسی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که ده نفر
ده نفر داخل میشدند و چنین بر آنحضرت نماز میکردند بی امامی و در روز دوشنبه و شب سه‌شنبه تا صبح روز سه‌شنبه
تا شام تا آنکه خویش و بزرگ و مرد و زن اهل مدینه و اهل اطراف مدینه همه بر آن حضرت چنین نماز کردند و کلینی بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رحلت فرمود نماز
کردند بر او جمیع ملائکه و مهاجران و انصار فوج فوج و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که شنیدم
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حال صحت خود میفرمود که این آیه در باب نماز بر من بعد از فوت من
نازل شده است و شیخ طوسی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را غسل داد و جامه بر روی آنحضرت افکند و در میان خانه گذاشت هر گروهی که داخل خانه

میشدند بر دور آنحضرت می‌ایستادند و صلوات بر آنحضرت میفرستادند و برای او دعا میکردند و بیرون میرفتند
پس گروه دیگر داخل میشدند چون همه از صلوات بر آنحضرت فارغ شدند حضرت امیرالمؤمنین داخل قبر
آنحضرت شد و فضل بن عباس را نیز با خود برد و چون آنحضرت را بر روی دست خود گرفت که داخل قبر کند در این
حال مردی از انصار از بنی الحبلی که او را اوس بن خولی میگفتند از بیرون خانه نگاه کرد و گفت که سوگند
میدهم شما را که حق ما را قطع مکنید و خدمتهای ما را فراموش مکنید و ما را نیز از این شرف بهره بدهید پس حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه او را نیز طلبید و داخل قبر کرد و او در جنگ بدر حاضر شده بود و راوی پرسید
که جنازه آنحضرت را در کجای قبر گذاشتند حضرت فرمود که نزد پای قبر گذاشتند و از آنجا داخل قبر کردند و در
کتاب احتجاج و کتاب سلیم بن قیس هلالی از سلمان رضی الله عنه روایت کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه از غسل و کفن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فارغ شد داخل خانه کرد مرا و ابوذر و مقداد
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و خود پیش ایستاد و ما در عقب آنحضرت صف بستیم و بر آنحضرت نماز کردیم
و عایشه ملعونه در آن حجره بود و مطلع نشد بر نماز کردن ما بسبب آنکه جبرئیل چشمهای او را گرفته بود پس ده نفر
ده نفر از مهاجران و انصار را داخل حجره میگردانید و ایشان بر آنحضرت صلوات میفرستادند و بیرون
میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار چنین کردند و نماز بر آنحضرت همان بود که در اول واقع شد و در کتاب
کفایة الاثر بسند معتبر از عمار روایت کرده است که چون هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله
شد علی بن ابی طالب ع را طلبید و راز بسیاری با او گفت پس گفت یا علی تو وصی منی و وارث منی
و حق تعالی بتو عطا کرده است علم و فهم مرا و چون من از دنیا بروم ظاهر خواهد شد برای تو کینه‌هائی که
در سینه‌های جماعتی پنهان است و غصب حق تو خواهند نمود پس حضرت فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم
گریستند حضرت با فاطمه فرمود که ای بهترین زنان چرا میگریی گفت ای پدر میترسم که حق ما را بعد از تو ضایع
کنند و حرمت ما را رعایت ننمایند حضرت فرمود که بشارت باد ترا ای فاطمه که تو اول کسی خواهی بود
که از اهل بیت من بمن ملحق میگردد گریه مکن و اندوهناک مباش بدرستی که تو بهترین زنان اهل بهشتی و
پدر تو بهترین پیغمبران است و پسر عم تو بهترین اوصیای پیغمبران است و دو پسر تو بهترین جوانان اهل بهشتند و
حق تعالی از صلب حسین نه امام بیرون خواهد آورد که همه مطهر و معصوم باشند و از ما خواهد بود مهدی این امت
پس با علی بن ابی طالب ع خطاب فرمود که یا علی متوجه غسل و کفن من نشود کسی بغیر از تو حضرت امیر گفت

یا رسول الله

که یا رسول الله که معاونت من خواهد نمود در غسل تو فرمود که جبرئیل معاونت تو خواهد کرد و فضل بن عباس آب بدست تو خواهد داد و در فقه الرضا مذکور است که چون حضرت امیر المؤمنین از غسل حضرت رسول صلی الله علیه و آله فارغ شد بزبان مبارک خود لیسید آنچه در دور چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله طیب و پاکیزه بودی در حال حیات و بعد از ممات و در کتاب نهج البلاغه مسطور است که بعد از وفات فاطمه زهرا حضرت امیر المؤمنین با حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد که بدرستی که مفارقت عظیم تو و مصیبت بزرگ تو مرا صبر فرماینده است از هر مصیبتی زیرا که بدست خود ترا در لحد گذاشتم و روح مقدس تو در نحر و سینه من بیرون آمد و در خطبه دیگر فرمود که چون روح رسول خدا صلی الله علیه و آله را قبض کردند سر مبارکش بر سینه من بود و جان او در میان کف من جاری شد و آن را بر روی خود کشیدم و خود متوجه غسل آنحضرت شدم و ملائکه یاوران من بودند پس گویا خانه و اطراف خانه از صدای ملائکه پر شده بود گروهی بالا میرفتند و گروهی بزیر می آمدند و صداهای ایشان از من میشنیدم که بر آنحضرت صلوات میفرستادند تا آنکه جسد مطهر آنحضرت را در ضریح منورش پنهان کردم پس کیست از من سزاوارتر با آنحضرت در حیاتش و بعد از وفاتش و کلینی بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که ابو طلحه انصاری لحد رسول خدا را صلی الله علیه و آله کند [illegible] که می تواند بود که بحسب ظاهر در نظر مردم چنین نموده باشد که ابو طلحه میکند و در واقع ملائکه کننده باشند تا منافی خبر سابق نباشد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که شقران آزاد کرده رسول خدا در قبر آنحضرت قطیفه انداخت و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در قبر آنحضرت خشت چید و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که بر روی قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله سنگ ریزهای سرخ ریختند و کلینی و حمیری و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسالت حضرت امیر المؤمنین را گفت که چون من بمیرم مرا در همین مکان دفن کن و قبر مرا از زمین چهار انگشت بلند کن و آب بر روی قبر من بریز و شیخ طوسی در حدیث دیگر روایت کرده است که قبر شریف آنحضرت را یک شبر از زمین بلند کردند [illegible] که احادیث چهار انگشت بیشتر است و محتمل است که باعتبار اختلاف شبرها بوده باشد زیرا که چهار انگشت گشاده بیک شبر نزدیک است

و محتمل است که در اول چهار انگشت بوده بعد از ریختن سنگ ریزه یک شبر شده باشد و احتمال دارد که
این حدیث محمول بر تقیه بوده باشد و شیخ طبرسی روایت کرده است که ام سلمه رضی الله عنها گفت که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بعالم بقا رحلت نمود من دست خود را بر سینه مبارک آنحضرت گذاشتم پس چند
هفته بعد از آن چون طعام میخوردم یا وضو میساختم بوی مشک از دست خود می شنیدم و کلینی بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که در شبی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بریاض جنت
رحلت نمود بر اهل بیت آنحضرت درازترین شبها گذشت و حالتی بر ایشان گذشت که نمیدانستند
که در آسمانند یا بر روی زمین زیرا که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از برای خدا با نزدیکان و دوران
دشمنی کرده بود و از ایشان بسیار کشته بود و از انتقام کافران و منافقان ترسان بودند پس حق تعالی
در اینحال ملکی را فرستاد و بروایت دیگر جبرئیل را فرستاد که او را نمی دیدند و صدای او را می شنیدند که
گفت السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و برکاته بدرستیکه ثواب خدا تسلی دهنده است از هر مصیبتی و
نجات دهنده است از هر مهلکه و تدارک کننده است هر فوت شده را پس این آیه را خواند که
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ
فَازَ وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ پس فرمود که بدرستیکه حق تعالی شما را برگزیده است و بر دیگران
فضیلت داده است و از گناهان و عیبها پاک گردانیده است و شما را اهل بیت خود گردانیده است
و علم خود را بشما سپرده است و کتاب خود را بشما میراث داده است و شما را صندوق علم خود گردانیده است
و عصای عزت خود ساخته است و برای شما مثلی از نور خود داده است و معصوم گردانیده است شما را از
لغزشها و ایمن گردانیده است شما را از فتنها پس بصبر فرمودن خدا صبر کنید بدرستی که حق تعالی از شما
دور نمیکند رحمت خود را و زایل نمیگرداند نعمت خود را الحمد لله که شمائید اهل خدا که بشما تمام کرده است
نعمت خود را بر خلق و مجتمع ساخته است پراکندگیها را و متفق گردانیده است کلمها را و شمائید دوستان
خدا هر که ولایت شما را اختیار نماید رستگار است و هر که بر شما ستم کند و حق شما را از شما بگیرد او هالک است
حق تعالی مودت شما را در کتاب خود بر مومنان واجب گردانیده است و خدا قادر است بر یاری کردن
شما هر وقت که خواهد و مصلحت داند پس صبر کنید و منتظر باشید عاقبت نیکو را بدرستیکه بازگشت امور بسوی
خداست و بتحقیق که پیغمبر خدا شما را بخدا سپرد و حق تعالی قبول کرد و شما را سپرد بدوستان مومن خود در زمین

پس هرگاه ادای امانت الهی میکنید و ولایت شما را بر خود لازم دانند و حرمت شما را رعایت نمایند حق تعالی جزای
رسالت گوی او را در قیامت باو میدهد پس شما اهلبیت امانت سپرده شده خداوندید و از برای شما است مودت و اتباع
و اطاعت مفروضه و حضرت رسول صلعم از دنیا نرفت تا آنکه دین را برای شما کامل گردانید و راه نجات را
از برای شما بیان کرد و از برای جاهل حجتی نگذاشت پس کسی که نادان باشد یا اظهار نادانی نماید یا انکار حقی
بکند یا فراموش کند یا اظهار فراموشی کند پس بر خداست حساب او و خدا برآورنده حاجتهای شما است و شما را
بخدا میسپارم والسلام علیکم راوی پرسید از آنحضرت که این تعزیت از جانب که بود حضرت فرمود که از جانب
خداوند عالمیان بود و در احادیث معتبر وارد شده است که آنحضرت بشهادت از دنیا رفت چنانچه صفار بسند
معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که آنحضرت ~~بشهادت از دنیا رفت~~ در روز خیبر زهر دادند
در ران بزغاله چون حضرت لقمه تناول فرمود آن گوشت بسخن آمد و گفت یا رسول الله مرا بزهر آلوده اند
پس حضرت در مرض موت خود فرمود که امروز پشت مرا درهم شکست آن لقمه که در خیبر تناول نمودم و
هیچ پیغمبر و وصی پیغمبری نیست مگر آنکه بشهادت از دنیا میرود و در روایت معتبر دیگر فرمود که زن یهودیه
آنحضرت را زهر داد در ذراع گوسفندی و چون حضرت قدری از آن تناول فرمود آن ذراع خبر داد که من
زهرآلودم پس حضرت انداخت و پیوسته آن زهر در بدن آنحضرت اثر انداخت و پیوسته آن زهر در
بدن آنحضرت اثر میکرد تا آنکه بهمان علت از دنیا رفت و عیاشی رحمه الله بسند معتبر از حضرت صادق ع
روایت کرده است که عایشه و حفصه لعنهما الله علیهما و علی ابویهما آن حضرت را بزهر شهید کردند و محتمل است که هر دو
در زهر دادن در شهادت آنحضرت دخیل بوده باشند و شیخ مفید و شیخ طبرسی و سایر محدثان از خاصه و عامه
روایت کرده اند که چون حضرت رسالت صلعم از دنیا رحلت نمود منافقان مهاجران و انصار مانند ابوبکر
و عمر و عبدالرحمن بن عوف و امثال ایشان اهلبیت آنحضرت را بر آن حال گذاشتند و برای تعزیت ایشان
نیز نیامدند و متوجه تجهیز آنحضرت نگردیدند و رفتند بسقیفه بنی ساعده و متوجه غصب خلافت شدند
و بابیعت سبب گشتن ایشان به نماز بر آنحضرت در نیافتند و حضرت امیرالمؤمنین ع بریده را نزد ایشان
فرستاد که بر نماز آنحضرت حاضر شوند و ایشان نرفتند تا آنکه بیعت خود را وقت تمام کردند که حضرت را
دفن کرده بودند و چون صبح شد حضرت فاطمه ع فریاد برآورد که واسوء صباحاه یعنی چه بد صبحی است امروز

چون ابوبکر لعین این سخن را شنید از روی شماتت گفت که روز تو بدترین روزهاست پس آن ملاعین فرصت
غنیمت شمردند که حضرت امیرالمؤمنین ع مشغول تجهیز و تغسیل و دفن آن حضرت است و بنی هاشم
بمصیبت آنحضرت گرفتارند پس فرصت با یکدیگر اتفاق کردند که ابوبکر را خلیفه گردانند چنانچه در حیات
حضرت رسول ص چنین صلح طیه کرده بودند و چون منافقان انصار خواستند که خلافت را برای سعد بن
عباده بگیرند با منافقان و مهاجران موافقت نتوانستند کرد و مغلوب شدند چون بیعت ابوبکر
تمام شد مردی بخدمت امیرالمؤمنین ع آمد در وقتی که آنحضرت بیل در دست داشت و قبر شریف آنحضرت را
میساخت و گفت منافقان صحابه با ابوبکر بیعت کردند از ترس آنکه مبادا چون شما فارغ شوید نتوانند
غصب حق شما نمایند نمود پس حضرت بیل که در دست داشت بر زمین گذاشت و این آیه را خواند بسم الله الرحمن الرحیم
الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم
فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا ساء
ما یحکمون و تغییر این قوم بعد از این در مجلد دیگر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و شیخ طوسی بسند معتبر روایت
کرده است که بخدمت حضرت امام محمد تقی ع نوشتند که آیا حضرت امیرالمؤمنین ع غسل کرد در وقتی که حضرت
رسول ص را غسل داد حضرت در جواب نوشت که حضرت رسول ص طاهر و مطهر بود و لیکن حضرت امیرالمؤمنین ع
غسل کرد و سنت چنین جاری شد که هر میتی را که مس نماید غسل کنند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر محدثان
خاصه و عامه روایت کرده اند که در روز شوری که حضرت امیرالمؤمنین ع حجتها بر منافقان القا مینمود فرمود
که آیا در میان شما کسی هست بغیر از من که حضرت رسول ص را غسل داده باشد با ملائکه مقربین که نازل شده بودند
با بوها و گلهای بهشت و ملائکه از برای من آنحضرت را میگردانیدند و من سخن ایشان را می شنیدم و میگفتند که بپوشانید
عورت پیغمبر خود را حق تعالی شما را بپوشاند همه گفتند نه باز فرمود که آیا در میان شما کسی هست بغیر از من که
کفن کرده باشد حضرت رسول را و دفن کرده باشد آنحضرت را بدست خود گفتند نه باز فرمود که آیا بغیر از من
کسی هست که حق تعالی بسوی وی تعزیت فرستاده باشد در وقتی که حضرت رسول ص از دنیا مفارقت نمود و فاطمه زهرا ع
بر آنحضرت میگریست ناگاه شنیدم صدای از پشت در که گوینده میگفت و آنکه او را نمی دیدم السلام علیکم اهل البیت ورحمة
الله وبرکاته پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید که در رحمت و ثواب الهی خلف و عوض هست از هر مصیبتی

وتسلی فرموده است از هر گذشته و تدارک نموده است از هر فوت شده پس تعزیت نمودند ملائکه خدا مرا که
و بدانید که همه اهل زمین می میرند و از اهل آسمانها کسی باقی نمیماند والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
و در آن وقت نبود در میان خانه بغیر از من و فاطمه و حسن و حسین و حضرت رسول صلعم در میان ما خوابیده
بود و جامه بر روی او پوشیده بودیم گفتند نه باز فرمود که آیا در میان شما کسی هست که حضرت رسول صلعم جامه
حنوط بهشت باو داده باشد و فرموده باشد که آنرا سه قسمت کن و ثلث آن را حنوط من کن و یک ثلث را
برای دختر من و یک ثلث را برای خود نگاه دار گفتند نه باز فرمود که آیا در میان شما کسی هست که عهد او
بعد از وفات رسول خدا از من نزدیکتر باشد گفتند نه باز فرمود که بخدا سوگند میدهم شما را که آیا بغیر از من کسی
در میان شما هست که حضرت رسالت صلعم هزار کلمه باو تعلیم نموده باشد که هر کلمه کلید هزار کلمه دیگر باشد
گفتند نه و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلعم از دنیا
بریاض خلد رحلت نمود حضرت فاطمه صلوات الله علیها از وفات آنحضرت و جور منافقان امت حزنی رو داد که
بغیر از حق تعالی کسی شدت آن را نمیدانست پس حق تعالی جبرئیل را بسوی آنحضرت فرستاد که نزد آنحضرت سخن گوید
و شدت اندوه آنحضرت را تسکین نماید هر روز پس جبرئیل می آمد و دلداری آنحضرت مینمود و خبر میداد آنحضرت را
از قرب و منزلت حضرت رسول نزد حق تعالی و درجات و منازل آنحضرت و آنچه بعد از آنحضرت بر ذریت مطهر
آنحضرت واقع خواهد شد از عذابها و هر که در این امت سلطنتی و دولتی بحق یا باطل خواهد یافت
چون حضرت این حالت را مشاهده نمود با حضرت امیرالمؤمنین ع گفت که کسی به نزد من می آید و سخنانی
میگوید حضرت فرمود که ای فاطمه هرگاه که او بنزد تو آید مرا خبر کن پس هرگاه جبرئیل می آید حضرت فاطمه
حضرت امیرالمؤمنین ع را خبر کرد و آنچه جبرئیل میگفت حضرت امیر می نوشت تا آنکه کتابی جمع شد و آنست مصحف
فاطمه ع و آن مشتملست بر جمیع احوال آینده تا روز قیامت و آن کتاب الحال نزد حضرت قائم ع است و حضرت فرمود که حضرت
فاطمه بعد از حضرت رسالت صلعم هفتاد و پنج روز زنده ماند و پیوسته در شدت و الم بود تا به پدر بزرگوار خود ملحق گردید
صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و اولادها الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

در بیان
احوال چند است که بعد از دفن آنحضرت واقع شد و آنچه نزد ضریح مقدس آنحضرت ظاهر گردید و غرایب احوال روضه مقدسه آنحضرت
شیخ طوسی روایت کرده است که چون خراب شد عمارت روضه آنحضرت را بنا از نزدیک سر آنحضرت و نزدیک پای آنحضرت

شکلی ظاهر شد که با آن خوشبوی ندیده بودند و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از جعفر بن مثنی خطیب که گفت
در مدینه بودم که خراب شد سقف مسجد رسول صلعم از موضعی که نزدیک قبر شریف آنحضرت است و بنایان
و کارکنان بالا میرفتند و فرود می آمدند پس بعضی اسمعیل بن عمار را گفتیم که از حضرت صادق عم سؤال کن که آیا میتوانیم
بالا رفت که بر قبر مقدس آنحضرت مشرف شویم و نقل کنیم روزی دیگر اسمعیل برای ما خبر آورد که حضرت فرمود که من دوست
نمیدارم شما و احدی که بر قبر آنحضرت مشرف شود و ایمن نیستم که ببیند چیزی که دیده اش نابینا شود ببیند آنکه
یا آنکه ببیند که آنحضرت ایستاده است و نماز کند یا آنکه ببیند که با بعضی از زنان خود نشسته و صحبت میدارد و ابن قولویه
بسند صحیح از حضرت صادق عم روایت کرده است که در سالی که حج کرد معویه لع اراده کرد نجاران را برای چوبها
و آلتها فرستاد و نامه بوالی مدینه نوشت که منبر حضرت رسول صلعم را بکن و بقدر منبری که من در شام دارم بساز و چون اراده
کندن منبر آنحضرت کردند آفتاب منکسف شد و زلزله عظیم در زمین بهم رسید و ایشان دست برداشتند و آن قضیه را بمعویه لع
نوشتند و آن ملعون در جواب ایشان نوشت که آنچه نوشتم البته میباید کرد پس ایشان بگفته آن ملعون منبر آنحضرت
را کندند و بزرگ کردند و صفار و دیگران از حضرت صادق عم روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روزی با صحاب خود گفت که زندگی من بهتر است از برای شما و مردن من بهتر است از برای شما صحابه گفتند یا رسول الله
میدانیم که حیات تو بهتر است از برای ما بسبب تو هدایت یافتیم از ضلالت و از کنار گودال آتش نجات یافتیم
بچه سبب مردن تو از برای ما بهتر است حضرت فرمود که بعد از فوت من عملهای شما را بر من عرض مینمایند پس
هر عملی نیک که از شما ببینم دعا میکنم که خدا توفیق شما را زیاده گرداند و هر عمل بد که از شما ببینم برای شما
از خدا طلب آمرزش مینمایم پس مردی از منافقان گفت یا رسول الله چگونه برای ما دعا خواهی کرد در وقتی که
استخوانهای تو خاک شده باشند حضرت فرمود که نه چنین است زیرا که حق تعالی گوشتهای ما را بر زمین حرام گردانیده
و بدن ما در زمین نمی پوسد و کهنه نمیشود و ابن قولویه بسندهای معتبر از حضرت صادق صلوات الله
و سلامه علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین روایت کرده است که هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری در
زمین زیاده از سه روز نمیمانند تا آنکه روح و گوشت و استخوان او را باسمان بالا میبرند و مردم
بسوی جای بدنهای ایشان

بدنهای ایشان میروند واز دور ونزدیک سلام مردم بایشان میرسد وایضا بسندهای معتبر بسیار از
آنحضرت روایت کرده اند که چون ابوبکر لعین از حضرت امیرالمؤمنین غصب خلافت کرد حضرت
با او گفت که آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله ترا امر نکرد که مرا اطاعت کنی آن ملعون گفت نه اگر مرا امر می
کرد میکردم حضرت فرمود که اگر الحال پیغمبر را ببینی و ترا امر کند باطاعت من آیا خواهی کرد گفت آری
حضرت فرمود که با من بیا بسوی مسجد قبا چون بمسجد قبا رسیدند ابوبکر لعین دید که حضرت رسول ایستاده
و نماز میکند چون حضرت از نماز فارغ شد حضرت امیرالمؤمنین ع گفت یا رسول الله ابوبکر انکار میکند
که تو او را امر باطاعت من نکرده حضرت رسول با ابوبکر لعین گفت که من مکرر ترا امر کردم باطاعت او
برو و او را اطاعت کن آن ملعون بسیار ترسید و برگشت و در راه عمر را دید گفت چه میشود ترا ابوبکر گفت
که حضرت رسول با من چنین گفت عمر لعین گفت هلاک شوند امتی که چون تو احمقی را والی خود کرده اند
مگر نمیدانی که اینها از سحر بنی هاشم است و در کتاب اختصاص و بصائر الدرجات و سایر کتب بسندهای
معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون گریبان حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را
گرفتند و برای بیعت ابوبکر بسوی مسجد کشیدند حضرت در برابر قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاد
گفت آنچه هرون در جواب موسی گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی
ای برادر من وای فرزند مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند پس دستی
از قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله بیرون آمد بسوی ابوبکر که همه شناختند که دست آنحضرت است
و بصدائی که همه دانستند که صدای آنحضرت است گفت أکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة
ثم سویک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خداوندی که ترا خلق کرده است از خاک پس از نطفه
پس ترا مردی گردانید و بروایت دیگر دستی از قبر ظاهر شد و بر آن دست نوشته بود که أکفرت یا عمر
بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا و ایضا صفار و دیگران بسندهای معتبر از حضرت
صادق ع روایت کرده اند که آنحضرت با اصحاب خود فرمود که چرا آزرده میکنید حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وآله را گفتند ما چگونه [illegible] آنحضرت را آزرده میکنیم حضرت فرمود که مگر نمیدانید که اعمال شما بر آن
حضرت عرض میشود و چون معصیتی از شما می‌بینند آزرده میشود و کلینی و صفار و دیگران بسندهای معتبر از
حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون شب جمعه میشود در رخصت میطلبند روح رسول صلی الله علیه وآله را

و ارواح پیغمبران گذشته را و ارواح اوصیای گذشته را و روح امام زمان را پس ایشان را بعرش بالا
می برند و هفت شوط بر دور عرش طواف میکنند و نزد هر قائمه از قائمهای عرش دو رکعت نماز میگزارند
و چون صبح میشود علم ایشان بسیار فزون گردیده است و در روایت معتبر دیگر وارد شده است که چون
حق تعالی میخواهد علم تازه بر امام زمان افاده نماید بغیر از حلال و حرام پس آن علم را با ملکی میفرستد
به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر حضرت عرض مینماید پس حضرت میفرماید که برو به نزد علی و این
علم را باو برسان چون به نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می آید میفرماید که برو به نزد حضرت
امام حسن و هم چنین هر امامی بسوی امامی دیگر میفرستد تا بامام زمان منتهی میشود و حمیری و صفار بسند معتبر
روایت کرده اند که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود که من دی شب حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را در همین موضع دیدم و او را در بر گرفتم والسلام علی من اتبع الهدی باب دوم در بیان
تاریخ ولادت و وفات و بعضی از افعال کریمه و مناقب شریفه حضرت سیدة نساء عالمیان و مخدومهٔ
ملائکه مقربان فاطمه زهرا صلوات الله علیها است و درین چند فصل است فصل اول در بیان
ولادت با سعادت آنحضرت است کلینی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که
ولادت آنحضرت پنج سال بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و سن شریف آنحضرت در هنگام
وفات هجده سال و هفتاد و پنج روز بود و در کشف الغمه مثل این را از حضرت صادق ع روایت
کرده است و شیخ طوسی علیه الرحمة در مصباح و غیر آن و اکثر محققان علما ذکر کرده اند که ولادت آنحضرت
در روز بیستم ماه جمادی الثانی بود و گفته اند که در روز جمعه بود در سال دویم بعثت و بعضی گفته اند که در سال
پنجم از بعثت بود و عامه روایت کرده اند که ولادت آنحضرت پنج سال پیش از بعثت بود و قول اول
اشهر و اقوی است و ابن بابویه بسند معتبر از عبدالله بن عباس روایت کرده است که روزی عایشه
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و دید که آنحضرت فاطمه زهرا را می بوسد گفت آیا او را دوست
میداری یا رسول الله حضرت فرمود که بخدا سوگند که اگر بدانی که من چه مقدار او را دوست میدارم هر آینه
دوستی تو نسبت باو زیاده خواهد بود بدرستی که در شب معراج چون بآسمان چهارم رسیدم جبرئیل اذان
گفت و میکائیل اقامه گفت پس جبرئیل مرا گفت که پیش بایست یا محمد که با تو نماز کنیم من گفتم یا جبرئیل
آیا من تقدم جویم بر تو در نماز جبرئیل گفت بلی بدرستی که حق تعالی فضیلت داده است پیغمبران مرسل خود را

بر ملائکه مقربین و ترا بخصوص زیادتی داده است بر همه عالمیان پس بیرون رفتیم و با اهل آسمان چهارم نماز کردم پس
پس بجانب راست نظر کردم ابراهیم را دیدم در باغی از باغهای بهشت و بسیاری از ملائکه دیدم که بر
گرد او برآمده بودند پس از آنجا بالا رفتم بسوی آسمان پنجم و از آنجا باسمان ششم رفتم پس در آنجا ندای حق تعالی
رسید که یا محمد نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی بن ابی طالب پس چون
بحجب رسیدم جبرئیل ع دست مرا گرفت و داخل بهشت گردانید و چون داخل شدم درختی از نور
مشاهده کردم و در پای آن درخت دو ملک دیدم که حلها و زیورها برهم می پیچیدند گفتم ای حبیب من
جبرئیل این درخت از برای کیست و این حلها و زیورها از کیست گفت اینها از برای برادر تو علی بن ابی طالب
است و این دو ملک پیوسته از برای او زیورها و حلها می پیچند تا روز قیامت پس قدری پیشتر رفتم و رطبی
مشاهده کردم از مسکه نرم تر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر پس یک رطب از آنها تناول کردم
و آن رطب نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت نمودم و او بفاطمه حامله شد
پس او حوریه انسیه است که در ظاهر بصورت انسان است و در صفات و اخلاق موافق حوریان بهشت است
پس هرگاه که مشتاق میشوم بسوی بهشت فاطمه را می بویم و از او بوی بهشت می یابم و ایضا بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند که بچه سبب
بسیار می بوسی فاطمه را و در بر میگیری او را و بسیار او را نزدیک خود می طلبی و نسبت باو لطف چند مینمائی
که نسبت بسایر دختران دیگر نمینمایی حضرت فرمود که سببش آنست که جبرئیل سیبی از سیبهای بهشت برای
من آورد پس آنرا تناول کردم نطفه شد در صلب من پس با خدیجه مقاربت کردم او بفاطمه حامله شد
و من پیوسته از او بوی بهشت می شنوم و علی بن ابراهیم و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بسیار می بوسید و می بویید حضرت فاطمه را و بر طبع عایشه
این معنی گران بود چون در بعضی از روزها اظهار این معنی نمود حضرت فرمود که ای عایشه چون مرا باسمان بردند
و داخل بهشت شدم جبرئیل مرا به نزدیک درخت طوبی برد و از میوه های آن درخت بمن داد تناول کردم
حق تعالی آنرا آبی گردانید در پشت من [illegible] بزمین آمدم با خدیجه مقاربت کردم او بفاطمه حامله شد
پس هرگاه که او را می بوسم بوی درخت طوبی از [illegible] استشمام می نمایم و در کتاب معانی الاخبار بسند معتبر
از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی خلق کرد

نور حضرت فاطمه را پیش از آنکه بیافریند آسمانها و زمین را بعضی از مردم گفتند یا رسول الله آیا
انسیه نیست حضرت فرمود که فاطمه در باطن حوریه است و بظاهر انسیه است گفتند یا رسول ا[لله]
حقیقت این سخن را برای ما بیان فرما حضرت فرمود که حق تعالی فاطمه را از نور خود آفرید پیش از آنکه
آدم را خلق کند در هنگامی که ارواح خلایق را آفرید پس چون حق تعالی آدم را خلق کرد نور فاطمه را
بر آدم عرض کرد صحابه گفتند یا رسول الله پیش از آفریدن حضرت آدم نور فاطمه در کجا بود فرمود که
بود در زیر عرش گفتند خوراک او چه بود فرمود که طعام او تسبیح و تهلیل و تحمید حق تعالی بود پس
حق تعالی حضرت آدم را خلق کرد و مرا از صلب او بیرون آورد و خواست که فاطمه را از صلب
بیرون آورد نور فاطمه را سیبی گردانید در بهشت و جبرئیل ع آن سیب را برای من آورد و گفت
السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا محمد گفتم و علیک السلام و رحمة الله و برکاته ای حبیب من جبرئیل پس
جبرئیل گفت ای محمد پروردگار تو سلام میرساند ترا گفتم از اوست سلام و بسوی او برمیگردد
سلامها و تحیتها پس جبرئیل گفت یا محمد این سیبی است که حق تعالی بهدیه فرستاده است بسوی تو از بهشت
پس من آن سیب را گرفتم و بسینه خود چسبانیدم جبرئیل گفت ای محمد خداوند جلیل میفرماید که این سیب
بخور چون آن سیب را پاره کردم نوری از آن ساطع گردید که من ترسان شدم از آن جبرئیل گفت چه
تناول نمیکنی بخور و مترس که این نور را کسی است که نام او در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه است
گفتم ای حبیب من جبرئیل چرا او را در آسمان منصوره میگویند و در زمین فاطمه جبرئیل گفت که او را در
زمین فاطمه میگویند از برای آنکه قطع کرده است شیعیان خود را از آتش جهنم و دشمنان خود را از محبت
خود بریده است و در آسمان او را منصوره می نامند برای آنکه محبان خود را نصرت و یاری میکند چنانچه
حق تعالی میفرماید که و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء و در کتاب عیون المعجزات است
از عمار یاسر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
نزد حضرت فاطمه صلوات الله علیها رفت چون نظر فاطمه بر آن حضرت افتاد گفت یا علی نزدیک
من بیا تا خبر دهم ترا از آنچه بوده است و از آنچه خواهد بود تا روز قیامت و از آنچه نخواهد بود
و چون حضرت امیر المؤمنین این سخن را از فاطمه شنید برگشت و بخدمت حضرت رسول آمد چون
حضرت رسول را نظر بر او افتاد فرمود که نزدیک من بیا ای ابوالحسن چون نزدیک آنحضرت نشست

آمد

فرمود که میخواهی من ترا خبر دهم یا تو مرا خبر میدهی حضرت امیر المؤمنین فرمود که سخن گفتن تو بهتر است
یا رسول الله پس آنچه میان آنحضرت و حضرت فاطمه گذشته بود بیان فرمود پس حضرت امیر گفت
که آیا نور فاطمه از نور ماست حضرت رسول فرمود که مگر نمیدانی یا علی که نور فاطمه از نور ماست پس حضرت
امیر المؤمنین به سجده درآمد و پس بسوی حضرت فاطمه مراجعت نمود و حضرت فاطمه فرمود که رفتی نزد پدر من
و آنچه من با تو گفتم با تو گفت حضرت فرمود که بلی چنین بود ای فاطمه پس فاطمه گفت ای ابو الحسن بدرستی
که حق تعالی آفرید نور مرا و تسبیح میکرد در درختی از درختهای بهشت آن درخت بنور من روشن شد پس چون شب
معراج پدرم داخل بهشت شد حق تعالی الهام کرد او را که آن میوه را از آن درخت چید و تناول نمود پس
نور من در صلب او قرار گرفت پس نور مرا از صلب او منتقل شد برحم خدیجه دختر خویلد پس منم از آن نور
بوجود آمدم و چون متولد شدم علم گذشته و آینده را میدانستم ای ابا الحسن مؤمن بنور خدا نظر میکند و ابن
بابویه به سند معتبر از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق ع سؤال کردم که چگونه
بود ولادت حضرت فاطمه صلوات الله علیها حضرت فرمود که چون خدیجه اختیار مزاوجت حضرت
رسالت نمود زنان مکه از عداوتی که با آنحضرت داشتند از او هجرت نمودند و بر او سلام نمیکردند و نمی
گذاشتند که زنی به نزد او برود پس خدیجه را بآن سبب وحشتی عظیم عارض شد و لیکن عمده غم و جزع
خدیجه برای حضرت رسول بود که مبادا از شدت عداوت ایشان آسیبی بآنحضرت برسد پس چون
بفاطمه زهرا صلوات الله علیها حامله شد فاطمه در شکم با او سخن میگفت و مونس او بود و او را صبر میفرمود
و خدیجه این حالت را از حضرت رسالت پنهان میداشت پس روزی حضرت داخل شد و شنید
که خدیجه سخن میگوید و کسی را نزد او ندید فرمود که ای خدیجه با که سخن میگوئی خدیجه گفت که این فرزندی
که در شکم من است با من سخن میگوید و مونس منست حضرت فرمود که اینک جبرئیل مرا خبر میدهد که این
فرزند دختر است و او نسل طاهر با میمنت با برکت است و حق تعالی نسل مرا از او بوجود خواهد آورد
و از نسل او امامان و پیشوایان دین بهم خواهند رسید و حق تعالی بعد از انقضای وحی ایشان را
خلیفههای خود خواهد گردانید در زمین و پیوسته خدیجه در این حالت بود تا آنکه ولادت حضرت
فاطمه نزدیک شد و چون درد زائیدن را در خود احساس کرد بسوی زنان قریش و فرزندان هاشم فرستاد
که نزد او حاضر شوند ایشان در جواب او فرستادند که فرمان ما نبردی و قبول قول ما نکردی و زن یتیم

ابوطالب نشدی که فقیر است و مالی ندارد و ما باین سبب بخانه تو نمی آئیم و متوجه امور تو نمی شویم خدیجه
چون پیغام ایشان شنید بسیار اندوهناک گردید در این حالت ناگاه دید که چهار زن گندم گون بلند بالا
نزد او حاضر شدند و بزنان بنی هاشم شبیه بودند خدیجه از دیدن ایشان بترسید یکی از ایشان گفت
که مترس ای خدیجه که ما رسولان پروردگاریم بسوی تو و ما خواهران توایم منم ساره زوجه ابراهیم خلیل و دوم
آسیه دختر مزاحم است که رفیق تو و زن شوهر تو خواهد بود در بهشت و سیم مریم دختر عمران است و چهارم
کلثوم خواهر موسی بن عمران ع و حق تعالی ما را فرستاده است که در وقت ولادت نزد تو باشیم و ترا
باین حال معاونت نمائیم پس یکی از ایشان در جانب راست خدیجه نشست و دیگری در جانب چپ
و سیم در پیش رو و چهارم در پشت سر پس فاطمه پاک و پاکیزه فرود آمد و چون بزمین رسید نور او ساطع
گردید بمرتبه که خانهای مکه را روشن گردانید و در مشرق و مغرب زمین موضعی نماند مگر آنکه از آن نور
روشن شد و ده نفر از حور العین با آنجا در آمدند و هر یک ابریق و طشتی از بهشت در دست داشتند و ابریقهای
ایشان مملو بود از آب کوثر پس آن زن که در پیش روی خدیجه نشسته بود حضرت فاطمه را برداشت
و بآب کوثر غسل داد و جامه سفید بیرون آورد که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر بود و
حضرت فاطمه را در یک جامه پیچید و جامه دیگر را مقنعه او گردانید پس او را بسخن در آورد حضرت فاطمه
گفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ اَبِیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ سَیِّدُ الْاَنْبِیَآءِ وَاَنَّ بَعْلِیْ سَیِّدُ الْاَوْصِیَآءِ
وَوُلْدِیْ سَادَةُ الْاَسْبَاطِ یعنی گواهی میدهم بیگانگی خدا و بآنکه پدرم رسول خدا بهترین پیغمبران است
و شوهرم بهترین اوصیای پیغمبر است و فرزندانم بهترین فرزندزادهای پیغمبرانند پس بر هر یک از آن زنان
سلام کرد و هر یک را بنام ایشان خواند پس آن زنان شادی کردند و حوریان بهشت خندان شدند
و یکدیگر را بشارت دادند و اهل آسمانها یکدیگر را بشارت دادند بولادت آن سیده زنان
عالمیان و در آسمان نور روشنی هویدا شد که هرگز چنان نوری مشاهده نکرده بودند پس آن زنان مقدسه
با خدیجه خطاب کردند که بگیر این دختر را که طاهره و مطهره است و پاکیزه و با برکت است و حق تعالی
برکت داده است او را و نسل او را پس خدیجه آنحضرت را گرفت شاد و خوشحال و پستان خود را در دهان
او گذاشت پس فاطمه در روزی آنقدر نمو میکرد که اطفال دیگر در ماهی نمو کنند و در ماهی آنقدر نمو میکرد که
اطفال در سالی نمو کنند در میان آسمانها شریفه و معظم از فضایل آنحضرت است

ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها را نه نام
است نزد خداوند عالمیان فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهرا
پس حضرت فرمود که آیا میدانی چیست تفسیر فاطمه راوی گفت خبر ده مرا ای سید من حضرت فرمود
که بریده شده است از بدیها حضرت فرمود که اگر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فاطمه را
تزویج نمی نمود او را کفوی نبود بر روی زمین تا روز قیامت نه آدم و نه آنها که بعد از او بودند
و صدیقه بمعنی معصومه است و مبارکه یعنی صاحب برکت در علم و فضل و کمالات و معجزات و اولاد
کرام و طاهره یعنی پاکیزه از صفات نقص و زکیه یعنی نمو کننده در کمالات و خیرات و راضیه
یعنی راضی بقضای حق تعالی و مرضیه یعنی پسندیده خدا و دوستان خدا و محدثه یعنی ملک با او سخن
میگفت و زهرا یعنی نورانی بنور صوری و معنوی بدانکه این حدیث شریف دلالت میکند بر آنکه حضرت
امیر المؤمنین از جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان بغیر از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله افضل باشد
بلکه بعضی استدلال بر افضلیت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بر ایشان نیز کرده اند و ایضا در کتاب
علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است که ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد که بچه سبب
حضرت فاطمه را زهرا می نامند حضرت فرمود که برای آنکه نور حضرت فاطمه در روزی سه مرتبه برای حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه ظاهر میشد یک مرتبه در اول روز که حضرت فاطمه بنماز بامدادی می ایستاد
مردم در میان رخت خوابهای خود بودند نوری سفید از آن خورشید فلک عصمت ساطع میگردید و در جمیع
خانهای مدینه داخل میشد و دیوارهای ایشان از آن نور سفید میشد از مشاهده آن حالت تعجب
می نمودند و بخدمت حضرت رسالت می شتافتند و از سبب آن نور سوال میکردند پس حضرت میفرمود که
بروید بخانه حضرت فاطمه تا سبب آن نور بر شما ظاهر شود چون بخانه آنحضرت می آمدند میدیدند که آنحضرت
در محراب نشسته است و بنماز مشغول است از روی انور آنحضرت آن نور ساطع است پس میدانستند که آن
نوری که مشاهده کردند از آنحضرت است و چون زوال میشد و حضرت فاطمه مهیای نماز پیشین میگردید
نور زردی از جبین مبینش ساطع میشد و در جمیع خانهای مدینه داخل میشد و از آن نور در و دیوار و جامها
و رنگهای ایشان زرد میشد چون بخدمت آنحضرت می آمدند و از سبب آنحال سوال میکردند آنحضرت
ایشانرا میفرستاد بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها چون بخانه آنحضرت میرفتند آنحضرت را در محراب

عبادت می یافتند که بنماز ایستاده است و نور زردی از روی مبارکش ساطع است پس میدانستند
که آنچه دیده اند از نور روی آنحضرت بوده است و چون آخر روز میشد و آفتاب غروب میکرد روی منور
فاطمه صلوات الله علیها سرخ میشد و نور سرخی ساطع میشد از روی فرح و شادی بشکر نعمت الهی پس نور
سرخی از روی آنحضرت ساطع میشد و داخل خانهای میشد و دیوارهای ایشان سرخ میشد و از مشاهده
آن حالت متعجب میشدند و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آمدند و از علت آن سؤال مینمودند
و حضرت ایشانرا بخانه حضرت فاطمه میفرستاد پس آنحضرت را مشاهده میکردند که در محراب نشسته و بتسبیح و
تحمید و تمجید الهی مشغول است و از گونه لطیفش نور سرخی ساطع است پس میدانستند که آنچه دیده اند
از آثار نور جمال آنحضرت است و پیوسته این نور در جبین انور آنحضرت بود تا آنکه حضرت امام حسین صلوات الله
علیه متولد شد و آن نور بجبین مبین آنحضرت منتقل گردید و پیوسته آن نور با ما هست و از امامی بامام دیگر منتقل
میشود تا روز قیامت و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که بچه سبب
حضرت فاطمه صلوات الله علیها را زهرا نامیدند حضرت فرمود که زیرا حق تعالی آنحضرت را خلق کرد از نور عظمت
خود چون او را آفرید آسمانها و زمینها از نور او روشن گردید و دیدهای ملائکه را خیره کردانید و همگی از برای
حق تعالی بسجده افتادند و گفتند ای خداوند ما و بزرگ ما این چه نور است حق تعالی وحی کرد بایشان
که این نوریست که از نور خود آفریده ام و در آسمان ساکن گردانیده ام و از عظمت خود او را خلق کرده ام
بیرون خواهم آورد او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خود که او را زیادتی داده ام بر جمیع پیغمبران و از این
نور بیرون خواهم آورد پیشوایان دین را که قیام نمایند بامر من و هدایت کنند مردم را بدین حق و ایشانرا
خلیفهای خود گردانم در زمین بعد از آنکه وحی من از زمین منقطع شود و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت
کرده است که حضرت فاطمه علیها السلم را باین سبب زهرا نامیدند که چون در محراب عبادت خود می ایستاد
نور او اهل آسمان را روشنی بخشید چنانچه ستارگان آسمان اهل زمین را روشنی میدهند و ایضا بسند معتبر
از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده است که حق تعالی چون میدانست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دختر از قبایل بسیار خواهد خواست و هر یک از ایشان طمع در خلافت آنحضرت خواهند کرد لهذا چون
حضرت فاطمه صلوات الله علیها بوجود آمد او را فاطمه نامید زیرا که خبر که خلافت در شوهر و فرزندان
او خواهد بود و بولادت آنحضرت قطع طمع دیگران از خلافت شد زیرا که فاطمه مشتق از فطم است

و فطم بمعنی قطع و بریدن است و ایضاً بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون
حضرت سیدة النساء متولد شد حق تعالی ملکی فرستاد که بر زبان سید انبیا جاری گردانید که آنحضرت را فاطمه
نامید پس فاطمه خطاب کرد که ترا بعلم بریدم از جهل و ترا بریدم از حایض شدن پس حضرت باقر علیه السلام
فرمود که بخدا سوگند که حق تعالی او را در روز الست بعلم خود مخصوص و از کثافت حیض و آلودگیها مطهر گردانید
و در احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه روایت شده است که آنحضرت را برای این فاطمه نامیدند
که حق تعالی او و شیعیان او را از آتش جهنم بریده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها در روز قیامت بر کنار جهنم خواهد ایستاد
و در آن روز در میان هر دو چشم هر کس نوشته خواهد شد که مؤمن است یا کافر پس امر کنند در آن روز یکی از
محبان اهل بیت را که گناه بسیار کرده باشد که او را بجهنم برند چون به نزدیک حضرت فاطمه رسانند آنحضرت
در میان دو چشم او بخوانند که او محب آنحضرت و ذریت آنحضرت است پس گوید که ای خدای من و سید من مرا
فاطمه نامیدی و مرا وعده دادی که بسبب من دوستان مرا از آتش جهنم آزاد گردانی و وعده تو حق است
و خلاف وعده نمیکنی پس حق تعالی ندا فرماید که راست گفتی ای فاطمه بدرستی که من ترا فاطمه نامیدم و بریدم
و قطع کردم ترا و هر که ترا و امامان از ذریت ترا دوست دارد و از موالیان تو و ایشان باشد از آتش
جهنم و وعده من حق است و خلاف وعده نمیکنم برای آن امر کردم این بنده را بسوی آتش برند تا تو او را شفاعت
کنی و شفاعت ترا در حق او قبول کنم و ظاهر گردد بر ملائکه و انبیا و رسولان من قدر و منزلت تو نزد من پس هر که را
در میان دو دیده اش بخوانی که مؤمن است دستش را بگیر و داخل بهشت گردان و ایضاً بسند معتبر روایت
کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که بچه سبب فاطمه را بتول می نامی فرمود برای آنکه خونی
که زنان دیگر می بینند او نمی بیند و دیدن خون در دختران پیغمبران ناخوش است و در روایت دیگر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که در فاطمه علتها و کثافتهای زنان دیگر نمی باشد و ابن شهرآشوب روایت
کرده است که از حضرت امام حسن عسکری ع سؤال کردند که چرا حضرت فاطمه را زهرا نامیدند فرمود از برای آنکه
روی آنحضرت برای حضرت امیرالمؤمنین در اول روز میدرخشید مانند آفتاب تابان و در هنگام
زوال مانند ماه منیر و نزد غروب آفتاب مانند ستاره روشن بود و ایضاً روایت کرده است
که از حضرت صادق ع پرسیدند که فاطمه را بچه سبب زهرا نامیدند حضرت فرمود برای آنکه از برای فاطمه قبه

در بهشت هست از یاقوت سرخ و بلندی آن قبه بقدر یکسال راه هست و بقدرت حق تعالی در میان
هوا ایستاده هست نه از بالا علاقه دارد که آن را نگاه دارد و نه از زیر ستونی دارد که بر آن قرار گیرد و آن
قبه را هزار در هست و بر هر دری هزار ملک ایستاده هست می بینند آن قبه را اهل بهشت مانند اهل
دنیا که ستارگان را در آسمان مشاهده میکنید پس میگویند این قبه زهرا و نورانی از فاطمه سیدة النساست

و دیلمی در کتاب ارشاد القلوب از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده هست که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود ناگاه عباس گفت بچه سبب بر ما فضیلت یافته است علی بن
ابی طالب و حال آنکه اصل ما یکی است حضرت فرمود که ای عم حق تعالی آفرید مرا و علی را در وقتی که نه
آسمان بود و نه زمین و نه بهشت و نه دوزخ و نه لوح و نه قلم و چون حق تعالی خواست که ما را بیافریند
تکلم نمود بکلمه و از آن نوری بهم رسید پس کلمه دیگر فرمود و از آن نفسی روحی بهم رسید پس آن نور را
با آن روح ممزوج گردانید پس من و علی را از آن نور و روح آفرید پس از نور من نور عرش را بیرون آورد
و من از عرش بزرگترم و از نور علی آسمانها را بیرون آورد پس علی جلیل تر و بزرگتر است از آسمانها
پس بیرون آورد از نور حسن نور آفتاب را و از نور حسین نور ماه را پس ایشان بزرگترند از آفتاب
و ماه پس ملائکه تسبیح حق تعالی میکردند و میگفتند سبوح قدوس چه بسیار گرامی اند این نورها نزد حق تعالی
چون حق تعالی خواست که امتحان کند ملائکه را ابری بر ایشان فرستاد ابری تاریک و چنان فرو گرفت ملائکه را که
یکدیگر را نمیدیدند ملائکه گفتند ای خداوند ما و سید بزرگ ما روزی که ما را آفریده بودی تا حال چنین
حالتی ندیده بودیم پس از تو سوال میکنیم بحق این نورها که این ظلمت را از ما دور گردانی پس حق تعالی نور
حضرت فاطمه صلوات الله علیها را آفرید مانند قندیلی و بر کنار عرش آویخت و از نور آن آسمانهای
هفتگانه و زمین روشن گردید و باین سبب فاطمه را زهرا نامیدند پس ملائکه تسبیح و تقدیس حق تعالی
کردند و حق تعالی فرمود که بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا روز قیامت
قرار دادم برای محبان این زن و پدر او و شوهر او و فرزندان او و ابن شهرآشوب روایت کرده است
که کنیتهای آنحضرت ام الحسن و ام الحسین و ام المحسن و ام الائمه و ام ابیها بود و اسماء آنحضرت فاطمه و بتول
و حصان و حره و سیده و عذرا و زهرا و حورا و مبارکه و طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه و محدثه
و مریم الکبری و صدیقة الکبری بود

در بیان مناقب و فضایل و بعضی از احوال و معجزات
آنحضرت است

آنحضرت است شیخ مفید و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی غضب میکند برای غضب فاطمه و خوشنود میشود برای خوشنودی فاطمه
و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله روایت کرده است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی از زنان چهار کس را اختیار کرده است مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه و ایضاً
بسند معتبر از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت
امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بهترند از جمیع اهل زمین بعد از من و بعد از پدر خود و مادر ایشان
بهترین زنان اهل زمین است و ابن بابویه از طریق مخالفان از زهادر انس بن مالک روایت کرده است
که حضرت فاطمه صلوات الله علیها هرگز خون حیض و نفاس ندید و ایضاً بسند صحیح روایت کرده است
که از حضرت صادق ع پرسیدند که آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است
آیا بهترین زنان اهل زمان خود است حضرت فرمود که مریم بهترین زنان اهل عهد خود بود و فاطمه بهترین زنان
اهل بهشت است از اولین و آخرین پرسیدند که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند که حسن و حسین
بهترین جوانان اهل بهشتند چگونه است فرمود که بخدا سوگند که ایشان بهترین جوانان اهل بهشتند از
گذشتگان و آیندگان و ایضاً بسند معتبر روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از سفری
مراجعت میفرمودند اول بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها تشریف می بردند و مدتی میماندند و بعد
از آن بخانه یکی از زنان میرفتند پس در بعضی از سفرهای آنحضرت حضرت فاطمه دو دست برنج و قلاده و
دو گوشواره از نقره ساختند و پرده بر در خانه آویختند و چون حضرت مراجعت فرمودند و بخانه فاطمه
داخل شدند صحابه بر در خانه توقف نمودند و آن حال را مشاهده فرمودند غضبناک بیرون رفتند
و بمسجد در آمدند و به نزد منبر نشستند حضرت فاطمه گمان بردند که برای آن زینتها چنین بغضب آمدند
پس گردن بند و دست برنجها و گوشوارها را کندند و پرده را گشودند و همه را به نزد حضرت فرستادند
و بآن شخص که اینها را برد گفتند بگو که دخترت سلام میرساند میگوید که اینها را در راه خدا بده چون به نزد
آنحضرت آورد سه مرتبه فرمود که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از محمد و آل محمد نیست و اگر
دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشه می بود خدا در دنیا کافری را شربتی از آب نمیداد پس برخواستند
و بخانه حضرت فاطمه داخل شدند و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی

حضرت فاطمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که ای پدر در روز قیامت ترا کجا ملاقات کنم فرمود که
ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که علم حمد با من باشد و شفاعت برای امت خود کنم بسوی پروردگار خود گفت
ای پدر اگر ترا آنجا نیابم کجا ترا طلب نمایم فرمود که نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب دهم از آن حوض
گفت ای پدر اگر آنجا نیز ترا نیابم در کجا ترا طلب کنم فرمود که نزد صراط در وقتی که من ایستاده باشم گویم پروردگارا
امت مرا بسلامت از صراط بگذران گفت اگر آنجا نیابم ترا چکنم فرمود که طلب کن مرا نزد میزان که ایستاده باشم
و گویم خداوندا سالم بدار امت مرا از عذاب خود گفت اگر آنجا ترا نیابم کجا یابم فرمود که در کنار جهنم مرا
طلب کن در هنگامی که ایستاده باشم و منع کنم شرارها و زبانها را از امت خود پس فاطمه از استماع این
سخنان شاد شد و ایضاً بسند معتبر از موسی بن جعفر ع روایت کرده است که روزی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله بخانه دختر خود فاطمه در آمد و در گردن او گردن بندی دید پس روی مبارک از او گردانید چون
حضرت فاطمه یافت که آنحضرت را خوش نیامد دیدن آن گردن بند او را پاره کرد و دور افکند پس حضرت
رسول فرمود تو از منی ای فاطمه در آن حال سایلی آمد حضرت فاطمه گردن بند را باو بخشید پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود شدید است غضب خدا و غضب من بر کسی که خون مرا بریزد و آزار کند مرا
در عترت من و شیخ مفید و شیخ طوسی رحمة الله علیهما از طریق مخالفان روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره تن من است هر که او را شاد گرداند مرا شاد گردانیده
و هر که او را آزرده کند مرا آزرده کرده است فاطمه عزیزترین مردم است نزد من و ایضاً بطریق
ایشان از عایشه روایت کرده اند که هیچکس از مردان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب تر
از علی بن ابی طالب ع نبود و از زنان نزد آنحضرت کسی محبوب تر از حضرت فاطمه نبود و ایضاً از
عایشه روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته بود و حضرت
فاطمه صلوات الله علیها بسوی آنحضرت آمد و مانند رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله بر راه میرفت
چون آنحضرت را نظر بر او افتاد دو مرتبه گفت مرحبا بدختر من پس گفت ای فاطمه آیا راضی نیستی که
چون در روز قیامت بیایی بهترین زنان مؤمنان باشی یا بهترین زنان این امت باشی ابن بابویه
بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود
و حضرت امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نزد آنحضرت بودند پس گفت خداوندا

تو میدانی که اینها اهل بیت منند و گرامی ترین مردم اند بر من پس دوست دار هر که ایشان را دوست دارد
و دشمن دار هر که ایشان را دشمن دارد و دوستی کن با هر که با ایشان دوستی کند و دشمنی کن با هر که با ایشان
دشمنی کند و اعانت کن هر که با ایشان اعانت کند و ایشان را پاکیزه و مطهر گردان از شک و شبهه
و معصوم از هر گناهی و تقویت کن ایشان را بروح القدس از جانب خود پس گفت یا علی تو پیشوای
امت منی و خلیفه منی بر امت من بعد از من و توئی کشاننده مؤمنان بسوی بهشت و گویا نظر میکنم بسوی
دختر خود فاطمه که بیاید بصحرای محشر سوار شده بر شتری از نور و از جانب راستش هفتاد هزار ملک باشند
و از جانب چپش و نیز هفتاد هزار ملک باشند و هم چنین از پیش روی آن و پشت سرش و هر یک هفتاد
هزار ملک باشند و زنان مؤمنه امت مرا از پی خود بسوی بهشت کشد پس هر زنی که در شبانه روزی پنج
نماز واجب را ادا کرده باشد و ماه مبارک رمضان را روزه داشته باشد و حج خانه خدا کرده باشد
و زکوة مال خود داده باشد و شوهر خود را اطاعت کرده باشد و اقرار بامامت علی بعد از من کرده باشد
داخل بهشت شود بشفاعت دختر من فاطمه و بدرستی که دختر من بهترین زنان عالمیانست گفتند یا رسول الله
آیا او بهترین زنان زمان خود است فرمود که آن مریم دختر عمران است که بهترین زنان زمان خود بود اما
دختر من فاطمه پس او بهترین زنان عالمیانست از گذشتگان و آیندگان و چون در محراب عبادت
خدا می ایستد هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین بر او سلام می کنند و ندا می کنند او را بندائی که ملائکه مریم دختر
عمران را میکردند یا فاطمة ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین یعنی
ای فاطمه بدرستی که حق تعالی ترا برگزید و مطهر و پاکیزه گردانید و اختیار کرد ترا بر زنان عالمیان پس متوجه
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شد و فرمود که یا علی فاطمه پاره تن منست و نور دیده من است
و میوه دل من است مرا آزرده میکند هر که او را آزرده میکند و مرا شاد میکند هر که او را شاد میکند
و اول کسی که از اهل بیت من بمن ملحق میگردد او خواهد بود پس بعد از من با او نیکو سلوک کن و اما حسن
و حسین پس ایشان پسران منند و دو گل بوستان منند و بهترین جوانان بهشتند پس باید که ایشان را
گرامی داری مانند چشم و گوش خود پس حضرت دست بجانب آسمان بلند کرد و فرمود که خداوندا من ترا
گواه میگیرم که من دوست میدارم کسی را که ایشان را دوست دارد و دشمن میدارم کسی را که ایشان را دشمن دارد
و صلحم با کسی که با ایشان صلح است و جنگم با کسی که با ایشان جنگ است و دشمنم با کسی که با ایشان دشمن است

و یارم با کسی که با ایشان یار است و ایضاً بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که دختران
پیغمبران حایض نمیشوند و بدرستی که حیض عقوبتی است برای زنان و اول کسی که از زنان نیکو حایض شد
ساره بود و شیخ طوسی بسند مخالفان از عایشه روایت کرده است که او میگفت ندیده‌ام احدی از مردمان را
که در گفتار و سخن شبیه‌تر باشد از فاطمه برسول خدا صلی الله و چون فاطمه بنزد آنحضرت می‌آمد او را مرحبا
میگفت و دستهای او را می‌بوسید و او را در جای خود می‌نشانید و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بخانهٔ فاطمه صلوات الله علیها میرفت برمیخواست و استقبال آنحضرت میکرد و مرحبا میگفت و دستهای آنحضرت را
می‌بوسید و در مرض وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فاطمه بنزد آنحضرت آمد و حضرت با او رازی
گفت و فاطمه گریان شد پس رازی دیگر با او گفت و او خندان شد پس من در خاطر خود گفتم که من فاطمه را
بهتر از زنان میدانستم اکنون دانستم که او نیز مثل زنان دیگر است در اثنای گریه میخندید از سبب آن گریه
و خنده از فاطمه سوال کردم فرمود که من افشای سر نمیکنم چون حضرت رسالت صلی الله از دنیا رفت سبب
آن حال را از حضرت فاطمه سوال کردم گفت اول مرتبه مرا خبر داد بوفات خود با آن سبب گریستم پس بعد
از آن مرا خبر داد که تو پیش از سایر اهل بیت من بمن ملحق خواهی شد باین سبب خندان شدم و علی بن
ابراهیم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که آزار کند فاطمه را در حیات من
چنانست که او را آزار کند بعد از وفات من و هر که او را آزار کند بعد از وفات من چنانست که آزار کند
او را در حیات من و هر که او را آزار کند چنانست که مرا آزار کند و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده است
و حق تعالی در باب برای امیرالمؤمنین و فاطمه این آیه را فرستاده است انّ الّذین یؤذون الله و
رسوله لعنهم الله فی الدّنیا والآخرة واعدّ لهم عذاباً الیماً یعنی بدرستی که آنانکه ایذای کنند خدا
و رسول را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان
عذابی خوارکننده و ابن بابویه و دیگران بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وصیت فرمود که یا علی بدرستی که حق تعالی علم کاملش با احاطه کرد باحوال خلق و مرا برگزید بر مردان عالمیان
پس ترا اختیار کرد بعد از من بر مردان عالمیان پس بعد از من و بعد از تو برگزید فاطمه را بر جمیع زنان
عالمیان و ایضاً بسندهای معتبر بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آنحضرت فرمود
انّ فاطمة [illegible]

که حق تعالی غضب میکند برای غضب فاطمه و خوشنود میگردد برای خوشنودی فاطمه و در صحیفة الرضا از
اسماء بنت عمیس روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه زهرا
صلوات الله علیها آمد و بر گردن او قلاده دید از طلا که حضرت امیرالمؤمنین از غنیمت برای او گرفته بود
پس حضرت فرمود که آن قلاده را گشود و فروخت و بنده خرید و آزاد کرد پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بآن شاد گردید و قطب راوندی روایت کرده است که روزی حضرت رسالت نشسته بود
و حضرت فاطمه به نزد آنحضرت آمد و رنگ مبارکش از گرسنگی متغیر گردیده بود پس فرمود که نزدیک
من بیا چون فاطمه نزدیک آنحضرت رفت دست مبارک خود را بسینه آنحضرت گذاشت و هنوز
آنحضرت کودک بود پس گفت خداوندا ای سیر کننده گرسنگان و بلند کننده زیردستان فاطمه را
گرسنه مدار چون دعای حضرت تمام شد دیدم که آن گونه فاطمه از زردی بسرخی مایل گردید و گویا خون
بر روی مبارکش جاری میشد پس حضرت فاطمه فرمود که بعد از آن هرگز گرسنگی نیافتم و ایضاً بسند معتبر
از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چند روز گذشت که طعام
تناول نفرمود تا آنکه گرسنگی بر آنحضرت بسیار غالب شد و بحجره زنان خود گردید و طعام نیافت
پس بحجره طاهره فاطمه صلوات الله علیها در آمد و فرمود که ای دختر گرامی آیا نزد تو طعامی هست
که تناول کنم زیرا که گرسنگی بر من زور آورده است حضرت فاطمه گفت نه بخدا سوگند که طعامی نزد من
نیست جانم فدای تو باد چون حضرت از خانه او بیرون رفت یکی از کنیزان فاطمه دو گرده نان و پاره
گوشتی از برای آنحضرت بهدیه آورد پس فاطمه آنرا گرفته در زیر کاسه پنهان کرد و جامه بر روی او
پوشانید و گفت بخدا سوگند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را اختیار میکنم بر خود و بر فرزندان خود و
همه گرسنه بودند و محتاج بطعام بودند پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را فرستاد
بخدمت پدر بزرگوار خود و آنحضرت را طلبید چون تشریف آوردند گفت ای پدر بعد از رفتن شما
حق تعالی طعامی از برای من فی الساعه رسانید و از برای تو پنهان کرده ام از فرزندان خود فرمود
که بیار ای دختر چون سر کاسه را برداشت بقدرت حق تعالی آن کاسه پر از نان و گوشت شده
بود چون فاطمه آن حالت را مشاهده کرد متحیر شد و دانست که از جانب حق تعالی است پس حمد الهی
بجا آورد و صلوات بر حضرت رسالت فرستاد و آن طعام را بنزد آنحضرت آورد چون حضرت آن

فرمود

کاسه را پر از طعام دید شکر حق تعالی بتقدیم رسانید و پرسید که از کجا آورده این طعام را حضرت فاطمه
که از نزد حق تعالی آمده است بدرستی که حق تعالی روزی میدهد هر که را میخواهد بی حساب پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین را طلبید پس حضرت رسول و امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین
صلوات الله علیهم و جمیع زنان آنحضرت از آن طعام تناول کردند تا سیر شدند حضرت فاطمه فرمود آن کاسه
بحال خود ماند و هیچ کم نشد تا آنکه جمیع همسایگان خود را از آن طعام سیر کردم و حق تعالی در او برکت و خیر
بسیار کرامت فرمود و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق ع که چون خدیجه رضی الله عنها از
دار فنا بدار بقا رحلت فرمود فاطمه نزدیک پدر بزرگوار خود آمد و اضطراب میکرد و می پرسید که مادر من
کجاست و حضرت جواب نمی فرمود و پیوسته میگشت و از اهل خانه سؤال میکرد که مادر من کجا
است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمیدانست که چه جواب گوید او را در آنحال جبرئیل از جانب ملک جلیل
نازل شد و گفت پروردگار تو ترا امر میکند که سلام او را بفاطمه برسانی و بگوئی با او که مادر تو در خانه ایست
از خانهای بهشت که از نی ساخته اند و آن نیها را در طلا نصب کرده اند و عمودهای آن از یاقوت
سرخ است و در میان قصر آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران است پس فاطمه گفت حق تعالی سلام است
از نقصها و عیبها و سلامتیها از او است و سلامها و تحیتها باو برمیگردد و ایضا روایت کرده است
که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دنیا مفارقت کرد ام ایمن خادمه آنحضرت سوگند یاد کرد
که دیگر در مدینه نماند زیرا که نمی توانست که جای آنحضرت را خالی ببیند پس از مدینه متوجه مکه شد و در بعضی
از منازل او را تشنگی عظیم رو داد و چون از آب مأیوس شد دست بسوی آسمان برداشت و گفت
خداوندا من خادمه حضرت فاطمه ام مرا از تشنگی هلاک خواهی کرد پس باعجاز حضرت فاطمه صلوات الله
علیها دلوی از آسمان برای او بزیر آمد چون از آن آب آشامید تا هفت سال محتاج بخوردن و
آشامیدن نگردید و مردم او را در روزهای گرم برای کارها می فرستادند و تشنه نمیشد و ایضا
بسند معتبر روایت کرده است که روزی سلمان رضی الله عنه بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها
درآمد و دید که آنحضرت نشسته است نزد آسیا و جو از برای عیال خود خورد میکند و دست مبارکش
مجروح گردیده و خون بر چوب آسیا روان شده و حضرت امام حسین صلوات الله علیه در ناحیه خانه
از گرسنگی و تشنگی گریه و اضطراب میکند سلمان گفت که ای دختر رسول خدا دستهای تو از آسیا گرد

بجاده

مجروح شده است و پینه کرده است و اینک فضه کنیزک تو حاضر است چرا این خدمت را با او نمی‌فرمایی
و خود متحمل می‌شوی فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا وصیت کرده است که خدمت خانه یک روز
با فضه باشد و یک روز با من و دی روز نوبت فضه بود سلمان گفت من بنده آزاد کرده تمام
یا بفرما که حضرت امام حسین را مشغول گردانم یا آسیا را بگردانم حضرت فرمود که تسکین حسین را بهتر می‌دانم
تو آسیا را بگردان چون سلمان قدری از جو خورد کرد اقامه نماز را شنید و برای نماز بمسجد رفت چون
از نماز فارغ شد آنچه دیده بود از برای حضرت امیر المؤمنین نقل کرد حضرت از استماع آن قصه گریان شد
و بخانه برگشت پس تبسم کنان باز بمسجد معاودت نمود چون حضرت رسول از سبب تبسم آنحضرت
سؤال کرد گفت چون بخانه برگشتم فاطمه را دیدم که بر پشت خوابیده بود و حضرت امام حسین بر روی سینه ایشان
بخواب رفته بود و آسیا بی آنکه دستی ظاهر باشد خود میگردید پس حضرت رسول تبسم کرد و فرمود که یا علی مگر
نمیدانی که خدا را ملکی چند هست که در زمین میگردند و خدمت می‌کنند محمد و آل محمد را تا روز قیامت
و ایضاً بسند معتبر روایت کرده است که ابوذر رضی الله عنه گفت که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا
بخانه علی بن ابی طالب ع فرستاد که آنحضرت را طلب نمایم چون بخانه آنحضرت رفتم و ندا کردم کسی مرا جواب
نداد و دیدم که آسیا خود میگردد و کسی نزد آسیا حاضر نیست پس حضرت را ندا کردم و چون بخدمت حضرت
رسول آمد سخنی با او گفت که من نفهمیدم پس گفتم که در تعجبم از آسیایی که دیدم در خانه علی میگردید و کسی نزد او
نبود حضرت فرمود که حق تعالی دل و جمیع جوارح دختر من فاطمه را پر کرده است از ایمان و یقین و چون حق تعالی
ضعف او را میداند او را یاری کرده است بر روزگار او و کفایت امور او و مهمات او نموده است مگر نمیدانی
که خدا را ملکی چند هست که موکل اند بیاری آل محمد صلوات الله علیهم و در کتاب کشف الغمه و امالی شیخ طوسی
و تفسیر فرات بن ابراهیم از ابوسعید خدری روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه با حضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت آیا نزد تو طعامی هست که چاشت کنیم فاطمه گفت که بحق
آن خداوندی که پدرم را گرامی داشته است به پیغمبری و ترا گرامی داشته است بوصایت که در این بامداد نزد من هیچ
طعامی نیست که برای تو حاضر کنم و دو روز بود که طعامی نداشتم بغیر آنچه نزد تو می‌آوردم و از خود و فرزندان خود
باز میگرفتم و ترا بر خود و بر ایشان اختیار میکردم حضرت فرمود که ای فاطمه چرا در این دو روز مرا خبر نمیکردی که
[illegible] در خانه نیست تا از برای شما طعام طلب کنم فاطمه گفت که ای ابا الحسن [illegible] میکنم از خدای خود که ترا

تکلیف کنم بر چیزی که قادر بر آن نیستی پس حضرت امیر المؤمنین از خانهٔ فاطمه بیرون آمد با عتماد تمام و توکل
عظیم بخداوند خود و یک دینار قرض کرد و خواست که از برای عیال خود طعامی بگیرد ناگاه در عرض راه مقداد
ملاقات کرد و روز بسیار گرمی که حرارت آفتاب از بالای سر و از زیر پا او را فرو گرفته بود و حالت او را
گردانیده بود و چون حضرت او را در آن وقت بآن حال مشاهده کرد گفت ای مقداد در این ساعت
برای چه از خانه بیرون آمده مقداد گفت ای ابو الحسن از من درگذر و از حال من سؤال مکن حضرت فرمود
برادر مرا جایز نیست که از تو درگذرم تا بر حال تو مطلع نگردم باز مقداد مضایقه کرد و حضرت مبالغه
پس مقداد گفت بحق آن خداوندی که گرامی داشته است محمد را به پیغمبری و ترا وصی او گردانیده
که از خانه بیرون نیامده ام مگر برای شدت گرسنگی و عیال خود را در خانه گرسنه گذاشته ام و چون
گریه ایشان را شنیدم تاب نیاوردم و بایندحال از خانه بیرون آمدم چون از حال مقداد مطلع شد آب از
مبارکش فرو ریخت و آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد و فرمود که سوگند یاد میکنم بخداوندی که
سوگند یاد کردی که من نیز برای این کار از خانه بیرون آمده ام و یکدینار قرض بهم رسانیده ام و ترا
میکنم بر نفس خود پس دینار را بمقداد داد و از شرم بخانه نرفت و نماز ظهر و عصر و مغرب را با رسول
صلی الله علیه و آله ادا کرد چون حضرت رسول از نماز مغرب فارغ شد بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله
گذشت که در صف اول نشسته بود پس بپای مبارک خود اشاره کرد که برخیز پس حضرت برخواست
و از پی حضرت رسول صلی الله علیه و آله روان شد و در مسجد بآنحضرت رسید و سلام کرد بر آنحضرت
و حضرت رد سلام او کرد و فرمود که یا علی آیا طعام داری که امشب تناول کنیم پس حضرت امیر المؤمنین
از شرم ساکت شد و جواب نفرمود و حضرت رسول بوحی الهی دانسته بود آنچه بر آن حضرت گذشته بود
و حق تعالی او را امر کرده بود که در آن شب نزد علی بن ابی طالب افطار کند چون حضرت او را ساکت
یافت فرمود ای ابو الحسن چرا جواب نمیگوئی یا بگو نه تا من برگردم یا بگو آری تا من بیایم حضرت امیر المؤمنین
گفت یا رسول الله از شرم جواب نمی توانم گفت بیا تا برویم پس حضرت رسول دست او را گرفت و با یکدیگر
روانه شدند تا بخانهٔ فاطمه در آمدند و فاطمه در جای نماز خود نشسته بود و از نماز فارغ شده بود
و در پشت سرش کاسه گذاشته بود که مملو طعام بود و بخار از سر کاسه بر میخواست چون صدای حضرت
رسول را شنید از جای نماز خود بیرون آمد و بر آنحضرت سلام کرد و فاطمه عزیزترین مردم بود نزد آنحضرت

پس حضرت جواب سلام او گفت و دست مبارک خود را بر سر او کشید و گفت ای دختر بر چه حال شام کردی
خدا ترا رحمت کند گفت بخیر و نیکی شام کرده ام فرمود که طعامی برای ما بیاور که تناول کنیم خدا ترا رحمت کند
و کرده است پس فاطمه آن کاسه را برداشت و نزد رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما گذاشت
چون حضرت امیر آن طعام را مشاهده نمود از روی تعجب بسوی فاطمه نظر کرد حضرت فاطمه گفت سبحان الله
چه بسیار از روی تعجب بسوی من نظر میکنی آیا بدی کرده ام که مستوجب سخط و غضب تو گردیده ام حضرت
امیر فرمود که از آن تعجب میکنم که امروز سوگند یاد کردی که دو روز است که طعام تناول نکرده و هیچ طعام
در خانه نداری و اکنون چنین طعامی نزد ما آورده پس حضرت فاطمه بسوی آسمان نظر کرد و گفت پروردگار آسمانها
و زمین میداند که سوگندی که من یاد کردم حق بود حضرت امیر گفت که ای فاطمه از کجا آورده این طعام را
که این نوع طعام ندیده ام در رنگ و بو و از این نیکوتر طعامی نخورده ام پس حضرت رسول دست مبارک
خود را در میان دو کتف علی ع گذاشت و از روی لطف فشرد و فرمود که یا علی این بدل دینار است که
بمقداد دادی این جزای دینار است از جانب خدا خدا روزی میدهد هر کرا میخواهد بیحساب پس حضرت
رسول گریان شد و گفت حمد و سپاس خداوندی را که شما را از دنیا بیرون نبرد تا آنکه ترا بمنزله ذکریا گردانید
و فاطمه را بمنزله مریم دختر عمران و عیاشی مثل این قصه را از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است و در آخرش
مذکور است که حضرت رسول فرمود که یا علی مثل تو و مثل فاطمه مثل ذکریا و مریم است که هر گاه ذکریا بنزد او میرفت
طعامی نزد او می یافت و از او می پرسید که از کجا آمده است این طعام از برای تو مریم میگفت که از نزد خدا
و خداوند عالمیان بدرستی که خدا روزی میدهد هر کرا میخواهد بیحساب و فرمود که یکماه از آن کاسه طعام میخوردند
و کم نشد و آن اکنون نزد ما است و حضرت قائم ع از آن کاسه طعام خواهد خورد و ابن شهرآشوب و قطب
راوندی روایت کرده اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع محتاج بقرض شد و چادر فاطمه صلوات الله علیها را
نزد یهودی مرهون کرد و بروایت ابن شهرآشوب آن یهودی زید نام داشت و آن چادر از پشم بود و قدری
از جو بقرض گرفت پس یهودی آن چادر را بخانه برد و در حجره گذاشت چون شب شد زن یهودی بآن
حجره در آمد نوری از آن چادر ساطع دید که تمام حجره را روشن کرده بود چون زن آن حالت غریب را
مشاهده کرد بنزد شوهر خود رفت و آنچه دیده بود با او نقل کرد پس یهودی از استماع آن حالت در تعجب شد
و فراموش کرده بود که چادر حضرت فاطمه در آن خانه است پس بسرعت شتافت و داخل حجره شد و چون

داخل شد دید که شعاع حیا در آن خورشید فلک عصمت است که مانند بدر منیر خانه را روشن کرده است
یهودی را از مشاهده این حال تعجب زیاده شد پس یهودی و زنش بخانه خویشان خود دویدند
و هشتاد نفر ایشان را حاضر گردانیدند و از برکت شعاع حیاء فاطمه همگی بنور اسلام منور گردیدند
و قطب راوندی روایت کرده است که جمعی از یهود عروسی داشتند و بخدمت رسول صلی الله
علیه و آله آمدند و گفتند ما بر تو حق همسایگی داریم و عروسی در پیش داریم التماس مینمائیم که فاطمه را بخانه
ما بفرستی که موجب عزت ما گردد و درین باب مبالغه بسیار کردند حضرت فرمود که او زن علی بن
ابی طالب است و در حکم اوست ایشان التماس کردند که حضرت شفاعت نماید نزد حضرت
امیر المؤمنین و رخصت بگیرد و غرض آن یهودان آن بود که چون خود را بحلی و زیور بسیار آراسته بودند
و جامهای فاخر پوشیده بودند که اگر فاطمه با جامهای کهنه خود بعروسی ایشان برود موجب خواری
و مذلت آنحضرت گردد پس در آنحال جبرئیل نازل شد و جامهها و زیورها از بهشت از برای فاطمه
آورد و حضرت با آن جامهها و زیورهای نفیس بخانه آن یهودان درآمد و چون زنان یهود آنحضرت را با آن حلی
و زیورها و نور و صفا مشاهده کردند همگی نزد آنحضرت شتافتند و بر زمین افتادند و پاهای مبارکش را
بوسه دادند و بسیاری از ایشان بشرف اسلام مشرف گردیدند مؤلف گوید که این قصه از این مبسوط
تر در کتب دیگر مسطور است و چون در کتب معتبره باین نحو بود ما چنین ایراد کردیم و در احادیث
معتبره بطرق خاصه و عامه از حضرت صادق ع و غیر آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر این آیه
کریمه مرج البحرین یلتقیان یعنی مخلوط گردانید دو دریا را که بهم میخورند با یکدیگر حضرت فرمود که مراد دو دریای
علم است یعنی علی و فاطمه که حق تعالی ایشان را بیکدیگر رسانیده است بینهما برزخ لا یبغیان
یعنی میان ایشان فاصله هست بر یکدیگر زیادتی نکنند حضرت فرمود که مراد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله است که سبب الفت علی و فاطمه گردیده است یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان یعنی بیرون
می آید از آن دو دریا مروارید و مرجان حضرت فرمود که مراد حسن و حسین صلوات الله علیهما است
که از آن دو دریای علم بوجود آمده اند و در کتب معتبره باسانید بسیار از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود که بس است ترا از زنان عالمیان چهار کس مریم دختر عمران
و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و آسیه زن فرعون و بهترین ایشان حضرت فاطمه صلوات الله

بالکمالات

علیهاست و باسانید بسیار دیگر روایت کرده اند که بهترین زنان بهشت این چهار زنند و بروایت
دیگر بهترین زنان عالمیان این چهار زنند و در روایات متواتره از طریق خاصه و عامه روایت
شده است که فاطمه بهترین زنان عالمیانست از اولین و آخرین و ایضا مخالفان از عایشه روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت بشارت باد ترا
ای فاطمه که خدا برگزید ترا بر زنان عالمیان و در حدیث دیگر روایت کرده اند که در روز قیامت آسیه
و مریم و خدیجه پیش روی فاطمه روند مانند حجاب و دربانان و خدمتکاران تا آنحضرت را داخل بهشت
کنند و ایضا روایت کرده اند که چون حضرت رسالت صلی الله اراده سفری مینمود آخر کسی را که وداع
میکرد فاطمه بود و چون از سفر برمیگشت اول کسی را که ملاقات میکرد فاطمه بود و ایضا از ابن مسعود روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون حق تعالی مرا امر فرمود که فاطمه را بعلی تزویج نمایم جبرئیل
گفت که حق تعالی بهشتی بنا کرده است از مروارید و دیوارهای آنرا از قصبات مروارید و یاقوت ساخته
و سطلها مشبک گردانیده و سقفهای آنرا از زبرجد سبز گردانیده و در آن بهشت طاقها از مروارید بنا کرده
و آنهارا بیاقوت مکلل ساخته و در آن بهشت غرفها آفریده یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و یک
خشت از مروارید و یک خشت از یاقوت و یک خشت از زبرجد و در آن غرفها چشمها قرار داده که
از اطراف آن غرفها جاری میشوند و نهرها بر دور آن غرفها جاریست بر آن نهرها قبهها از مروارید ساخته شده
و آن قبهها را بزنجیرهای طلا بسته اند و بر دور آن قبهها انواع درختان میوه دار رسته و بر سر هر شاخی قبه بنا کرده اند
و در هر قبه تختی گذاشته اند از مروارید سفید و پردهها از حریر نازک بر روی آن تختها کشیده اند و فرش
زمینش از زعفران است و آن تختهارا بمشک و زعفران و عنبر معطر گردانیده اند و در هر قبه حوریه
جا داده اند و آن قبه صد در دارد و بر هر دری دو کنیز ایستاده و بر در آن قبهها آیة الکرسی نقش شده پس من
گفتم یا جبرئیل این بهشت را از برای که بنا کرده اند جبرئیل گفت که از برای علی و فاطمه بنا کرده اند و این
تحفه ایست که حق تعالی برای ایشان مقرر کرده است بغیر بهشتهای دیگر که برای ایشان آفریده و از برای آنکه
دیده تو روشن و شاد گردد و ابن شهرآشوب از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخواب نمیرفت تا آنکه روی انور حضرت فاطمه صلوات الله علیها را

می بوسید و روی خود را در میان دو پستان آن نور دیده خود میگذاشت و از برای او دعا میکرد و از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که از آنحضرت سؤال کردند از معنی حی علی خیر العمل حضرت فرمود که یعنی
بشتابید به نیکی کردن بسوی فاطمه و فرزندان فاطمه تا روز قیامت که آن بهترین اعمال است و ثعلبی و
دیگران از مفسران عامه روایت کرده اند که چون اهل بهشت ساکن گردند در بهشت نوری مشاهده
کنند که تمام بهشت روشن گردد بآن پس اهل بهشت گویند پروردگارا تو در قرآن فرستادی که اهل
بهشت آفتاب نمی بینند این چه نور است که ما مشاهده کردیم پس منادی ندا کند که این نور آفتاب
و ماه نیست بلکه علی و فاطمه خندیدند و این نور ایشان است و ایضا روایت کرده اند که بسیار بود
که حضرت فاطمه صلوات الله علیها مشغول عبادت بود و یکی از فرزندان مطهر او میگریستند در گهواره
حق تعالی ملکی را امر میکرد که گهواره را حرکت میداد تا آنکه از عبادت فارغ میشد و در کتاب کشف الغمه
بسند معتبر از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی حضرت آدم و حوا علیهما السلام را خلق
کرد افتخار کردند در بهشت و آدم بحوا گفت که حق تعالی از ما بهتر نیافریده پس خدای تعالی وحی کرد
بسوی جبرئیل که دو بنده من آدم و حوا را ببر بسوی فردوس اعلی پس چون آدم و حوا داخل فردوس شدند
نظر کردند بر دختری که بر روی تختی از تختهای بهشت نشسته بود و تاجی از نور بر سر داشت و در گوشهای خود
دو گوشواره از نور داشت و جمیع بهشتها از نور روی او روشن گردیده پس آدم گفت که این فاطمه
دختر محمد است صلی الله علیه و آله و او پیغمبریست از فرزندان تو که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد آدم گفت
این تاجی که بر سر دارد چیست گفت این تاج شوهر او است علی بن ابی طالب پرسید که گوشوارها چیست
که در گوشش او است جبرئیل گفت که دو فرزند او یند حسن و حسین آدم گفت که ای حبیب من جبرئیل آیا ایشان
پیش از من آفریده شده اند جبرئیل گفت که ایشان موجود بوده اند در علم پنهان حق تعالی پیش از آنکه
تو آفریده شوی بچهار هزار سال و ایضا از طریق مخالفان روایت کرده است که عایشه میگفت که
محبوب ترین زنان بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه بود و محبوب ترین مردان بسوی آنحضرت
شوهر او بود و ایضا از عایشه روایت کرده اند که گفت من راست تر از فاطمه ندیدم کسی را مگر پدرش
و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بهشت مشتاق است

بسوی چهار

بسوی چهار کس از زنان مریم دختر عمران آسیه زن فرعون که در بهشت زوجه رسول خدا صلی الله علیه وآله
خواهد بود و خدیجه که زوجه آنحضرت است در دنیا و آخرت و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله و در کشف الغمه
از طریق مخالفان روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از خانه بیرون آمد
و دست فاطمه را در دست داشت و فرمود که هر که این را بشناسد خود شناسد و هر که نشناسد بشناسد
که این فاطمه دختر محمد است و این پاره تن من است و این دل و جان من است که در میان دو پهلوی منست هر که
او را آزار کند مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده است و ایضا از طریق مخالفان
از ام سلمه روایت کرده است که گفت فاطمه شبیه ترین مردم بود در روی و خلقت و سیرت برسول خدا
و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بفاطمه گفت که هر که بر تو صلوات
فرستد حق تعالی گناهان او را بیامرزد و او را ملحق گرداند بمن در هر جایی از بهشت که باشم و در کتاب
بشارت المصطفی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله نماز عصر را ادا کرد و چون از نماز فارغ شد در محراب نشسته و مردم بر دور آنحضرت نشسته بودند
ناگاه مرد پیری پیدا شد از مهاجران عرب و جامه‌های کهنه پوشیده بود و از نهایت پیری خود را نگاه
نمی توانست داشت پس حضرت متوجه او گردید و احوال از او پرسید آنمرد پیر گفت یا رسول الله من گرسنه ام
طعامم ده و برهنه ام مرا جامه ده و فقیرم مرا بی نیاز گردان حضرت فرمود که از برای تو چیزی نزد خود نمی یابم
ولیکن دلالت کننده بر خیر مثل کننده است برو بسوی خانه کسی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا
و رسول او را دوست میدارند و رضای خدا را بر جان خود اختیار میکند برو بسوی حجره فاطمه رفت
و خانه آنحضرت متصل بود به حجره که حضرت رسول برای خود مقرر فرموده بود و هر گاه میخواست که از زنان
تنها شود بآن حجره می آمد پس حضرت بلال را فرمود که آنمرد را به در خانه فاطمه برد چون آنمرد پیر بدر خانه فاطمه
رسید آواز بلند ندا کرد السَّلامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَمُخْتَلَفَ الْمَلائِکَةِ وَمَهْبِطَ جَبْرَئِیلَ الرُّوحِ
الاَمِینِ بِالتَّنْزِیلِ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِینَ یعنی سلام بر شما باد ای اهل خانه پیغمبر و محل رفتن و آمدن ملائکه و نزول
جبرئیل روح الامین با قرآن مجید از جانب پروردگار عالمیان حضرت فاطمه گفت بر تو باد السلام کیستی تو
گفت منم مرد پیری از عرب که آمده ام بسوی پدر تو و هجرت کرده ام از مکان دوری و من ای دختر محمد برهنه
و گرسنه ام پس مواسات کن با من بمال خود تا خدا ترا رحمت کند حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین و حضرت

رسول صلوات الله علیهم سه روز بود که طعام تناول نکرده بودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله اینحالت را
از ایشان میدانست پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها پوست گوسفند در خانه داشت که حضرت
امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر روی آن میخوابیدند و آنرا بسایل داد و فرمود که بگیر این را شاید
که خدای تعالی از این بهتر از برای تو میسر گرداند اعرابی گفت ای دختر محمد بسوی تو از گرسنگی شکایت کردم
و تو پوست گوسفندی بمن دادی من چه کنم با آن گرسنگی که دارم حضرت فاطمه این سخن را از سایل شنید دست
دراز کرد بسوی گردن بندی که فاطمه دختر حمزه برای آنحضرت بهدیه فرستاده بود و آنرا از گردن خود گسیخت و بسوی
اعرابی افکند فرمود که بگیر این گردن بند را و بفروش شاید که حق تعالی از این بهتر ترا عوض دهد پس اعرابی آن
گردن بند را برداشت و بسوی مسجد رسول صلی الله علیه و آله آمد و هنوز حضرت با اصحاب خود نشسته بود و گفت
یا رسول الله فاطمه این گردن بند را بمن داد و گفت بفروش شاید که حق تعالی برای تو بهتر از این میسر گرداند حضرت
چون این سخن را شنید گریست و فرمود که چگونه حق تعالی برای تو میسر نگرداند و حال آنکه این را فاطمه دختر محمد
بتو داده است بهترین دختران فرزندان آدم پس بر آن حال عمار بن یاسر رضی الله عنه برخواست و گفت یا رسول الله
آیا رخصت میدهی مرا که این گردن بند را بخرم فرمود که بخر ای عمار و اگر شریک شوند تمام جن و انس هر آینه
حق تعالی ایشانرا معذب نسازد باتش جهنم عمار گفت که بچند میفروشی گردن بند را ای اعرابی گفت بآن
قدر از نان و گوشت که سیر شوم و یک برد یمانی که عورت خود را بآن بپوشانم و در آن برد از برای
پروردگار خود نماز کنم و یک دینار طلا که مرا باهل خود برساند و در آن وقت عمار حصه خود را از غنیمت
خیبر فروخته بود و چیزی برای او نمانده بود پس عمار گفت که این گردن بند را از تو میخرم به بیست دینار طلا
و دویست درهم هجری و یک برد یمانی و شتری که خود را باهل خود برسانی و آنقدر که سیر شوی از نان گندم
و گوشت اعرابی گفت که چه بسیار جوانمردی بمال خود ای مرد پس عمار او را با خود برد و آنچه گفته بود
تسلیم نمود اعرابی بخدمت حضرت برگشت حضرت فرمود که اعرابی آیا سیر شدی و پوشیده شدی
اعرابی گفت بلی مستغنی و بی نیاز شدم پدر و مادرم فدای تو باد حضرت فرمود که پس جزا ده فاطمه را
بآنچه کرد نسبت بتو عمار اعرابی گفت خداوندا توئی پروردگاری که ترا حادث نیافته ایم و هیچ
بوده و خدائی که عبادت کنیم بجز تو نداریم و توئی روزی دهنده ما بر همه حال خداوندا عطا کن بفاطمه
آنچه دیده ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمین گفت بر دعای

او و او

او روزی با اصحاب خود ذکر کرد و فرمود که حق تعالی بفاطمه عطا کرده است در دنیا آنچه اعرابی برای او سؤال کرد
زیرا که منم پدر او و احدی از عالمیان مثل من نیست و علی است شوهر او و اگر علی نبود فاطمه را جفتی و مانندی
نبود و حق تعالی حسن و حسین را باو عطا کرده و هیچ یک از عالمیان چنین فرزندان نداده است
بهترین فرزندزادگان پیغمبرانند و بهترین جوانان بهشتند و در آن وقت در برابر آنحضرت سلمان
و مقداد و عمار رضی الله عنهم نشسته بودند پس فرمود که میخواهید که زیاده بگویم گفتند بلی یا رسول الله
فرمود که جبرئیل ع بنزد من آمد و گفت چون فاطمه از دنیا رحلت کند و او را دفن کنند دو ملک در قبر او
آیند و از او سؤال کنند که کیست پیغمبر تو گوید که پدر من پس گویند که کیست امام تو گوید این مرد که در کنار
قبر من ایستاده است علی بن ابی طالب پس فرمود که دیگر بگویم از فضایل آن بدرستی که حق تعالی موکل
گردانیده بفاطمه گروه بسیاری از ملائکه را که محافظت می نمایند او را از پیش رو و از پشت سر و از جانب
راست و از جانب چپ و آن ملائکه با اویند در حیات او و بعد از وفات او نیز در قبر او خواهند بود
و صلوات بسیار میفرستند بر او و بر پدرش و شوهرش و فرزندانش پس هر که او را زیارت کند بعد از وفات
من چنانست که مرا زیارت کرده است در حیات من و هر که فاطمه را زیارت کند چنانست که مرا زیارت
کرده است و هر که علی را زیارت کند چنانست که فاطمه را زیارت کرده باشد و هر که حسن و حسین را زیارت
کند چنانست که علی را زیارت کرده باشد و کسی که امامان و فرزندان ایشان را زیارت کند چنان است
که ایشان را زیارت کرده باشد پس عمار آن گردن بند را با مشک خوشبو کرد و در برد یمانی پیچید و آن را
و غلامی داشت که او را سهم نام کرده بود و از حصه غنیمت خیبر او را خریده بود پس عمار آن گردن بند را
بغلام داد و گفت این گردن بند را بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برو و ترا نیز باو بخشیدم
چون غلام آن را بخدمت حضرت عمار آورد آنچه عمار گفته بود عرض کرد فرمود که برو بنزد فاطمه و گردن
بند را باو بده و ترا باو بخشیدم چون غلام بخدمت حضرت فاطمه رفت و پیغام حضرت را رسانید
حضرت فاطمه گردن بند را گرفت و غلام را آزاد کرد پس غلام خندید حضرت فرمود که چرا میخندی گفت
تعجب میکنم از بسیاری برکت این گردن بند که گرسنه را سیر کرد و برهنه را پوشیده کرد و فقیر را غنی کرد و
بنده را آزاد کرد و باز بصاحبش برگشت و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است
که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت برخیز و بیرون آور

آن کاسه را پس فاطمه برخواست و بیرون آورد کاسه را که در آن گوشتی و تریدی بود و میجوشید و بخار
از روی آن برمیخواست و در آن ساعت از آسمان فرود آمده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین از آن تناول میکردند
در مدت سیزده روز پس روزی ام ایمن نزد حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمد و گفت هرگاه چیزی
نزد ام ایمن بهم میرسد از برای فاطمه و فرزندان فاطمه است و هرگاه نزد فاطمه چیزی بهم میرسد ام ایمن از آن
بهره ندارد پس حضرت فاطمه بیرون آورد کاسه را و ام ایمن از آن خورد و با آن شب طعام آن کاسه بر
طرف شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر اینرا بدیگری اطعام نمیکردند هر آینه از برای تو و فرزندان
تو میماند تا روز قیامت پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود که اگر اینرا بدیگری اطعام نمیکردند هر آینه از برای
او و فرزندان او میماند و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که عبادت کرده نشده است
خدا بچیزی از تمجید و تعظیم او که بهتر باشد از تسبیح حضرت فاطمه صلوات الله علیها و اگر از آن بهتر چیزی می بود
هر آینه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنرا بفاطمه عطا میکرد و فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت
امام جعفر صادق ع روایت کرده است که روزی جابر انصاری رضی الله عنه از پدرم حضرت امام محمد باقر ع
سؤال کرد از فضایل حضرت فاطمه صلوات الله علیها حضرت فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که چون روز قیامت شود از برای پیغمبران و رسولان منبرها از نور نصب کنند و منبر من از منبرهای
ایشان بلندتر باشد پس حق تعالی مرا ندا کند که یا محمد خطبه بخوان پس من خطبه بخوانم که از هیچیک از
پیغمبران و رسولان چنین خطبه نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اوصیای پیغمبران منبرها از نور و
از برای وصی من علی بن ابی طالب ع در میان آنها منبری نصب کنند که از همه آنها عالی‌تر باشد پس
حق تعالی فرماید که ای علی خطبه بخوان و او خطبه ادا کند که از احدی از اوصیا چنان خطبه نشنیده
باشند پس از برای فرزندان پیغمبران و مرسلان منبرها برپا کنند از نور پس از برای دو پسر من و دو گل
بوستان من حسن و حسین دو منبر نصب کنند پس حق تعالی امر کند ایشان را که خطبه بخوانند و ایشان
خطبه ادا کنند که احدی از اولاد پیغمبران چنین خطبه ادا نکرده باشند پس جبرئیل ع ندا کند که کجا است
خدیجه دختر خویلد کجا است مریم دختر عمران کجا است آسیه بنت مزاحم کجا است ام کلثوم مادر یحیی پس ایشان
بتمامی برخیزند و حق تعالی ندا کند که ای اهل محشر کرم و بزرگواری از برای کیست امروز پس محمد و علی و حسن
و حسین

وحسین صلوات الله علیهم گویند مخصوص خداوند یگانه قهار است حق تعالی ندا کند که ای اهل محشر
من امروز کرم و بزرگواری برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه قرار دادم ای اهل محشر سرها بر افکنید
و دیده ها بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میرود پس جبرئیل ناقه از ناقهای بهشت برای آنحضرت
بیاورد که پهلوهای آن را بدیبای بهشت مزین کرده باشند و مهار آن از مروارید تر باشد و جهاز
آن از مرجان باشد پس بخواباند آنرا نزد آنحضرت و بر آن سوار شود پس حق تعالی صد هزار ملک بفرستد
که بر جانب راستش روند و صد هزار ملک دیگر که از جانب چپش روند و صد هزار ملک دیگر که
او را بر بالهای خود بردارند و پرواز کنند بسوی بهشت چون بدر بهشت رسد نظری بعقب کند پس
حق تعالی او را ندا کند که ای دختر حبیب من برای چه نظر میکنی و حال آنکه امر کردم که ترا به بهشت برند فاطمه
گوید که ای پروردگار من میخواستم که قدر و منزلت من نزد تو امروز بر مردم معلوم شود پس حق تعالی
فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر که را در دل او بیابی محبت خود یا محبت
یکی از ذریت خود دستش را بگیر و داخل بهشت گردان پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود که
ای جابر بخدا سوگند که فاطمه در آن روز شیعیان خود و محبان خود را از صحرای محشر بر باید چنانچه مرغ دانه
نیک را از دانه بد جدا میکند و میرباید و چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت میرسند حق تعالی
در دل ایشان می افکند که التفات بعقب می کنند پس حق تعالی ایشانرا ندا میکند که ای دوستان من
برای چه التفات میکنید و حال آنکه شفاعت فاطمه حبیب خود را در حق شما قبول کردم پس ایشان
گویند که پروردگارا میخواستیم که درین روز قدر ما نزد تو ظاهر گردد بر اهل محشر پس حق تعالی فرماید
که ای دوستان من برگردید بسوی محشر و نظر کنید هر که شما را دوست دارد و برای دوستی فاطمه هر که شما را
طعام داده باشد برای محبت فاطمه و هر که شما را جامه پوشانیده باشد برای محبت فاطمه و هر که شما را
شربتی از آب داده باشد برای محبت فاطمه و هر که از شما غیبتی رد کرده باشد در محبت فاطمه دست
ایشانرا بگیرید و داخل بهشت کنید پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود که بخدا سوگند که در صحرای محشر
نخواهد ماند مگر شک کننده کافری یا منافقی پس چون ایشان از اطبقات جهنم در اندازند گویند
فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ وَلا صَدِيقٍ حَمِيمٍ یعنی پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه یار مهربان پس

گویند فلو ان لنا کرة فنکون من المؤمنین یعنی چه بودی اگر ما را بازگشتی بدنیا می بودی پس بر
میگردیدیم از مؤمنان پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که هیهات هیهات آرزوی ایشان در آن روز فایده
نمی بخشد و اگر برگردند بسوی دنیا هر آینه برخواهند گشت بسوی آن عملهایی که نهی کرده بود ایشان را
از آنها و بدرستی که ایشان از دروغ گویانند و سید ابن طاوس بسند معتبر از ابو سعید خدری روایت
کرده است که پادشاه حبشه برای حضرت رسول صلی الله علیه وآله قطیفه بهدیه فرستاد که بطلا بافته بود و بعد
حضرت فرمود که البته این قطیفه را بمردی بدهم که خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند
چون اصحاب آنحضرت این سخن را شنیدند همه گردنها کشیدند که شاید بایشان داده شود پس حضرت فرمود
که کجاست علی عمار چون این سخن را شنید بخانه حضرت امیر المؤمنین شتافت و این خبر را بآنحضرت رسانید
چون حضرت امیر حاضر شد حضرت رسول قطیفه را باو داد و فرمود که تو بی شک سزاوار این قطیفه پس حضرت
امیر آن قطیفه را بسوق البقیع آورد و تارهای آنرا از هم گشود و طلاهای آنرا در میان مهاجران و انصار قسمت کرد
و چون بخانه برگشت هیچ چیز از آن با خود نبرد و چون روز دیگر شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله او را
ملاقات کرد و فرمود که یا علی دیروز سه هزار مثقال طلا گرفتی فردا من و همه مهاجران و انصار نزد تو چاشت
خواهیم کرد حضرت امیر گفت چنین باشد یا رسول الله چون روز دیگر شد حضرت رسول با مهاجران و انصار
متوجه خانه آنحضرت شدند تا آنکه در کوبیدند و حضرت امیر المؤمنین بیرون آمد و چون نظر مبارکش بر ایشان
افتاد در عرق حیا غوطه خورد زیرا که در خانه خود گمان چیزی نداشت نه اندک و نه بسیار پس حضرت
رسول صلی الله علیه وآله با مهاجران و انصار بخانه درآمدند و نشستند حضرت امیر المؤمنین بنزد فاطمه
صلوات الله علیها رفت ناگاه کاسه بزرگی دید که پر بود از ترید و بر روی او پاره گوشتی گذاشته بود که بوی
مشک از آن ساطع بود پس حضرت خواست که آنرا بردارد از بسیاری بزرگی نتوانست برداشت
پس حضرت فاطمه آنحضرت را مدد کرد تا آنکه آنحضرت آن کاسه را نزد حضرت رسول گذاشت چون حضرت
آن طعام را مشاهده نمود بنزد حضرت فاطمه آمد و فرمود که ای دختر از کجا آوردی این طعام را
فاطمه گفت ای پدر از جانب خدا آمده است بدرستی که خدا روزی میدهد هر که را میخواهد بی حساب
پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که حمد میکنم خداوندی را که بیرون نبرد مرا از دنیا تا آنکه دیدم

دادم

در دختر خود آنچه زکریا در دختر عمران دید و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها را محدثه می گفتند زیرا که ملائکه از آسمان فرود می آمدند
و او را ندا می کردند چنانچه ندا میکردند مریم دختر عمران را پس میگفتند یا فاطمه بدرستی که خداوند عالمیان
ترا برگزیده است و ترا مطهر و معصوم گردانیده است و ترا اختیار کرده است بر زنان عالمیان ای
فاطمه عبادت کن و خاضع شو برای پروردگار خود و سجود کن و رکوع کن با رکوع کنندگان پس او با ملائکه
سخن میگفت و ملائکه با او سخن میگفتند پس شبی با ملائکه گفت که آیا نیست برگزیده زنان عالمیان مریم
دختر عمران گفتند که مریم بهترین زنان خود بود و حق تعالی ترا بهترین زنان زمان خود و زنان مریم و بهترین
زنان اولین و آخرین گردانیده است **فصل چهارم** در بیان بعضی از سیر و مکارم
اخلاق آنحضرت است در قرب الاسناد بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مقرر فرموده بود که هر چه خدمت بیرون در باشد از آب و هیزم
آوردن و امثال اینها حضرت امیر المؤمنین ع بجا آورد و هر چه خدمت اندرون خانه باشد از آسیا
کردن و نان و طعام پختن و جاروب کردن و امثال اینها با حضرت فاطمه علیها السلام باشد و ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت امام حسن ع روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در شب جمعه مادرم حضرت
فاطمه صلوات الله علیها در محراب عبادت خود ایستاد و مشغول بندگی حق تعالی گردید و پیوسته در رکوع
و سجود و قیام و دعا بود تا صبح شد و شنیدم که پیوسته دعا میکرد از برای مؤمنین و مؤمنات و ایشان را
نام می برد و دعا برای ایشان بسیار کرد و از برای خود دعا نمیکرد پس گفتم ای مادر چرا از برای خود دعا نکردی
چنانچه از برای دیگران دعا کردی گفت ای فرزند اول همسایه را باید رسید و آخر خود را
و ایضا بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت
فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها محبوب ترین مردم بود نزد حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و آنقدر آب با مشک آورد که در سینه او اثر کرد و آنقدر آسیا گردانید که دستهایش پینه کرد
و آنقدر خانه جاروب کرد که جامه هایش گردآلود شد و آنقدر در طعام پختن آتش افروخت
که جامه هایش سیاه شد و بسبب این خدمتها با آنحضرت ضرر شدیدی رسید پس روزی با آنحضرت
گفت که برو و از پدر خود سؤال کن که برای تو کنیزی بخرد که بعضی از خدمتهای ترا متحمل گردد و چون بحضرت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت نزد آنحضرت جماعتی را دید که سخن میگفتند حیا مانع شد اورا
که با ایشان حضرت سخن گوید و بخانه برگشت پس حضرت رسالت دانست که آنحضرت برای کاری رفته بود
پس روز دیگر بامداد به نزد ما آمد و ما هر دو در زیر یک لحاف بودیم و جامه نداشتیم که بپوشیم و از زیر
لحاف بیرون آییم پس حضرت فرمود که السلام علیکم و ما شرم کردیم که جواب آنحضرت بگوییم بسبب آن حالتی
که داشتیم پس بار دیگر آنحضرت سلام کرد جواب نگفتیم چون در مرتبه سیم سلام کرد ترسیدیم که اگر جواب
نگوییم برگردد و عادت آنحضرت چنین بود که سه مرتبه سلام میکرد و اگر جواب نمی شنید برمیگشت
پس من گفتم و علیک السلام یا رسول الله داخل شو پس آنحضرت داخل شد و بر بالین ما نشست
و فرمود که ای فاطمه چه حاجت داشتی دیروز نزد محمد چون فاطمه از جواب گفتن شرم کرد و من ترسیدم
که اگر جواب نگویم حضرت برخیزد من سر خود را بیرون آوردم و حالت او را عرض کردم حضرت
فرمود که آیا میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از برای شما از کنیز چون بر رخت خواب
بروید سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگویید پس حضرت
فاطمه سر خود را بیرون آورد و در سه مرتبه گفت راضی شدم از خدا و رسول او و در کتاب مکارم الاخلاق
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
اراده سفری می نمود آخر کسی را که وداع میکرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها بود و از خانه او
متوجه سفر میگردید و چون بر میگشت از سفر اول بخانه فاطمه میرفت پس در یکی از سفرهای آن
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه غنیمتی یافته بود و بحضرت فاطمه صلوات الله علیها
داده بود و چون حضرت بسفری بیرون رفت حضرت فاطمه از آن غنیمت دو دستبرنج از نقره
گرفت و در دست کرد و پرده خرید و بر در خانه خود آویخت پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از آن سفر مراجعت فرمود داخل مسجد شد و بعادت مقرر متوجه خانه فاطمه گردید و داخل بیت شد
حضرت فاطمه شاد شد و خوشحال باستقبال پدر بزرگوار شتافت چون حضرت آن دستبرنجها و پرده
را دید برگشت و در مسجد نشست حضرت فاطمه از رفتن پدر بدین حال بسیار غمگین شد و گریست و
فرمود که پیش از این با من چنین نمیکرد پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را طلبید و
پرده را گشود و دستبرنج را بیرون کرد و دستبرنجها را بیکی از ایشان داد و پرده را بدیگری

داد

داد و گفت به بریدا اینها را بسوی پدرم و او را از من سلام برسانید و بگوئید که بعد از رفتن تو ما کاری
بغیر اینها نکرده بودیم که موجب غضب تو گردد پس هر چه خواهی با اینها بکن چون آن دو نور دیده
حضرت رسول پیغام مادر مکرم خود را بآنحضرت رسانیدند حضرت ایشان را در بر کشید و روی
ایشان را بوسید و هر یک را بر کنار خود نشانید پس فرمود که آن دستبرنجنها را شکستند و پاره
پاره کردند پس گروهی از فقرای مهاجرین را که در صفه می بودند و منزل و مالی نداشتند طلبید و آنها را
پاره پاره در میان ایشان قسمت کرد پس آن پرده را بقدر لنگها پاره پاره کرد و بهر یک از ایشان
که عریان بودند و ستری نداشتند یکی از آنها را میداد که بجای لنگ می بستند و چون آن پرده کم عرض
بود هر گاه بسجود میرفتند عورت ایشان گشوده میشد و باین سبب حضرت مقرر فرمود که در نماز
جماعت مردان پیش از زنان سر از سجود بر دارند که نظر زنان بعورت ایشان نیفتد و سنت چنین
مقرر شد پس حضرت فرمود که خدا رحمت کند فاطمه را و او را بعوض این پرده جامهای بهشت
بپوشاند و بعوض این زیورهای بهشت محلی گرداند و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده اند
از مخالفان که حسن بصری میگفت که حضرت فاطمه صلوات الله علیها عابدترین امت بود
و در عبادت حق تعالی آنقدر بر پای ایستاد که پاهای مبارکش ورم میکرد و ابن بابویه باسانید معتبره
روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بخانه حضرت فاطمه صلوات الله
علیها در آمد و فاطمه جامه پوشیده بود از جلهای شتر و بدستهای خود آسیا میگردانید و در آنحال
فرزند خود را شیر میداد چون حضرت او را بر آنحالت مشاهده کرد آب از دیده مبارکش روان شد
و فرمود که ای دختر گرامی تلخیهای دنیا را امروز بچش برای حلاوتهای آخرت پس فاطمه گفت یا رسول الله
حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکر میکنم خدا را بر کرامتهای او پس حق تعالی فرستاد که ولسوف
یعطیک ربک فترضی یعنی حق تعالی در قیامت آنقدر بتو خواهد داد که راضی شوی و بسند صحیح [illegible]
بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلام در هر بامداد روز
شنبه بزیارت حمزه و سایر شهدا باحد میرفت و ترحم و استغفار از برای حمزه میکرد و علی بن ابراهیم
بسند حسن از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت فاطمه شبی در خواب دید که حضرت
رسول و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را بر داشت و از مدینه بیرون

برد چون از باغهای مدینه گذشتند در راه ایشان را غیلی آمد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله از
راهی که در جانب راست بود روان شد تا آنکه منتهی شد بموضعی که در آنجا آبی و درختان خرما بود
پس حضرت رسول گوسفندی خرید که در پای گوشهایش نقطهای سفید بود و فرمود که آن گوسفند را
ذبح کردند و بخشتند و چون تناول نمودند همه مردند پس فاطمه از خواب بیدار شد ترسان و گریان و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را از این خواب مطلع گردانید و چون صبح شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دراز گوشی آورد و سوار کرد بر آن فاطمه را و امر کرد امیر المؤمنین را که امام حسن و امام حسین علیهما السلام را
از مدینه بیرون آورد و چون از باغستانهای مدینه بیرون رفتند در راه ایشان را غیلی آمد
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجانب راست میل کرد چنانچه فاطمه در خواب دیده بود تا آنکه رسیدند
بموضعی که در آن آب و درختان خرما بود پس حضرت رسول گوسفندی خرید بنحوی که فاطمه در خواب دیده
بود و فرمود که ذبح کردند و بریان کردند پس چون خواستند که تناول نمایند حضرت فاطمه برخواست
و بکناری رفت و گریان شد از ترس آنچه در خواب دیده بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آنحضرت را طلب کرد تا آنکه او را گریان یافت فرمود که چه سبب گریه تو چیست ای دختر گفت
یا رسول الله چنین خوابی دیده بودم و آنچه در خواب دیده بودم تا حال بعمل آورده ای از شما دور شدم
تا آنحالتی را که بعد از این دیده ام مشاهده نکنم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخواست
و دو رکعت نماز ادا کرد و بعد از نماز با پروردگار خود مناجات کرد پس جبرئیل نازل شد و گفت
یا محمد خواب فاطمه از شیطانی است که او را دهار میگویند و بخوابهای مؤمنان می آید و ایشان را
آزار میکند و خوابهای پریشان بایشان مینمایند که باعث اندوه ایشان میگردد پس جبرئیل
آن شیطان را بخدمت حضرت آورد و حضرت از او پرسید که تو بودی که این خواب را بفاطمه نمودی
گفت بلی یا محمد پس حضرت سه مرتبه آب دهان بجانب او انداخت و سه جای سر او را مجروح کرد
پس جبرئیل گفت یا محمد هرگاه ببینی در خواب خود چیزی که ترا خوش نیاید یا ببیند یکی از
مؤمنان چنین خوابی دیده باشند بگوئید این دعا بخوانند اَعُوذُ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلَائِکَةُ اللهِ المُقَرَّبُونَ
وَ اَنْبِیَاءُ اللهِ المُرْسَلُونَ وَ عِبَادُ اللهِ الصَّالِحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَیْتُ مِنْ رُؤْیَایَ و بخواند سوره
توحید و معوذتین و قل هو الله احد را بجانب چپ خود سه مرتبه آب دهان بیندازد و چون

بچپ